



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَعَارِفِ

مَعَارِفِ

عظیم شہیرا

شیخ علی نقاری شاہرودی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقام قرآن و عترت در اسلام یا شرح حدیث مشهور ثقلین

نویسنده:

علی نمازی شاهرودی

ناشر چاپی:

علی نمازی شاهرودی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	مقام قرآن و عترت در اسلام یا شرح حدیث مشهور ثقلین
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۷	مبحث اول: معرفت و شناسایی قرآن
۷	فصل اول: شناسایی قرآن از نظر آیات و روایات
۱۱	فصل دوم: دانایی دوازده امام علیهم السلام به جمیع علوم قرآن
۱۹	فصل سوم: تفسیر قرآن بدون بیان عترت جایز نیست
۲۴	مبحث دوم: معرفت و شناسایی عترت
۲۴	فصل اول: اعطای فهم و علم رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عترت او
۲۵	فصل دوم: احصا و ضبط همه ی علوم در وجود امام علیه السلام
۲۵	فصل سوم: آگاهی ائمه علیهم السلام به علوم داده شده به ملائکه و انبیا
۲۶	فصل چهارم: وجود تمام کتب آسمانی و آثار و علوم پیامبران نزد ائمه ی هُدا
۲۹	فصل پنجم: دانایی ائمه علیهم السلام به گذشته و آینده
۲۹	فصل ششم: عرضه ی ملکوت آسمان ها و زمین بر پیغمبر و ائمه ی هُدا علیهم السلام
۳۰	فصل هفتم: دانایی ائمه به تمام اسامی پیامبران و پادشاهان
۳۱	فصل هشتم: شب قدر؛ برهانی بر عظمت و جلال امامان علیهم السلام
۳۳	فصل نهم: منابع علم امامان علیهم السلام
۳۵	فصل دهم: اثبات علم غیب برای پیغمبر و ائمه ی هُدا صلوات الله علیهم
۸۰	فصل یازدهم: شرح توانایی ائمه ی هُدا علیهم السلام
۹۷	فصل دوازدهم: زیارت قبور مطهر پیغمبر و امامان علیهم السلام
۱۲۴	منابع کتاب
۱۲۶	درباره مرکز

مقام قرآن و عترت در اسلام یا شرح حدیث مشهور ثقلین

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: مقام قرآن و عترت در اسلام یا شرح حدیث مشهور ثقلین / نوشته: علی نمازی شاهرودی

مشخصات نشر: خراسان: علی نمازی شاهرودی، ۱۳۴۶ ش.

مشخصات ظاهری: ج.

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۶۰۴۰۶

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

ص: ۱۱

ص: ۱۲

ص: ۱۳

ص: ۱۴

ص: ۱۵

ص: ۱۶

ص: ۱۷

ص: ۱۸

ص: ۱۹

ص: ۲۰

ص: ۲۱

ص: ۲۲

ص: ۲۳

ص: ۲۴

ص: ۲۵

ص: ۲۶

ص: ۲۷

ص: ۲۸

ص: ۲۹

ص: ۳۰

مبحث اول: معرفت و شناسایی قرآن

فصل اول: شناسایی قرآن از نظر آیات و روایات

۱ «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ» (۱): از سوی پروردگار، برای شما نور و کتابی بیان کننده و جداکننده ی حق از باطل آمده است.

۲ «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ» (۲): ماه رمضان است که در آن، قرآن برای هدایت مردم فرو فرستاده شده است.

۳ «هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» (۳): این برای مردمان بیانی روشنگر و برای پرهیزگاران هدایت و پندی است.

۴ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا» (۴): ای

۱- مائده: ۱۵

۲- بقره: ۱۸۵

۳- آل عمران: ۱۳۸

۴- نساء: ۱۷۴

ص: ۳۱

مردم! شما را برهان و حجتی از جانب پروردگار آمده و به سوی شما نوری آشکارا فرستاده ایم.

۵ «مَا قَرَأْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ» (انعام: ۳۸) (۱) یونس: ۵۷ (۲) نحل: ۸۹ (۳) زمر: ۲۳ (۴) جاثیه: ۱۱ (۵) طه: ۱۲۳ (۶) واقعه: ۷۷ (۷) کلمه ی «لَا يَمَسُّهُ» ممکن است نهی باشد، یعنی: نباید احدی آن را مس کند مگر پاکان؛ و ممکن است نفی باشد، یعنی: مس نمی کند و در نمی یابد علوم قرآن را مگر گروه پاکان.

۱- ما در کتاب چیزی را فروگذار نکردیم. ۶ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»

۲- ای مردم! شما را موعظه ی پروردگار، شفای مرض ها و هدایت و رحمتی برای مؤمنان آمده است. ۷ «وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ»

۳- کتاب را بر تو بیانی کامل برای هر چیز و هدایت، رحمت و بشارتی برای مسلمانان نازل کرده ایم. ۸ «ذَلِكَ هُدًى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ»

۴- این است هدایت و راه نمایی حق که خداوند به آن هر که را خواهد هدایت فرماید. ۹ «هَذَا هُدًى»

۵- این است هدایت. ۱۰ «فَمَن اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى»

۶- هر کس از هدایت من تبعیت کند گمراه و بدبخت نخواهد شد. ۱۱ «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»

۷-: قرآن کریم در کتابی مکنون است که آن را مگر پاکیزگان مس نمی کنند

ص: ۳۲

هم چنین، درباره ی شناسایی قرآن، در بحار ج ۹۲/۱ کتاب قرآن، باب اول، آیات بسیاری نقل گردیده است.

بالجمله، خداوند متعال قرآن را نور، حکمت، موعظه، شفا، رحمت، ذکر، هدایت، برهان، تذکره، میزان، فرقان بین حق و باطل و قول فصل بین بشر معرفی فرموده است.

ب: معرفی قرآن در گفتار امامان علیهم السلام

امامان علیهم السلام نیز در مقام معرفی قرآن فرموده اند که، قرآن کریم راه نمای گمراهان و دانش و بینش نادانان و نابینایان است، نوری برای رفع ظلمات جهالت جاهلان، حافظ مؤمنان از هلاک و چراغ راه هدایت است.

کسی که در مقام استفاده و استضائه از نورانیت آن باشد، پروردگار عالمیان دل و جانش را منور فرماید.

کسی که قرآن را پیشوای خود قرار دهد و تابع آن شود و آن را بر هر چیز مقدم دارد، خداوند او را به سعادت برساند و جای او را در بهشت قرار دهد؛ و هر آن کس که از پیروی آن سر پیچد و به غیر آن روی کند و علم و حکمت و هدایت را از غیر آن بخواهد، پروردگار او را هدایت نکند.

قرآن ظاهر و باطنی دارد و برای باطن آن ظاهر و باطنی تا ۷۰ بطن و باطن است؛ بلکه، علوم و عجایب و غرایب آن به شماره درنیاید و از گذشتگان و آیندگان خبر می دهد(۱).

امام فرموده: «این قرآن به خودی خود گویا نیست؛ هر چه خواهید، از

۱- این روایت در کافی، باب فضل قرآن، موجود است.

ص: ۳۳

من سؤال کنید تا آن را از قرآن به شما خبر دهم».

امام صادق علیه السلام نیز فرموده: «هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف کنند مگر آن که برای آن در کتاب خدا اصل و اساس و حکمی هست؛ لکن، عقول مردم به آن نمی رسد»(۱).

باز، امام صادق علیه السلام فرموده: «در کتاب خدا، اخبار گذشته و آینده و آنچه در آید و حکم آنچه درباره ی آن اختلاف می کنید هست؛ و ما آن را می دانیم»(۲).

نیز، امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: «از این قرآن سؤال کنید؛ لکن، هرگز به شما جواب نخواهد داد. من به شما می گویم که علم گذشته و آینده تا روز قیامت در آن هست؛ اگر از من سؤال کنید، به شما تعلیم خواهم داد» (۳).

آری، قرآن مجید برای رفع اختلاف از بین بشر نازل شده است، چنان که خداوند می فرماید: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ» (۴): ما کتاب را بر تو نفرستادیم مگر برای آن که آنچه در آن اختلاف کرده اند برای ایشان بیان فرمایی یعنی، برای بشر، حق را از باطل جدا کنی.

پس، یکی از وظایف نبوت رفع اختلاف است و قرآن به تنهایی از بین آحاد بشر رفع اختلاف نکرده و نخواهد کرد، چنان که می بینیم همواره اختلاف در میان مسلمانان بوده و از این پس نیز خواهد بود.

به عبارت دیگر، اگر قرآن به تنهایی برای کشف حقایق و رفع اختلاف

۱- همان: باب ردّ مراجعه به سوی کتاب و سنت.

۲- همان جا

۳- همان جا

۴- نحل: ۶۴

ص: ۳۴

کافی بود، در زمان پیغمبر نیز چنین بود و مردم به مراجعه به آن حضرت محتاج نبودند، حال آن که روشن است مسلمانان حق نداشتند در کشف حقایق و علوم قرآن به پیغمبر مراجعه نکنند؛ بلکه باید به مفسر قرآن، که پیغمبر است، مراجعه می کردند و بعد از او نیز به نایانش، که عترت پاکیزه ی او و نیز بنا به حدیث ثقلین عدل قرآن اند.

امروزه نیز اگر مسلمانان به مفسران قرآن و آنان که خداوند علوم آن را نزدشان گذاشته و پیغمبر نیز آنان را معرفی فرموده مراجعه کنند، اختلاف برداشته می شود؛ چون پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام وظیفه رفع اختلاف کرده و در تبلیغ رسالت کوتاهی نفرموده است.

نکته ای که در این جا باید تذکر دهیم آن است که کلمه ی «لِتُبَيِّنَ» در آیه شریفه صیغه ی خطاب است و نیازی به توضیح نیست که مأمور بیان اختلاف در آیه ی کریمه مخاطب آن است؛ پس، بیان اختلاف از شئون رسول است که مخاطب به این خطاب است و نه از شئون کتاب.

به عبارت دیگر، کلمه ی مزبور صیغه ی غایب نیست که بیان اختلاف از شئون کتاب شود؛ یعنی، وظیفه ی رفع اختلاف مربوط به کتاب نیست که از کتاب انتظار رفع خلاف برند.

پس، آنچه ظاهر قرآن است دالّ بر آن است که نزول کتاب نبوده مگر برای آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله رفع اختلاف

کند و وظیفه‌ی رفع اختلاف فقط مخصوص ایشان است و کسی که خداوند او را نایب و قائم مقام آن حضرت قرار داده و او را به منزله‌ی نفس پیغمبر محسوب فرموده؛ و آن شخص نیز امام علیه السلام است.

ص: ۳۵

فصل دوم: دانایی دوازده امام علیهم السلام به جمیع علوم قرآن

در این باره، امام صادق علیه السلام فرموده: «منم فرزند رسول خدا. کتاب خدا را از ابتدا تا انتهای آن می دانم. اخبار گذشته و آینده تا روز قیامت و اخبار آسمان ها و زمین و بهشت و دوزخ در آن است و من تمام آن ها را می دانم، آنچنان که در کف دست خود نظر می کنم؛ زیرا که خداوند متعال می فرماید: «فِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ» (۱): بیان هر چیزی در قرآن است» (۲).

نیز، ایشان فرموده: «آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است من می دانم. آنچه در بهشت و جهنم است و آنچه شده و خواهد شد [و آنچه در دنیا و آخرت است] نیز می دانم». سپس، تأملی فرمود و چون مطلب را بر شنوندگان بزرگ و سنگین یافت، فرمود: «تمام این ها را از کتاب خدا می دانم؛ زیرا که خداوند می فرماید: «فِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ»» (۳).

۱- نحل: ۸۹

۲- در کتاب کافی به چند سند و طریق صحیح از آن حضرت نقل شده.

۳- در کافی، کتاب عقل: باب ردّ به سوی کتاب و سنت، نقل گردیده است.

ص: ۳۶

هم چنین، در کافی، باب این که تمام قرآن و علوم آن نزد کسی مگر امامان نیست، این روایت با ۶ روایت دیگر نقل شده که در آن روایات فرموده اند: مراد به آیه‌ی شریفه‌ی «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»: کسی که علم کتاب نزد اوست رعد: ۴۳، یکایک امامان اند.

باز، در کافی، باب آن که آنچه شده و آنچه خواهد شد امامان می دانند و هیچ امری بر آنان مخفی نیست، از جمعی از اصحاب امام صادق علیه السلام این روایت نقل گردیده است.

همین روایت در بحار، در این که علم آسمان و زمین از امامان علیهم السلام محبوب نیست، هم نقل گردیده است.

این روایت را عالم جلیل، ابن شهر آشوب، نیز در کتاب مناقب از بکیر بن اعین از امام صادق علیه السلام نقل فرموده است.

در کتاب شریف بصائر الدرجات، تألیف ثقه‌ی جلیل القدر، محمد بن حسن صفار که به اتفاق دانشمندان از اصحاب بزرگوار امام حسن عسکری علیه السلام است و وثاقت و جلالت او موردخلاف نیست ۵ حدیث به همین مفاد از امام نقل گردیده؛ و در آن احادیث هم به آیه‌ی مزبور استدلال شده، هم به آیه‌ی شریفه‌ی «و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ».

نیز، در کتاب بصائر ط ۲: جزء چهارم، ص ۱۹۳ باب این که جمیع علوم قرآن نزد امامان علیهم السلام است ۷ روایت، ص ۱۹۴ باب این که علم تفسیر قرآن و تأویل نزد امامان علیهم السلام است ۱۰ روایت، ص ۱۹۷ باب این که امیرالمؤمنین و سایر امامان علیهم السلام تمام آنچه را بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده در شب یا روز و در حضر یا سفر می دانند ۴ روایت برای اثبات

ص: ۳۷

این مطلب نقل گردیده است.

ثقه ی جلیل احمد برقی هم، که از اصحاب بزرگوار امام جواد و امام هادی علیهما السلام است، در کتاب محاسن ج ۱ / ۲۶۷ ۱۰ روایت نقل کرده که همه ی آن روایات دلیل است بر آن که بیان هر چیزی در قرآن است و اخبار آسمان و زمین و آنچه شده و می شود در آن جمع است.

نیز، در کتاب محاسن، از امام باقر علیه السلام روایتی نقل گردیده که آن حضرت فرموده است: «چیزی از کتاب خدا نیست مگر این که راه نمای گویایی از جانب خداوند برای هدایت به سوی آن معین شده [که معلم و مفسر و عالم به قرآن باشد؛ و آن راه نما وجود امام است]».

هم چنین، از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل گردیده که ایشان فرموده: «چیزی نسبت به قلوب مردم از تفسیر قرآن دورتر نیست»؛ و این برای آن است که مردم به راهی که خدا معین فرموده وارد شوند، و به فرمان کسانی که قوام و بقای قرآن و علوم آن به وجود آنان است در آیند، به گویندگان برگزیده از جانب پروردگار متوجه شوند، هر چه به آن محتاج اند از ایشان سؤال کنند و تابع رأی خود نباشند؛ چنان که خداوند می فرماید: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (۱): اگر مردم به رسول و صاحبان امر دوازده امام مراجعه کنند، آنان که اهل استنباط علوم قرآن اند آن را بفهمند.

شایان ذکر است که صاحبان امر و اهل استنباط علوم قرآن به تصریح روایات معتبر صادره از امامان جانشینان پیغمبرند و غیر ایشان آن علوم را نمی دانند. چون بنا نبوده که تمام مردم صاحبان امر و زمامدار دین و

۱- نساء: ۸۳

ص: ۳۸

مبلّغ اوامر و نواهی پروردگار باشند برای آن که همه ی مردم قابلیت مرجعیت و ریاست ندارند، خداوند متعال جماعتی محدود را صاحبان امر و زمامدار دین و مبلّغ اوامر و نواهی قرار داده دیگران را امر فرمود که تابع و فرمان بردار آنان باشند؛ چنان که امام فرموده است: «مردم، آن طور که در امور دیگر با ما شرکت دارند، در علم قرآن با ما شریک نیستند».

ثقه ی جلیل، صفّار نیز، در کتاب بصائر: جزء چهارم، باب دهم، در تفسیر آیه ی شریفه ی «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»: تأویل قرآن را ندانند مگر خداوند و راسخان در علم آل عمران: ۶، به سند صحیح از برید از امام باقر علیه السلام نقل کرده: «رسول خدا صلی الله علیه و آله افضل راسخان است. خداوند همه ی آنچه از تأویل و تنزیل بر او نازل کرده به او تعلیم فرموده و چیزی که تأویل آن را به او تعلیم نکرده بر او نازل فرموده است؛ و اوصیای آن حضرت تمام آن را می دانند...».

وی به طریق دیگر نیز این حدیث را نقل کرده؛ چنان که این روایت را کلینی در کتاب کافی، قمی در تفسیر خود و عیاشی نیز در تفسیر خود از برید نقل کرده اند.

از این گذشته، صفّار ۸ روایت نقل کرده است گویای این که در آیه ی مزبور مراد از «راسخان در علم»، که تمام تأویل قرآن را می دانند، دوازده امام اند.

در کتاب شریف کافی، باب این که «راسخان در علم» امامان اند، به ۳ روایت برای اثبات این موضوع اکتفا شده است و در تفسیر عیاشی نیز به ۴ حدیث.

در سایر تفاسیر معتبر شیعه هم مانند تفسیر برهان به ۱۴ حدیث و

ص: ۳۹

تفسیر نور الثقلین به ۱۲ حدیث برای اثبات این که «راسخان در علم» در آیه ی شریفه محمد و آل محمد علیهم السلام هستند، اکتفا فرموده اند.

نیز علامه ی مجلسی در بحار ج ۲۳ / ۱۸۸ ۲۰۵، ج ۹۲ / ۸۰ ۹۹ ۵۴ حدیث در این موضوع نقل فرموده است.

اما این که صاحبان امری که در آیه ی شریفه به مراجعه به آنان امر شده دوازده امام اند، مورد اتفاق روایات بسیار است؛

از آن جمله، روایاتی که در تفسیر برهان ط اول، سوره ی نساء، ص ۲۳۴ ۲۳۸ و ۲۴۴ و ۲۴۵، تفسیر نور الثقلین ج ۱ / ۴۲۱ ۴۲۲ و ۴۳۲ و ۴۳۳، بحار ج ۲۳ / ۲۸۴ ۳۰۲ یافت می شود. در همین روایات، تصریح شده که اهل استنباط علوم قرآن ائمه ی هُدا علیهم السلام هستند.

در روایات مبحث دوم هم خواهد آمد که پیغمبر ما وارث تمام علوم انبیا و مرسلین است و آنچه به دیگران داده نشده به او داده شده؛ و تمام علوم پیغمبر نیز به امامان علیهم السلام ارث رسیده است.

به عبارت دیگر، قرآن کتاب مبین صامت ساکت است و جمیع علوم و گذشته و آینده در آن قرار داده شده؛ و عالم به آن نیز فقط رسول مکرم صلی الله علیه و آله و دوازده جانشین اویند. برای روشن شدن این موضوع، آیاتی را تذکر می دهیم:

«الْأَمْرُ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (۱): ای پیامبر! (۲) این است آیات کتاب مبین. ما آن را قرآن عربی نازل کردیم برای

۱- یوسف: ۱ و ۲

۲- این نحو ترجمه به آن سبب است که الآر، الآم، الآمار و سایر حروف مقطعه که بعد از آن اسم قرآن یا کتاب ذکر شده از اسامی پیغمبر ماست، چنان که امام سجاد علیه السلام در دعای عید فطر فرموده و این بنده هم در مستدرک سفینه، لغت «الآر»، آن را ذکر کرده ام.

ص: ۴۰

آن که شما بفهمید.

«حَمًّا * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (۱): ای پیامبر! قسم به کتاب مبین، ما آن را قرآن عربی قرار دادیم، برای آن که شما بفهمید.

پس بنا بر این دو آیه ی شریفه، کتاب مبین همین قرآن عربی است.

نیز، در اول سوره ی شعراء و قصص چنین آمده است: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ»؛ این است آیات کتاب مبین.

در اول سوره ی نمل هم می خوانیم: «این است آیات قرآن و کتاب مبین».

هم چنین، در اول سوره ی حجر چنین ذکر شده: «این است آیات کتاب و قرآن مبین».

در اول سوره ی دُخان هم آمده است: «حَمًّا * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ»؛ ای پیامبر! قسم به کتاب مبین که ما آن را در شب مبارک شب قدر نازل کردیم.

و سرانجام، در سوره ی مائده نیز آمده است: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ» (۲): شما را از جانب پروردگار نور و کتابی مبین آمده است.

اما، در مقام معرفی کتاب مبین، آیاتی نازل شده که از آن جمله است:

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (۳): کتابی بر تو نازل کردیم که بیانی برای هر چیز است.

۱- زُخْرُف: ۱ و ۲

۲- مائده: ۱۵

۳- نحل: ۸۹

«مَا فَزَّنَّا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (۱): ما چیزی را در کتاب قرآن فروگذار نکردیم.

«وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (۲): هیچ پنهانی و غیبی در آسمان و زمین نیست مگر آن که در کتاب مبین هست.

«وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (۳): در تاریکی های زمین، هیچ دانه ای و تر و خشکی نیست مگر آن که در کتاب مبین هست.

در جایی دیگر هم چنین می خوانیم: «چیزی نیست که کوچک تر از ذره یا بزرگ تر [از آن] باشد مگر آن که علم آن در کتاب مبین است» (۴):

و سرانجام، این که: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا - عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (۵): هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر آن که روزی اش بر خداست و قرارگاه دائمی و موقتی او را می داند؛ تمامی در کتاب مبین هست.

از این آیات شریفه استفاده می شود که علم همه ی اشیا از حیث احوال و آثار و کیفیات و مقادیر آن تمام در کتاب مبین صامت ساکت، که همین قرآن است، محفوظ و مضبوط است.

نیز، در بیان این که این علوم در دسترس همه نیست و مخصوص اشخاص معین است، خدای تعالی در آخر سوره ی رعد فرموده: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»: بگو [ای رسول ما]:

۱- أنعام: ۳۸

۲- نمل: ۷۵

۳- أنعام: ۵۹

۴- سبأ: ۳؛ یونس: ۶۱

۵- هود: ۶

کافی است که خدا گواه میان من و شما باشد و نیز کسی که علم کتاب نزد اوست. یعنی، شهادت پروردگار و شهادت کسی که علم کتاب نزد اوست برای ما کافی خواهد بود؛ و آن کس علی بن ابی طالب علیه السلام است.

در کتاب احتجاج شیخ طبرسی، در باب احتجاجات امام صادق علیه السلام، نقل شده است که آن حضرت به راوی فرمود:

«مردم درباره ی پیغمبران اولوالعزم و امیرالمؤمنین علیهم السلام چه می گویند؟» راوی عرض کرد: مردم هیچ کس را بر پیغمبران اولوالعزم مقدم نمی دانند. پس، امام فرمود:

«خداوند متعال درباره ی موسی بن عمران می فرماید: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً» (۱): برای موسی در کتاب الواح تورات از هر چیزی پندی نوشتیم؛ و نفرموده تمام چیزها را.

درباره ی عیسی نیز فرموده: «وَلَاءِيبِنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ» (۲): تا بعضی از آنچه در آن اختلاف می کنید برای شما بیان کنم؛ و نفرمود تمام آن را.

اما خداوند متعال درباره ی امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»: خدا و «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» برای شاهد بودن بین من و شما کافی است.

نیز، فرموده: «وَلَا- رَطْبٍ وَلَا- يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (۳): هیچ تروخشکی نیست مگر آن که در کتاب مبین است؛ و علم آن کتاب هم نزد امیرالمؤمنین علیه السلام است».

در کتاب شریف کافی، باب علم غیب، از جناب سدید صیرفی نقل

۱- أعراف: ۱۴۵

۲- زُخْرُف: ۶۳

۳- أنعام: ۵۹

ص: ۴۳

گردیده است که گفت: «من، ابو بصیر، یحیای بزاز و داود بن کثیر نزد امام صادق علیه السلام بودیم ... و روایت از قول شخص دیگری چنین ادامه می یابد که ایشان فرمود: ای سدید! آیا قرآن خوانده ای؟ عرض کرد: بلی. حضرت فرمود که، آیا این آیه را نیز خوانده ای: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» (۱): آن که علمی از کتاب نزد او بود آصف، وصی حضرت سلیمان که یک حرف از اسم اعظم را می دانست گفت: من [تخت بلقیس را]، قبل از آن که چشم خود را برهم زنی، می آورم؟ عرض کرد: بلی، خوانده ام.

حضرت فرمود: آیا او را می شناسی و می دانی چه مقدار از علم کتاب نزد او بود؟ سدید عرض کرد: شما بیان فرمایید.

حضرت فرمود: به اندازه ی یک قطره ی آب نسبت به دریای اخضر. سدید عرض کرد: چقدر اندک و کم است! امام فرمود: چقدر زیاد است؛ زیرا خداوند او را به علم و کمال نسبت داده است.

ای سدید! آیا آیه ی شریفه ی «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» را نیز خوانده ای؟ عرض کرد: خوانده ام؛ فدایت شوم! پس، امام فرمود: ای سدید! آیا کسی که علم تمام کتاب را دارد داننا تر است یا کسی که علم بعضی از

[گنجانده های] کتاب را دارد که بیان آیه ی اول است؟ سدید گفت: آن که علم تمام کتاب را دارد داناتر است.

پس، حضرت به سینه ی مبارک خود اشاره کرده فرمود: **عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا، عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا؛** یعنی، قسم به خداوند که علم

۱- نمل: ۴۰

ص: ۴۴

کتاب تمامش نزد ماست؛ و این جمله را تکرار فرمود^(۱).

ثقه ی جلیل القدر، علی بن ابراهیم قمی استاد شیخ کلینی، در تفسیر خود، در آخر سوره ی رعد، به سند صحیح از پسر اذینه از امام صادق علیه السلام نقل کرده که ایشان فرموده است: «کسی که علم کتاب نزد اوست امیرالمؤمنین است».

نیز، از آن حضرت سؤال شد: کسی که علمی از کتاب نزد اوست یعنی: آصف، وصی حضرت سلیمان داناتر است یا آن که تمام علم کتاب نزد اوست؟ فرمود: «دانش آن که علمی از کتاب دارد نزد آن که تمام علم کتاب را داراست مگر به مقدار آبی که پشه ی کوچکی به بال خود از آب دریاها برمی دارد نیست».

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرمود: «آگاه باشید که تمام علوم و فضایل و مناقب انبیا و مرسلین، از آدم تا خاتم پیغمبران، نزد عترت معصوم آن حضرت است».

ثقه ی جلیل، عیاشی، هم در تفسیر خود ۴ روایت صحیح و معتبر دیگر از امام باقر علیه السلام نقل کرده که مراد به «کسی که علم کتاب نزد اوست» هر کدام از دوازده امام اند.

در کتاب تفسیر برهان، متجاوز از ۲۰ روایت از کافی و بصائر و غیره و در تفسیر نورالثقلین نیز ۱۷ روایت نقل کرده اند که مراد به این آیه دوازده

۱- این روایت در کتاب بصائر الدرجات، به دو سند دیگر در دو موضوع، نقل گردیده؛ و از مجموع این روایات می توان استفاده کرد که، علم دیگران نسبت به علم محمد و آل محمد علیهم السلام مثل قطره است نسبت به دریا. مواضع این روایات به علاوه ی روایت سدید و روایت پسر اذینه که پیش از این از نظر خوانندگان گذشت در بحار: ج ۲۶/۱۹۷، ج ۱۳/۳۱۲، ج ۴۰/۱۷۷ و ۱۸۶ است. هم چنین، نگارنده آن ها را در کتاب ابواب رحمت و مستدرک سفینه، لغت «خضر» و «علم»، ذکر کرده است.

ص: ۴۵

امام اند.

در تفسیر برهان، از کتب علمای عامّه مانند تفسیر ثعلبی و کتاب ابن مغزلی شافعی چند روایت نقل شده که مراد پروردگار در این آیه «علی ابن ابی طالب» است که علم کتاب نزد اوست.

علامه ابن شهر آشوب در کتاب مناقب، در فصل مسابقه ی امیرالمؤمنین علیه السلام در علم، از قول حضرات باقر، صادق، رضا، موسی بن جعفر علیهم السلام و زید بن علی، محمد بن حنفیه، سلمان فارسی، ابو سعید خدری و اسماعیل سدی نقل کرده است که تمام این بزرگواران، در ذیل آیه ی شریفه ی «قُلْ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، فرموده اند: مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است.

هم چنین، علامه ی مذکور از تفسیر ثعلبی و دیگر علمای عامّه نیز این مطلب را نقل فرموده است.

در کتاب بصائر الدرجات جزء پنجم: ص ۲۱۲، جناب صفّار ۲۱ روایت نقل کرده گویای این که «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ و در چند روایت نیز همه ی دوازده امام علیهم السلام را مشمول آن عبارت معرفی کرده است.

در بحار ج ۳۵ / ۴۲۹ ۴۳۵، متجاوز از ۲۰ روایت از کتب معتبر شیعه در این خصوص آمده؛ و از ۸ کتاب تفسیر عامّه و سایر کتاب های آنان هم نقل گردیده «آن که علم کتاب نزد اوست» علی بن ابی طالب علیه السلام است.

قاضی نورالله شهید، در کتاب شریف احقاق الحق ج ۳ / ۲۸۰، بعد از این آیه ی شریفه فرموده است: «جمهور عامّه روایت کرده اند که «مَنْ»

ص: ۴۶

عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» علی علیه السلام است».

در صفحه ی ۲۸۴ همان کتاب نیز فرموده است: «این روایت را ثعلبی در تفسیر خود به دو طریق، جلال الدین سیوطی در اتقان، سعید در کتاب سنن و بغوی در معالم التنزیل نقل کرده اند».

علامه ی مرعشی در ذیل صفحه ی ۲۸۴ کتاب احقاق، نام چندین نفر از علمای عامّه را از کتاب های دیگر آنان برشمرده؛

و در صفحه ی ۴۵۱ نیز از کتب دیگر عامّه نقل فرموده است که، آن کس «علی بن ابی طالب» است.

پس، این مفاد مورد اتفاق عامّه و خاصّه است و جای شک در آن نیست الحمد لله کما هو اهله .

در تأیید این موضوع، در کتاب احقاق ج ۷/۶۰۸، از ترمذی در کتاب مناقب مرتضویّه: ص ۱۳۳ ط بمبئی آمده است که، قال إِمَامُ الْعَالَمِينَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ: «أَنَا الَّذِي عِنْدَنِي عِلْمُ الْكِتَابِ عَلَى مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ»: منم آن که علم تمام کتاب، درباره ی گذشته و آینده، در نزد اوست.

در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام، در روز عید مولود نیز، که از امام صادق علیه السلام نقل شده، آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ

یا مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ: درود بر تو، ای کسی که علم تمام کتاب در نزد اوست!

هم چنین، در کتاب قواعد الاسلام: ص ۱۷، در تفسیر آیه ی شریفه ی «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، اسامی علمای اهل سنت که این قول را پذیرفته اند نقل شده است.

ص: ۴۷

فصل سوم: تفسیر قرآن بدون بیان عترت جایز نیست

تفسیر قرآن و کشف مراد پروردگار از ظواهر آیات شریفه غیر از محکّمات و واضحات، به رأی خود و بدون بیان عترت، جایز و صحیح نیست.

قبل از تحقیق در اطراف بحث، نخست، روایاتی را در این باره ذکر می کنیم.

شخص رسول الله صلی الله علیه و آله از پروردگار عالمیان نقل کرده است که خداوند فرمود: «کسی که کلام مرا به رأی خود تفسیر کند به من ایمان نیاورده، آن که مرا به خلق تشبیه کند مرا نشناخته و آن که در دین من قیاس کند بر دین من نیست» (۱).

۱- این روایت را شیخ صدوق، در کتاب توحید باب نفی تشبیه از حضرت رضا از پدرانش از رسول الله صلوات الله علیهم آورده و بجز این در وسائل، باب قیاس، از کتاب مجالس و توحید و عیون نیز نقل گردیده است.

ص: ۴۸

نیز، آن حضرت فرموده: «کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند نسبت دروغ به خدا داده است...» (۱).

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «از آن که قرآن را به رأی خود تفسیر کنی بترس، مگر آن که آن را از کسانی که به آن عالم اند یاد گیری؛ زیرا بسا شود که ظاهر قرآن شبیه به کلام بشر باشد، لکن آن ظاهر مراد پروردگار نباشد. چون مخلوق به خالق هیچ شباهتی ندارد، افعال خالق نیز به افعال مخلوق شباهتی ندارد. کلام خالق فعل خالق است و کلام مخلوق فعل مخلوق. پس، کلام خالق هیچ به کلام مخلوق شبیه نیست. کلام خالق را به کلام مخلوق تشبیه نکن که در ضلالت و گمراهی واقع خواهی شد...» (۲).

امام صادق علیه السلام نیز فرموده: «کسی که بین دو نفر به رأی خود حکم کند کافر است. کسی که آیه ای از کتاب خدا را به رأی خود تفسیر کند کافر است» (۳).

ابن عباس خطبه ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که در آن خطبه آمده: «علی برادر، وزیر و خلیفه ی من و مبلغ از طرف من است. اگر رشد و هدایت را از او طلب کنید، شما را ارشاد فرماید؛ و اگر تابع او شوید، نجات یابید؛ و اگر با او

مخالفت کنید، گمراه شوید؛ زیرا خداوند قرآن را بر من نازل کرده و مخالفش گمراه است. کسی هم که علم قرآن را از غیر علی طلب کند هلاک و خسارت نصیب اوست» (۴).

- ۱- وسائل به نقل از خصال صدوق.
- ۲- توحید صدوق: جزء روایت مفصل ابو معمر سعدانی.
- ۳- در مقدمه ی تفسیر عیاشی: ص ۱۸، از عمار بن موسی روایت گردیده؛ و ۵ روایت دیگر نیز در صفحه ی ۱۷ همان کتاب در منع از تفسیر قرآن به رأی نقل شده است
- ۴- کتاب وسائل به نقل از امالی صدوق و بشاره المصطفی.

ص: ۴۹

هم چنین، امام باقر علیه السلام فرموده است: «علم قرآن را کسی غیر از ما نمی داند» (۱).

ابو الصباح نیز می گوید که، به خدا قسم، جعفر بن محمد صادق علیه السلام به من فرمود: «خداوند متعال تنزیل و تأویل قرآن را به پیغمبرش تعلیم فرمود و رسول خدا آن را به امیر المؤمنین تعلیم داد؛ و به خدا قسم که [آن را] به ما نیز تعلیم فرموده اند» (۲).

امام باقر علیه السلام به قتاده، فقیه اهل بصره، فرمود: «اگر قرآن را به رأی خود تفسیر کنی، خود و دیگران را به هلاک انداخته ای؛ و اگر از گفتار مردم تفسیر کنی، باز برای خود و دیگران هلاک فراهم آورده ای؛ إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِّبَ بِهِ (۳): عارف به قرآن کسی است که به آن مخاطب شده است».

نیز، در مقدمه ی تفسیر عیاشی، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است: «تأویل هر حرفی از قرآن وجوه متعددی دارد».

در نهج البلاغه هم از آن حضرت نقل گردیده است که به ابن عباس فرمود: «با خوارج به قرآن احتجاج نکن؛ برای آن که قرآن قابل معانی متعدد است و هرچه بگویی، آنان چیز دیگری می گویند. لکن، با آنان به سنت پیغمبر احتجاج کن که چاره ای غیر از قبول ندارند».

محدث جلیل، شیخ حرّ عاملی، در وسائل کتاب قضاء، باب ۱۳ برای اثبات حرمت استنباط احکام نظری از ظواهر قرآن بدون بیان

۱- قمی، در تفسیر سوره ی «واللیل»، این روایت را به سند صحیح از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است.

۲- وسائل به نقل از شیخ کلینی و شیخ طوسی و جناب عیاشی.

۳- در بحار: ج ۲۴/۲۳۷، از کتاب شریف کافی نقل گردیده است.

ص: ۵۰

پیغمبر و امام صلوات الله علیهما ۸۲ خبر معتبر و صحیح نقل کرده است.

ثقه المحدثین نوری نیز، در مستدرک وسائل ج ۳/۱۹۰، در همین موضوع ۳۵ روایت دیگر نقل فرموده است.

علامه ی مجلسی، در بحار ج ۹۲/۷۸، کتاب قرآن، باب این که قرآن ظاهری دارد و باطنی، علم هر چیز در قرآن نزد دوازده امام علیهم السلام هست و غیر ایشان نمی دانند مگر به تعلیم ایشان، روایات زیادی نقل فرموده؛

از جمله، در صفحه ی ۱۰۷ در «مذمت تفسیر قرآن به رأی» متجاوز از ۲۰ روایت آورده است.

عالم کبیر در کتاب تاج جامع اصول صحاح شش گانه ی علمای عامه، جزء چهارم، کتاب تفسیر: ص ۳۲، از پیغمبر نقل کرده که فرمود: «کسی که در کتاب خدا به رأی خود چیزی بگوید اگرچه درست آید باز هم خطا کرده است»؛ و اصحاب سنن نیز این روایت را نقل کرده اند.

از ابن عباس هم نقل گردیده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که در قرآن بدون علم وارد شود و سخن بگوید، جای او آتش دوزخ باشد»؛ و همین روایت را ترمذی نیز به سند صحیح نقل کرده است.

در تفسیر فخر رازی، ذیل آیه ی شریفه ی «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»^(۱)، از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»: کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، نشیمن گاه جای گاه او در آتش باد!

۱- آل عمران: ۷

ص: ۵۱

در کتاب کافی، باب تفسیر «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ»، حدیثی از امام جواد علیه السلام نقل گردیده که بخشی از آن چنین است: «شخصی به ایشان عرض کرد که، آیا قرآن برای مسلمانان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله کافی نیست؟ فرمود: اگر مفسری برای آن بیابند، کافی خواهد بود. عرض کرد: آیا پیغمبر تفسیر آن را برای مسلمانان فرموده است؟ حضرت فرمود: رسول خدا برای یک نفر تفسیر آن را بیان و او را به اُمت معرفی فرموده که آن هم علی بن ابی طالب است...».

الغرض، روایات برای اثبات این مطلب بیش از حد تواتر است و این مختصر گنجایش بیش از این را ندارد.

البته، ترجمه ی قرآن کریم یا استفاده ی کسانی که عربی می دانند از ظواهر قرآن، یا پند گرفتن از مواعظ آن، یا خوش حال شدن از بشارت های آن، یا ترسیدن از عذاب و سطوت و جلال پروردگار در آیات عذاب، یا تدبّر در قرآن مورد کلام و اشکال نیست؛

بلکه اشکال در آن است که شخص در غیر محکّمات بر فهم خود از ظاهر کلام اعتماد کند و بدون فحص از روایات وارده،

آن را تمام مراد و مقصود پروردگار بدانند و خود را در کشف علوم قرآن و مراد بیانات قادر مَنیان و تفسیر و تأویل آن، از پیغمبر و امام صلوات الله علیهم که عالم به علوم قرآن اند مستغنی بدانند؛

با آن که ممکن است نزد آنان قرینه ای باشد که انسان را از آن ظاهر منصرف سازد و بفهمد که اشتباه کرده است. خصوصاً، کسی که به روایات مذکور آگاه شود باید احتمال این معنی را بدهد، چنان که امام حسن عسکری علیه السلام نیز به همین معنی در قضیه ی ذیل تصریح فرموده

ص: ۵۲

است:

اسحاق کندی، فیلسوف بزرگ عراق، کتابی در اثبات اختلاف و تناقض در قرآن نوشته بود. امام حسن عسکری علیه السلام به شخصی دستور داد که به نزدش رود و با او رفاقت نماید. سپس، این کلام را به او القا کند: «اگر صاحب قرآن نزد تو آید و مراد خود را از الفاظ آن شرح دهد، آیا ممکن است که مراد او چیزی غیر از آن معانی باشد که تو گمان کرده ای؟»

وی در جواب گفت: ممکن است. آن شخص گفت: پس، شاید مراد او چیزی غیر از آنچه تو فهمیده ای باشد و تو کلام او را بر غیر مرادش حمل کرده باشی.

فیلسوف، چون این کلام را شنید، فکر کرد و دید که به حسب لغت و عقل امکان پذیر است. پس گفت: این مطلب را از کجا آورده ای؟ آن شخص گفت: در قلب من القا شده. گفت: کسی مثل تو به این مطلب راه ندارد، راست بگو! وی گفت: امام حسن عسکری علیه السلام این سخن را به من فرموده است. اسحاق گفت: حق است؛ این کلام از غیر آن خانواده بیرون نیامده. آن گاه، آتش خواست و تمام آنچه را در تناقض و اختلاف قرآن نوشته بود سوزانید (۱).

بنابراین، روشن است که کسی حق ندارد بدون مراجعه به پیغمبر و امام صلوات الله علیهم به آیات عامّ و مطلق کتاب متمسک شود و اثبات حکم کند؛

مثلاً، آن که به ظاهر بعضی از آیات متشابه متمسک شود و بگوید

۱- مناقب ابن شهر آشوب: تاریخ احوال امام حسن عسکری علیه السلام .

ص: ۵۳

خداوند در آخرت دیده می شود چنان که عده ای از مسلمانان که تابع ائمه ی هُدا علیهم السلام نیستند می گویند،

یا آن که به بعضی از ظواهر آیات متشابه احتجاج جوید و خدا را جسم بدانند و برای او اعضا و جوارح و فراموشی و مکان و رفتن و آمدنی در نظر بگیرد،

یا آن که به بعضی از آیات نظر افکننده به جواز وقوع شرک و معصیت از انبیا و مرسلین قایل گردد،

یا اختلاف و تناقض برای قرآن اثبات کند

و یا با بعضی از آیات متشابه آن اثبات جبر کند.

هم چنین، کسی نباید به آیه ی شریفه ی «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ»^(۱): «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست» متمسک شود و بگوید که امام حسن و امام حسین و فرزندان ایشان اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله نیستند؛ زیرا این آیه ی شریفه راجع به مردان خارج از خانواده ی خود آن حضرت است مانند زید بن حارثه که پسر خوانده ی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و حسن و حسین علیهما السلام که جزء اهل بیت اویند به دلیل آیات دیگر، اولاد و ذریه ی پیغمبرند.

نیز، روا نیست که کسی به آیات شریفه ی «وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ...»^(۲) متمسک گردد که مضمون آن چنین است: «هرکس را غیر از الله برای رفع حاجات خود می خوانید، بدانید که آنان پس از مرگ به اندازه ی پوست نازک روی هسته ی خرما چیزی در اختیار

۱- احزاب: ۴۰

۲- فاطر: ۱۳ و ۱۴

ص: ۵۴

ندارند؛ اگر ایشان را بخوانید، تا روز قیامت آوای شمارا نمی شنوند؛ اگر هم بشنوند، نمی توانند به نفع شما جوابی بدهند؛ و روز قیامت، آنان نسبت به این اعمال شرک آمیز شما کفران و اعلام تنفر می کنند». آن گاه، این کلام را درباره ی پیغمبر و ائمه ی هُدا علیهم السلام جاری کرده بگوید توسل و زیارت قبور مقدسه ی آنان غلط و کفر و شرک است.

در صورتی که این مجرم در ترجمه ی کلام باری تعالی خیانت کرده، از نزد خود بر ترجمه ی آن افزوده، از آیات دیگر که صریحاً دلالت دارد منظور در این آیه بت های مشرکان و توییخ آنان است غفلت یا تغافل کرده و هم بر خود و دیگران ستم روا داشته، هم پیغمبر و امام صلوات الله علیهم را به بت های کفار قیاس کرده است.

به عبارت دیگر، چون تمام علوم قرآن نزد پیغمبر و ائمه ی هُدا صلوات الله علیهم است، در کشف علوم قرآن و مراد بیانات پروردگار، باید به ایشان مراجعه کنیم؛ و به این سبب است که قرآن مجید به تنهایی و بدون بیان پیغمبر و امام برای هدایت خلق کافی نخواهد بود.

نیز، به این سبب است که قرآن راه نمای به سوی پیغمبر و امام است؛ و پیغمبر و امام هم راه نمای به سوی قرآن اند که می فرمایند ما بر خلاف قرآن نمی گوئیم و هرچه می گوئیم از قرآن است.

در کتاب شریف کافی، باب این که قرآن راه نمای به سوی امام است، از امام صادق علیه السلام نقل گردیده که، در تفسیر

آیه ی شریفه ی «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ»، ایشان فرموده: «قرآن به سوی امام هدایت می کند» (۱).

۱- اسراء: ۹؛ البته، روایات به این مفاد زیاد است که برخی از آن ها در تفسیر صافی و برهان و نورالثقلین و عیاشی و بحار مذکور است.

ص: ۵۵

نیز، از حضرت سجاد علیه السلام نقل کرده اند که فرموده: امام نمی شود مگر معصوم؛ و عصمت در ظاهر خلقت نیست که مردم ببینند. از این جهت، [امام] باید از جانب خدا و پیغمبر معین شود. معنی معصوم نیز آن است که معتصم و متمسک به حبل الله باشد؛ و حبل الله قرآن است. پس آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا روز قیامت. امام به قرآن هدایت می کند و قرآن هم به سوی امام؛ و این است کلام خدا که فرمود: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ...».

ص: ۵۶

مبحث دوم: معرفت و شناسایی عترت

فصل اول: اعطای فهم و علم رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عترت او

ص: ۵۷

ص: ۵۸

خداوند به عترت طیب و طاهر پیغمبر صلوات الله علیهم (۱) که دوازده امام باشند فهم و علم رسول الله صلی الله علیه و آله را لطف فرموده است، چنان که خود آن حضرت در این باره گفته: «أَعْطَاهُمُ اللَّهُ فَهْمِي وَعِلْمِي وَخَلِقُوا مِنِّي طِينَتِي»؛ یعنی، خداوند فهم و علم مرا به آنان عطا فرموده و آنان از طینت من خلق شده اند.

این کلام شریف را ثقه ی جلیل القدر، صفار، در بصائر جزء اول: ص ۴۸۵۲، در ضمن ۹ روایت معتبر و صحیح از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل فرموده است.

۱- مراد از عترت پیغمبر علیهم السلام فاطمه ی زهرا و علی و اولاد معصوم اویند. در بحار: ج ۲۵/۲۱۵، باب معنای عترت، روایاتی نقل شده است که امامان فرموده اند مراد از «عترت» فاطمه ی زهرا، علی مرتضی، حسن، حسین که خداوند در آیه ی «تطهیر» شهادت به پاکیزگی آنان داده چنان که مورد اتفاق عامه و خاصه است و نه امام از فرزندان حسین اند که نهمین آنان نیز امام دوازدهم، حضرت صاحب الزمان عج، است.

ص: ۵۹

نیز، در کامل الزیارات، همین کلام در چند روایت ذکر شده است.

در کافی هم، روایات آن باب که خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله علمی را تعلیم نفرمود مگر آن که او را امر کرد آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام تعلیم فرماید و امام باقر علیه السلام فرموده است که تمام آن به ما رسیده دلیل بر این است.

ادله ی دیگر بر این موضوع در بصائر: جزء چهارم باب اول، ۲۴ روایت، جزء ششم باب دهم، ۲۳ روایت و باب دوازدهم، ۴ روایت و جزء هفتم باب هشتم، ۹ روایت مذکور است.

ص: ۶۰

فصل دوم: احصا و ضبط همه ی علوم در وجود امام علیه السلام

علم همه چیز در وجود مقدس امام علیه السلام احصا و ضبط شده است، چنان که خداوند در سوره ی یس می فرماید: «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (۱): هر چیزی را در امام مبین احصا کردیم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در خطبه ی شریف و مفصل غدیر که تمام آن را شیخ طبرسی در احتجاج نقل کرده است فرمود: «ای مردم! هیچ علمی نیست مگر آن که خداوند سبحان آن را در من احصا فرموده و ضبط کرده است؛ و هرچه را من می دانم، تماماً در متقین از فرزندان امیرالمؤمنین علیهم السلام یعنی یازده امام احصا و ضبط کرده ام. هیچ علمی نیست مگر آن که آن را به علی بن ابی طالب علیه السلام تعلیم کرده ام و اوست امام مبین».

این روایت را مجلسی در بحار ج ۳۵/۴۲۸ با روایات دیگر نقل فرموده است.

۱- یس: ۱۲

ص: ۶۱

در تفسیر قمی، صافی، برهان و نور الثقلین نیز روایاتی نقل کرده اند که مراد به امام مبین در این آیه دوازده امام اند؛ و این جانب تفصیل مواضع آن را در کتاب ابواب رحمت، ارکان دین و مستدرک سفینه ج ۱، لغت «امم» بیان کرده ام.

ص: ۶۲

فصل سوم: آگاهی ائمه علیهم السلام به علوم داده شده به ملائکه و انبیا

برای خدا دو گونه علم است: یکی، مخصوص ذات مقدس خالق است؛ دیگری، مبذول به ملائکه و انبیا و مرسلین که تمام آن علم مبذول به خلق را ائمه ی هُدا علیهم السلام می دانند.

در کتاب شریف کافی، باب این که امامان تمام علوم می که به ملائکه و انبیا و مرسلین داده شده می دانند، ۵ روایت معتبر و

صحیح نقل گردیده است.

از آن جمله، به سند صحیح، از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «برای خداوند دو گونه علم است که یکی را مگر ذات مقدس پروردگار نمی داند؛ و دیگری هم علمی است که به ملائکه و مرسلین تعلیم فرموده که ما تمام آن را می دانیم.»

همین مفاد به سند صحیح دیگری از علی بن جعفر از موسی بن جعفر علیه السلام هم نقل گردیده و ۳ روایت دیگر نیز دارای همین مضمون است.

ص: ۶۳

این مفاد را ثقه ی جلیل القدر، صفّار، در کتاب شریف بصائر جزء دوم عنوان باب بیست و یکم قرار داده و برای اثبات آن ۱۸ روایت معتبر و صحیح نقل فرموده که صریحاً دلالت می کنند هیچ علمی نیست که به انبیا و مرسلین و ملائکه داده شده باشد مگر آن که ائمه ی هُدا علیهم السلام آن را می دانند.

روایات بسیاری نیز همراه این روایات در بحار: ج ۴ باب علم و باب یَداء، ج ۱۵۹/۲۶ باب آن که جمیع علوم ملائکه و پیغمبران نزد امامان علیهم السلام است مذکور است.

صدوق هم، در کتاب توحید روایاتی به این مفاد نقل فرموده است.

ص: ۶۴

فصل چهارم: وجود تمام کتب آسمانی و آثار و علوم پیامبران نزد ائمه ی هُدا

تمام کتاب هایی که از آسمان نازل شده و تمام علوم و آثار و آیات انبیا و مرسلین از جمله: صحف آدم و ادریس و ابراهیم، تورات موسی، انجیل عیسی، زبور داود، عصای موسی که از بهشت آمده بود و آن سنگی که عصارا به آن می زد و ۱۲ چشمه چنان که صریح قرآن است ظاهر می شد، تابوت یا همان صندوق بنی اسرائیل، پیراهن یوسف که از بهشت برای ابراهیم خلیل آورده بودند و نسل به نسل از ابراهیم به یوسف رسیده بود، انگشتر سلیمان و هر چه غیر از آن داشتند تمام، نزد پیغمبر ما جمع بوده و از آن حضرت به ائمه ی هُدا علیهم السلام رسیده است.

در کتاب شریف کافی، باب این که ائمه ی هُدا علیهم السلام وارث علم پیغمبر صلی الله علیه و آله و جمیع انبیا و مرسلین و اوصیای گذشته اند، ۷ روایت صحیح و معتبر ذکر فرموده اند.

از آن جمله، به سند صحیح، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام چنین نقل

ص: ۶۵

گردیده است: «آن حضرت فرمود: خدای عزوجل به پیغمبران چیزی نداده مگر آن که آن را به محمد صلی الله علیه و آله داده است. جمیع آنچه به انبیا داده به محمد صلی الله علیه و آله داده است؛ و صحفی که خداوند در قرآن فرموده، صحف ابراهیم و موسی، نزد ماست. ابو بصیر گوید: گفتم که، فدایت شوم! آن صحف همان الواح است؟ فرمود: بلی یعنی، الواح موسی که کتاب تورات است».

به سند صحیح دیگر نیز از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «زبور داود و تمام کتاب هایی که نازل شده نزد اهل علم است؛ و آنان ماییم».

نیز، در کافی، نقل گردیده که عبدالحمید خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد: آیا پیغمبر وارث تمام پیغمبران از آدم تا خاتم بوده است؟ ایشان فرمود: «بلی و خداوند هیچ پیغمبری نفرستاده مگر آن که محمد صلی الله علیه و آله دانایتر از اوست... . خداوند در قرآن می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَى» (۱)؛ این قرآنی که می توان به آن کوه ها را سیر داد، یا زمین و بلاد را قطع کرد یعنی، در زمانی کوتاه، راه دور و درازی را پیمود و مرده ها را به آن زنده کرد به ما به ارث رسیده است».

آن گاه، حضرت به آیه ی شریفه ی «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (۲): هیچ امر پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر آن که در کتاب مبین قرآن هست، نیز به آیه ی شریفه ی «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا» (۳) استدلال کرد و فرمود: «آن کسانی که خدا برگزیده ماییم

۱- رعد: ۳۱

۲- نمل: ۷۵

۳- فاطر: ۳۲

ص: ۶۶

و این کتابی که بیان هر چیزی در آن است، وی به ما تعلیم فرموده» (۱).

شیخ مفید نیز در کتاب ارشاد فرموده است: اشخاص ثقه نزد عامه و خاصه از اهل حدیث نقل کرده اند که، امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه ی خود فرمود: «ای مردم! بر شما باد به اطاعت کردن و شناختن افرادی که در شناختن آنان معذور نیستید و مسئول خواهید بود. بدانید که تمام علوم و فضایل پیغمبران از حضرت آدم تا خاتم نزد عترت پیغمبر شما هست. کجا می روید، در حالی که در تحیر و سرگردانی هستید؟

ای کسانی که از اولاد اصحاب کشتی کشتی نوح هستید! عترت مثل کشتی است در بین شما. پس، چنان که کسانی که در آن کشتی سوار شدند نجات یافتند، کسانی که در کشتی نجات عترت وارد شوند نیز نجات می یابند. من ضامن نجات آنانم و بر این قسم می خورم. پس، وای بر کسی که تخلف ورزد! آیا نشنیدید کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله را که در حجه الوداع

فرمود: من دو چیز سنگین در میان شما می گذارم: کتاب خدا و عترت من؛ مادامی که به آن دو متمسک شوید، گمراه نگردید^۱؟

هم چنین، در کتاب کافی، باب این که جمیع کتاب هایی که از آسمان نازل شده نزد ائمه ی هیداست، از امام صادق علیه السلام نقل گردیده که فرمود: «کتاب های انبیا نزد ماست».

باز، در همان کتاب، باب این که آیات معجزات پیغمبران نزد دوازده امام علیهم السلام است، ۵ روایت از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل شده که خلاصه ی آن این است:

ورثه ی پیغمبران ما ایم. عصای حضرت موسی که از آدم به شعیب

۱- این روایت در بصائر: جزء ۱، ص ۴۷ مذکور است.

ص: ۶۷

رسید و از شعیب به موسی نزد ماست.

چون ولّی عصر علیه السلام ظاهر شود، منادی حضرت ندا کند که لشکریان همراه خود خوراکی و آب بر ندارند. وی به هر منزلی که وارد شود، عصا را به سنگی می زند و مانند زمان حضرت موسی ۱۲ چشمه از آن ظاهر می شود. پس هر کس گرسنه است، چون از آن بخورد، سیر می شود؛ و اگر تشنه باشد، سیراب می گردد.

الواح موسی و انگشتر سلیمان نیز نزد امام است؛ هم چنین، پیراهن یوسف که چون می خواستند ابراهیم خلیل را به آتش اندازند، جبرئیل آن پیراهن را از بهشت آورد و به خلیل خدا پوشانید و آن حضرت از گرما و سرما محفوظ ماند. آن پیراهن از او به اسحاق، از اسحاق به یعقوب و از یعقوب به یوسف رسید. آن گاه، چون فرج یعقوب رسید، بوی آن را از مصر شنید و یوسف آن را برایش فرستاد. پس پیراهن را به صورت یعقوب، که نابینا شده بود، انداختند چنان که در سوره ی یوسف مذکور است بینا شد.

در چند روایت دیگر نیز آمده که، سلاح و متاع پیغمبران نزد امام است (۱).

۱- روایات دیگری که دلیل بر این موضوع است در کتاب شریف بصائر: جزء سوم باب اول، ۱۴ روایت و باب سوم، ۴ روایت و باب دهم، ۱۵ روایت و باب یازدهم، ۷ روایت، جزء چهارم باب اول، ۲۴ روایت و باب چهارم، ۵۸ روایت، جزء هفتم باب سیزدهم، ۳ روایت و در بحار: ج ۱۷/۱۳۰، ۱۵۵، باب علم پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنچه از کتاب ها و وصایا و آثار انبیا به او داده شده، آن که اعمال بندگان به او عرضه می شود، افراد اُمت بر او عرضه شده اند و حضرتش بر معجزات انبیا قدرت دارد، در قالب ۶۲ روایت مذکور است. نیز، دلایل آن که تمام آنچه گفته شد نزد امامان علیهم السلام است در بحار: ج ۱۸/۲۶ و غیره مذکور است.

فصل پنجم: دانایی ائمه علیهم السلام به گذشته و آینده

ائمه ی هُدا علیهم السلام به تمام گذشته و آینده تا روز قیامت دانایند.

در کتاب شریف کافی، باب این که ائمه ی هُدا علیهم السلام آنچه گذشته و آنچه بیاید می دانند و هیچ چیزی بر آنان مخفی نیست، ۵ روایت نقل گردیده است. از آن جمله، به سند صحیح از امام باقر علیه السلام نقل شده که به جماعتی از اصحاب، که خدمت آن حضرت بودند، فرمود: «آیا خیال می کنید که خداوند اطاعت اولیاء ائمه ی هُدا و خلفای بر حق خود را واجب فرماید و اخبار آسمان ها و زمین را بر ایشان مخفی بدارد؟ [چنین نخواهد بود].»

در دو روایت دیگر نیز فرمود: «خداوند عزیز و جلیل و کریم تر از آن است که اطاعت امام را واجب فرماید، سپس علم به اخبار آسمان و زمین را از او مخفی کند. [پس، فرمود]: چیزی از او محجوب نیست.»

بعضی روایات دیگر مربوط به این مطلب در فصل دوم گذشت.

نیز، در کتاب شریف بصائر جزء سوم، باب هفتم، ۳ روایت نقل گردیده که خلاصه ی آن این است: علم گذشته و آینده تا روز قیامت به پیغمبر صلی الله علیه و آله داده شده و تمام آن به امامان بر حق به ارث رسیده است.

در بحار ج ۲۶/۱۰۹، باب این که ائمه ی هُدا علیهم السلام علم آسمان و زمین و بهشت و جهنم را می دانند و ملکوت آسمان ها و زمین بر آنان عرضه داده شده و تمام گذشته و آینده تا روز قیامت را نیز می دانند، متجاوز از ۲۰ روایت صحیح و معتبر برای اثبات این مطلب نقل شده است.

حال، اگر کسی بگوید که بین وجوب اطاعت امام و مخفی نبودن اخبار آسمان و زمین از او چه ملازمی موجود است، جواب می دهیم: مراد آن است که خداوند اطاعت او را بر کلّ مخلوقات واجب کرده و او را حجت و خلیفه ی خود بر تمام خلائق قرار داده است. پس نمی شود که احوال افراد خلائق، که رعایای اویند، از او مخفی باشد؛ و چون در تحت اختیار و سلطنت و قدرت اویند، از او پنهان نباشند.

فصل ششم: عرضه ی ملکوت آسمان ها و زمین بر پیغمبر و ائمه ی هُدا علیهم السلام

ملکوت آسمان ها و زمین بر پیغمبر و ائمه ی هُدا صلوات الله علیهم عرضه داشته شده، چنان که بر ابراهیم خلیل به تصریح قرآن عرضه داشته شده تا این که تمام آسمان ها و ساکنان آن ها، زمین و آنچه در آن است و آنچه در هواست دیدند و ما

فوق عرش را نیز مشاهده کردند.

در کتاب شریف بصائر جزء دوم، باب بیستم، در آن که ملکوت آسمان و زمین مثل پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بر ائمه ی هُدا هم عرضه داشته شده تا آن که ما فوق عرش را دیدند، ۱۱ روایت معتبر و صریح نقل گردیده است.

از آن جمله، عبدالله بن مسکان از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در تفسیر آیه ی شریفه ی «وَكَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ» (۱)؛ یعنی، ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایش دادیم فرمود:

۱- أنعام: ۷۵

ص: ۷۱

«پرده ی حجاب از نظر مبارک ابراهیم برداشته شد تا آن که آسمان های هفت گانه و مافوق عرش را دید؛ و از او رفع حجاب شد تا آن که زمین و آنچه در هواست دید».

پس فرمود: «همین رفع حجاب برای ائمه ی هُدا علیهم السلام نیز شده است».

این روایت در خرائج به سند صحیح نقل گردیده و این مفاد را ابو بصیر و دیگران نیز نقل کرده اند.

این مفاد را در تفسیر عیاشی ذیل سوره ی أنعام، بحار ج ۱۲/۵۶، باب آن که ملکوت آسمان و زمین به ابراهیم نمایش داده شد، تفسیر برهان، نورالثقلین، صافی از کلینی و نیز دیگران مانند صفار، قمی، مفید و غیره نقل کرده اند.

هم چنین، در بحار ج ۳۹/۱۵۸، باب آن که ملکوت آسمان ها و زمین به امیرالمؤمنین علیه السلام نمایش داده شده، روایات بسیار است.

ص: ۷۲

فصل هفتم: دانایی ائمه به تمام اسامی پیامبران و پادشاهان

نزد ائمه ی هُدا علیهم السلام کتابی است که اسامی پیغمبران و پادشاهان دنیا در آن ثبت است.

در کتاب شریف بصائر جزء چهارم، باب دوم، ۷ روایت برای اثبات این موضوع نقل گردیده است.

از آن جمله، امام صادق علیه السلام فرموده: «نزد ما دو کتاب است که تمام اسامی پیغمبران و پادشاهان در آن هست» (۱).

نیز، در کافی، بابی که شرح صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام در آن است، به سند صحیح از فضیل بن یسار و برید و زراره از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: «والله، نزد من دو کتاب است که در آن اسامی تمام

۱- روایات مربوط به این موضوع در بحار: ج ۲۶/۱۵۵ مذکور است.

ص: ۷۳

فصل هشتم: شب قدر؛ برهانی بر عظمت و جلال امامان علیهم السلام

از جمله ی براین قطعی بر عظمت و جلال امامان بر حق علیهم السلام آیات شریفه ی سوره ی قدر و اوایل سوره ی دُخان است.

مفاد صریح این آیات و شماری از روایات متواتر آن است که تمام اُمور و وقایع سال، از کوچک و بزرگ مرگ ها و روزی های مردم، بلیات و تمام آنچه تا سال آینده در عالم واقع می شود در شب قدر مقدر می گردد چنان که در تفسیر فخر رازی همین معنی از ابن عباس و اتفاق علما بر آن نقل گردیده است و ملائکه و روح، که اعظم از ملائکه است، مقدرات را از جانب پروردگار خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرضه می دارند، مانند مأموران ابلاغ که قانون اُمور کلّ کشور را از جانب قانون گذار به مجری قانون ابلاغ می کنند.

از سوی دیگر، چون شب قدر در هر سال استمرار دارد چنان که

ص: ۷۴

ظاهر قرآن است و علمای عامّه (۱) و خاصّه بر آن متفق اند باید بعد از پیغمبر کسی باشد که قابلیت و صلاحیت نزول ملائکه و روح را داشته باشد؛ و آن کس علی بن ابی طالب علیه السلام است که به اتفاق عامّه و خاصّه اعلم، افضل، اکمل و ازهد تمام افراد اُمت است.

دلیل آن نیز این که خداوند علم کتاب عزیز را که بر پیغمبرش نازل فرموده، به آن حضرت لطف کرده است؛ چنان که جمهور عامّه و خاصّه، در تفسیر آیه ی شریفه ی «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۲): کسی که علم کتاب نزد اوست، روایت کرده اند که آن کس علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ و تفصیل این مطلب در فصل دوم گذشت.

پس، کسی که علم پیغمبر و علم قرآن را خواهد، باید به او مراجعه کند. از این جهت است که پیغمبر فرموده: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»؛ من شهر علمم و علی درب آن است (۳).

نیز، شاهد دیگر این که در بحار ج ۳۹/۳۵۸۸ روایات صحیح و معتبر و آیات بسیاری ذکر گردیده که مفاد آن ها این است: امیرالمؤمنین علیه السلام با تمام انبیا و مرسلین خاصّه، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در جمیع خصال و فضل و کمال شریک بوده است.

۱- از جمله، فخر رازی در تفسیر کبیرش، سوره ی قدر، از جمهور علمای عامّه نقل کرده که شب قدر را باقی و در هر سال از ماه رمضان می دانند. او در تعیین آن از میان شب های ماه رمضان ۸ قول نقل کرده است. در کتاب التاج الجامع للأصول کتاب احکام روزه: ص ۷۳۷۸، روایات بسیاری با کلمات علما نقل شده که شب قدر هر سال در دهه ی آخر ماه رمضان است. نیز، در کتاب صحیح بخاری، جزء اول، باب فضیلت شب قدر، نزدیک ۱۰ روایت نقل گردیده که شب قدر در دهه ی آخر ماه رمضان است.

۲- رعد: ۴۳

۳- این روایت را علمای عامّه و خاصّه نقل کرده اند و شاعر مشهور، حکیم ابو القاسم فردوسی، نیز آن را چنین به نظم در آورده: که من شهر علمم علیم در است درست این سخن قول پیغمبر است

ص: ۷۵

هم چنین، آیه ی شریفه ی مُباهله سوره ی آل عمران: ۶۱، که خداوند در آن آیه علی علیه السلام را به منزله ی نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داده، بزرگترین دلیل است بر آن که علی بن ابی طالب علیه السلام جامع جمیع کمالات و فضایل پیغمبر است؛ مگر آنچه به دلیلی مستثنا شود، مانند نبوت و رسالت که علی علیه السلام در آن شرکت ندارد.

پاکیزگی آن حضرت نیز از نجاست کفر، شرک و معصیت مورد گواهی خداوند در آیه ی تطهیر (۱) است؛ و فضایل و مناقب آن بزرگوار مورد اتفاق علمای عامّه هم هست (۲).

امیرالمؤمنین علیه السلام خود، فدای شب قدر نخستین سال بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله، به مردم فرمود: «ملائکه و روح تمام وقایع سال آینده را از جانب خداوند بر من عرضه داشتند و تمام آن را می دانم؛ هر چه خواهید،

۱- خداوند در آن آیه احزاب: ۳۳ می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»: این است و غیر این نیست که خداوند اراده فرموده رجس و پلیدی را از شما اهل بیت برطرف فرماید و شما را پاک و پاکیزه گرداند؛ و مراد به اهل بیت علیهم السلام در این آیه، به اتفاق مفسران عامّه و خاصّه، پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین اند.

۲- علامه ی امینی در کتاب الغدیر چاپ دوم: ج ۷/۱۷۶ و ۱۷۷، ج ۱۰/۲۷۸۲۸۰، روایات بسیاری از کتاب های علمای عامّه از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که در آن روایات به خلافت امیرالمؤمنین، علی ابن ابی طالب علیه السلام، تصریح شده است. برای نمونه، در باره ی این آیه مائده: ۵۵ که خداوند فرموده است: «وَلِيُّ صَاحِبِ اخْتِيَارِ شَمَا خَدَا وَ رَسُولِ خَدَا سْت وَ كَسَانِي كَه دَر حَال رُكُوعِ زَكَاتِ صَدَقَه دَهْنَد»؛ تمام مفسران عامّه و خاصّه گفته اند: این آیه ی شریفه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده، آن وقتی که در حال رکوع انگشتر خود را به سائل داد. فخر رازی نیز، که از مفسران و علمای عامّه است، در تفسیرش اثبات کرده که «وَلِيٌّ» در این آیه به معنی متصرف در امور و صاحب اختیار است و قول کسانی را که «وَلِيٌّ» را به معنی دوست گرفته اند رد کرده است. در کتاب الغدیر چاپ دوم: ج ۳/۲۱۵ و ۲۱۶، نیز روایاتی از کتاب های علمای عامّه از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل گردیده که فرموده است: «عَلِيٌّ بَعْدَ از مَن وَلِيٌّ هَر مَوْمِنِي اسْت». این جانب هم تفصیل مدارک را با ذکر فضایل و مناقب آن بزرگواران در کتاب ارکان دین و کتاب ابواب رحمت ذکر کرده ام.

از من سؤال کنید».

بعد از امیرالمؤمنین نیز یازده نفر از فرزندان معصوم آن حضرت علیهم السلام که امامان بر حق باشند می فرمودند که، ملائکه و روح در شب های قدر بر ما نازل می شوند و تمام مقدرات و وقایع سال را بر ما عرضه می دارند و ما تمام آن را می دانیم.

نیز، از این جهت است که ایشان توصیه می کردند: «ای گروه شیعه! با مخالفان به سوره ی قدر و دُخان مباحثه و حَقائیت مذهب خود را اثبات کنید. قسم به خدا، این دو سوره بعد از پیغمبر حجت خداوند بر خلق است؛ برای آن که به بهترین و مهم ترین امر دین ارشاد می کند و نهایت علم و کمال ما را می رساند، چون که شب قدر را اثبات می کند که آن مخصوص ماست و ملائکه و روح بر ما نازل می شوند و سلام می کنند».

پس، چون شب قدر در هر سال استمرار دارد، باید همیشه از جانب خدا حجتی بر روی زمین باشد که ملائکه و روح بر او نازل شوند؛ و در فصل دهم روایتی در این خصوص خواهد آمد.

البته، در هر زمان چنان که امام باقر علیه السلام فرموده است (۱) هر چه از جانب پروردگار به امام افاضه شود، اول به پیغمبر و امام سابق افاضه می شود و سپس به امام متأخر؛

چنان که، در کافی، باب آن که علم امامان زیاد می شود، از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده که فرمود: «چیزی از جانب خدا افاضه نمی شود مگر آن که اول به پیغمبر عنایت می گردد، بعد به امیرالمؤمنین علیه السلام و سپس به امامان، یکی بعد از دیگری؛ برای آن که امام متأخر از سابق اعلم نشود».

۱- این روایت را شیخ کلینی در کافی، به سند صحیح، از زراره نقل کرده است.

فصل نهم: منابع علم امامان علیهم السلام

در کتاب شریف کافی، به سند صحیح نقل شده است: «ابو بصیر خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد که، فدایت شوم! شیعیان شما نقل می کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله یک باب از علم به علی علیه السلام تعلیم فرموده که هزار باب از آن باز شده است.

امام فرمود: ای ابو محمد! (۱) بدان که رسول الله صلی الله علیه و آله ۱۰۰۰ باب علم به علی علیه السلام تعلیم فرمود که از هر بابی ۱۰۰۰ باب علم مفتوح می شود. (۲)

۱- «ابو محمد» کنیه ی ابو بصیر است.

۲- این مفاد در روایات بسیاری که از حدّ تواتر بیش تر است نقل شده. از آن جمله، صدوق در آخر کتاب خصال متجاوز از ۳۰ روایت نقل کرده و صفّار نیز در کتاب شریف بصائر جزء ششم، باب شانزدهم، شانزده روایت به اسانید صحیح و معتبر آورده است. او روایتی نقل کرده که امام باقر علیه السلام فرموده: «از آن ابواب، یک یا دو باب بیش تر به مردم نرسیده است». در روایات بسیاری هم فرمودند که، رسول الله صلی الله علیه و آله ۱۰۰۰ حرف که از هر حرفی ۱۰۰۰ حرف کشف می شود به علی علیه السلام تعلیم فرموده است. خود ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «تا به حال، ۲ حرف بیش تر ظاهر نشده است». در روایات زیادی نیز فرموده اند: ۱۰۰۰ کلمه که از هر کلمه ۱۰۰۰ کلمه ی دیگر منفتح گردد. مدارک این روایات زیاد است که این جانب آن را در مستدرک سفینه، لغت «الف» و «حرف»، ذکر کرده ام؛ به آن جا مراجعه شود.

ص: ۷۸

ابوبصیر گوید که، عرض کردم: و الله، علم این است. فرمود: علم است، لکن مطلب فوق این است.

پس فرمود: جامعه نزد ماست؛ و مردم نمی دانند جامعه چیست.

ابوبصیر عرض کرد: فدایت شوم! جامعه چیست؟ امام فرمود: کتاب جامعه صحیفه ای است که درازای آن ۷۰ ذراع به ذراع رسول الله است، به خطّ امیرالمؤمنین نوشته شده و تمام احکام حلال و حرام و هر چه مردم به آن نیازمندند در آن موجود است. در ادامه، ابو بصیر گوید که عرض کردم: والله، علم این است. امام فرمود: علم است، لکن از این بالاتر نیز هست.

پس از ساعتی، حضرت فرمود: جفّر نزد ماست؛ و مردم نمی دانند جفّر چیست.

ابو بصیر گوید که، عرض کردم: جفّر چیست؟ امام فرمود: ظرفی است که علم انبیا و اوصیا و تمام دانشمندان بنی اسرائیل در آن موجود است (۱).

ابو بصیر گوید که، گفتم: علم این است. امام فرمود: علم است، لکن مهم تر از این، نیز هست.

پس فرمود: مصحف فاطمه علیها السلام نزد ماست و مردم نمی دانند مصحف فاطمه چیست.

ابو بصیر عرض کرد: مصحف فاطمه چیست؟ حضرت فرمود: مصحف

۱- کمینه جفّر را در مستدرک سفینه، لغت «جفّر»، شرح داده ام.

ص: ۷۹

فاطمه سه برابر قرآن شماس (۱).

ابو بصیر گفت: واللّه، علم این است. امام فرمود: علم است؛ و نسبت به بالاتر علم نیست.

پس فرمود: علم آنچه شده و علم آنچه تا روز قیامت خواهد شد نزد ماست.

ابو بصیر عرض کرد: فدایت شوم! واللّه، علم این است. فرمود: علم است، لکن نسبت به مهم تر علم نیست.

ابو بصیر گفت: فدایت شوم! پس علم چیست؟ امام فرمود: علم آن است که در شب و روز زیاد می گردد و از جانب خداوند متعال به ما افاضه می شود» (۲).

۱- از روایات کافی استفاده می شود که، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، خداوند برای تسلیت حضرت زهرا علیهاالسلام ملکی فرستاد که آنچه واقع خواهد شد و آنچه در فرزندانش واقع می شود و اسامی پادشاهان روی زمین را که سلطنت می کنند برای آن حضرت بیان می کرد؛ و تمام آن را امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت که نام آن کتاب «مصحف فاطمه» شد.

۲- این روایت را صفّار در کتاب بصائر: جزء سوم، باب ۱۴ به سند صحیح از ابو بصیر نقل کرده و در بحار: ج ۲۶/۳۸ نیز آمده؛ و از این روایت شریف استفاده می شود که پیوسته علم امامان علیهم السلام در تزیید است. دلیل بر این مطلب نیز آیه ی شریفه ی «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»: بگو که، ای پروردگارا! علم مرا زیاد فرما: طه: ۱۱۴ و روایات بسیار دو باب از کتاب کافی و بصائر: جزء سوم باب هشتم، ۷ روایت، جزء هفتم باب هفتم، ۷ روایت، جزء هشتم باب نهم و دهم، ۱۹ روایت و جزء نهم باب بیستم، ۹ روایت است.

ص: ۸۰

فصل دهم: اثبات علم غیب برای پیغمبر و ائمه ی هدا صلوات الله علیهم

بدان که معنی غیب آن است که از حواسّ بشر غایب باشد؛ و ذات مقدس پروردگار، به ذات پاک خود، عالم به غیب هاست. کسی غیب را نمی داند مگر آن کس که ذات پروردگار به او تعلیم فرماید، چنان که در قرآن می فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (۱)؛ یعنی، ذات پروردگار دانای غیب است و احدی را بر غیب خود آگاه نمی کند مگر کسی که او را برای این مقام بپسندد. پس او را به غیب آگاه می فرماید.

در نزد تمام افراد مسلمین واضح است که پیغمبر ما، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، پسندیده ی خداوند برای این مقام هست. پس، به مقتضای این آیه ی شریفه، خداوند رسول الله صلی الله علیه و آله را بر غیب خود آگاه ساخته و او غیب را می داند.

۱- جنّ: ۲۶ و ۲۷

ص: ۸۱

هزاران اخبار غیبی پیغمبر نیز، که علمای مسلمان در کتاب های خود نوشته و نقل کرده اند، شاهد حقی است بر آنچه قرآن دلیل آن است؛ و آن هم این که خداوند پیغمبر خود را به علم غیب آگاه فرموده است.

دلیل دیگر بر این مطلب آن که خداوند می فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ» (۱)؛ یعنی، خداوند شما را بر غیب آگاه نسازد، لکن از جمله ی رسولان خود کسی را [برای این مقام] انتخاب فرماید؛ و آشکار است که پیغمبر ما منتخب و برگزیده ی پروردگار و افضل تمام پیغمبران است.

ثقه ی جلیل القدر، علی بن ابراهیم قمی، در تفسیر آیه ی شریفه ی اول فرموده است: مراد به «مَنْ ارْتَضَى مِنْ رُسُلٍ» علی مرتضی است که از رسول است چنان که علمای عامه و خاصه از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «علی از من است و من از علی ام».

این روایت را، از علمای عامه، بخاری و احمد بن حنبل و دیگران، نقل کرده اند. که اسامی آنان با مدارک آن در بحار: ج ۳۸/۲۹۶ و ۳۲۵ ۳۲۸ موجود است.

به عبارت دیگر، این حدیث مورد اتفاق علمای عامه است، چنان که امام هفتم علیه السلام نیز به هارون الرشید فرموده؛ و صدوق آن را در عیون: باب ۷، نقل کرده است.

قطب راوندی، در کتاب شریف خرایج باب معجزات از امام هشتم حضرت رضا علیه السلام در حدیث شریف مفصّلی، در وصف مسافرت حضرت به سوی بصره و شرح معجزات ایشان در آن جا، نقل کرده است:

۱- آل عمران: ۱۷۹

ص: ۸۲

«مردی خدمت حضرت عرض کرد که، برای ما نقل شده است شما تمام آنچه خداوند بر پیغمبرش نازل فرموده می دانی و همه ی لغت های اهل دنیا را می شناسی.»

حضرت رضا علیه السلام فرمود: چنین است؛ راست گفته اند. هر چه خواهید، سؤال کنید. رفتند و اشخاصی که اهل هند و فارس و روم و ترک بودند آوردند. پس هر یک، به زبان خود، مسائلی طرح کردند. امام هر یک را به لغت خودش جواب داد. متحیر و متعجب شدند و به فضل و کمال آن حضرت اقرار کردند.

پس امام به آن مرد فرمود: اگر به تو خبر دهم که در چند روز آینده مبتلا به ریختن خون یکی از ارحام خود خواهی شد، آیا تصدیق خواهی کرد؟ عرض کرد: تصدیق نمی کنم؛ برای آن که غیب را کسی غیر از خداوند نداند.

امام علیه السلام فرمود: آیا نمی دانی که خداوند فرمود: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» (۱)؛ خدا دانای به غیب است و احدی را به غیب آگاه نکند مگر کسی که از جمله ی رسولان خود برای این مقام بپسندد؟ پس،

رسول الله برای این مقام نزد خدا پسندیده است و ما نیز وارثان همین پیغمبریم که خداوند او را بر آنچه از غیب خود خواسته آگاه فرموده.

پس ما آنچه شده و آنچه تا روز قیامت خواهد شد می دانیم؛ و آن موضوع ابتلا که گفتیم، تا ۵ روز دیگر، واقع خواهد شد. دیگر آن که تا چند روز دیگر نابینا می شوی، قسم دروغ خواهی خورد و پیس

۱- جَنّ: ۲۶ و ۲۷

ص: ۸۳

می گردی.

راوی گوید: به خدا قسم، تمام آنچه ایشان فرموده بود واقع شد» (۱).

در این باره، شیخ طبرسی نیز، در کتاب احتجاج، حدیث احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام را با شخصی که خیال کرده بود در قرآن تناقض هست نقل کرده، تا آن جا که می گوید حضرت فرمود: «خداوند اولیا و اُمّانی دارد که آنان را به خلق خود معرفی فرموده و اطاعتشان را مثل اطاعت خودش واجب کرده است...»

آنان کسانی اند که خداوند به روح القدس تأییدشان فرموده و اقتدار آنان را بر علم غیب به خلق در کلام شریفش معرفی کرده، آن جا که فرموده است: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ».

سائل عرض کرد: اینان کیان اند؟ فرمود: اینان رسول الله و برگزیدگان خداوندند که جانشین پیغمبرند؛ کسانی که خداوند آنان را در وجوب اطاعت قرین خود و پیغمبر قرار داده است. آنان اند صاحبان امر که در قرآن فرموده: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ۲: خدا و رسول و صاحبان امر از خودتان را اطاعت کنید؛ و فرموده: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» ۳: [در هر چه اختلاف دارند] اگر به رسول و صاحبان امر مراجعه کنند، مشکل آنان رفع شود.

سائل عرض کرد: این امر چیست [که صاحبان آن این امتیاز را

۱- روایت مفصل است و تمام آن را در بحار: ج ۴۹/۷۳ ۸۱ به نقل از خرائج آورده اند. ۲ و ۳ نساء: ۵۹

ص: ۸۴

دارند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: امری است که ملائکه برای آن در شب قدر بر آنان نازل شوند؛ شب قدری که تمام امور، بر وفق حکمت، مقدر می شود: خلق، روزی، اجل، حیات، موت، علم غیب آسمان ها و زمین ها، معجزات و...».

هم چنین، سید ابن طاووس نقل کرده است: «چون هشام بن عبدالملک بن مروان امام باقر و امام صادق علیهما السلام را در شام احضار کرد، خود و معاشرانش مشغول تیراندازی بودند. وی امام باقر را امر کرد که تیراندازی کند. نه چوبه ی تیر به حضرت دادند. حضرت گرفت و یک تیر به نشانه انداخت؛ در وسط نشانه قرار گرفت. تیر دوم در وسط تیر اول نشست و آن را شکافت. تیر سوم نیز دومی را شکافت و هم چنین تا آن که تیر نهم در وسط هشتمی قرار گرفت و آن را شکافت. همه متحیر و متعجب شدند.»

هشام نیز پشیمان شد و گفت: مثل این تیراندازی ندیدم. آیا فرزندت جعفر هم می تواند به این کیفیت تیراندازی کند؟ حضرت باقر فرمود: ما کمال را از پیغمبر به ارث می بریم و سخن را ادامه داد تا آن که فرمود:

خداوند پیغمبر خود را امر فرمود که علی بن ابی طالب را مخصوص به علوم و کمالات خود قرار دهد؛ و [آیه ی] قرآنی هم برای اثبات این موضوع در کلام مجیدش نازل فرموده چنین گفت: «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ» (۱) آن علوم را گوش نگه دار ضبط کننده ضبط و حفظ می کند.

پس رسول الله به اصحاب فرمود: از پروردگار خواستم که آن را گوش علی بن ابی طالب قرار دهد. برای خاطر این بود که علی بن ابی طالب در کوفه اظهار کرد: رسول الله صلی الله علیه و آله ۱۰۰۰ باب علم به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود.

پس رسول الله او را به اسرار پنهانی خود مخصوص کرد، چنان که

۱- حاقه: ۱۲

ص: ۸۵

خداوند پیغمبر خود را مخصوص فرمود؛ و آن ها نیز به ما رسیده، نه به دیگران.

هشام گفت: علی بن ابی طالب ادعا می کرد که عالم به غیب است، در حالی که خدا کسی را به غیب خود آگاه نفرموده. پس برای چه وی برخوردار از علم غیب را ادعا می کرد؟

امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی بر پیغمبر خود کتابی نازل فرموده که آنچه شده و آنچه تا روز قیامت خواهد شد در آن بیان فرموده، چنان که در کلام مجیدش فرموده است: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (۱): ما برای بیان هر چیزی بر تو کتابی نازل کردیم.

نیز، فرموده است: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (۲): همه چیز را در امام مبین ضبط و احصا کردیم؛

و هم چنین: «مَا فَزَّنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (۳): چیزی را در کتاب فروگذار نکردیم.

از سویی، خداوند به پیغمبر خود وحی فرستاد که چیزی از اسرار و علوم غیب را باقی نگذارد مگر آن که به علی بن ابی طالب تعلیم فرماید تا آن که فرمود: تمام علم قرآن و کمال تأویل آن نزد هیچ کس نبوده مگر نزد علی بن ابی طالب علیه السلام...».

تمام این حدیث در بحار ج ۴۶/۳۰۷، ج ۷۲/۱۸۱ نقل گردیده؛ وگفتنی است که در این روایت، امام به منظور اثبات علم غیب برای امیرالمؤمنین علیه السلام نزد هشام به سه آیه ی شریفه استدلال فرموده که شرح هر سه پیش تر گذشت.

امام هادی علیه السلام نیز در زیارت جامعه ی کبیره، در وصف ائمه ی هُدا، فرموده است: «وَازْتَضَاكُمْ لَغَيْبِهِ وَاخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ وَاجْتَبَاكُمْ بِقُدْرَتِهِ» (۴)؛ یعنی، ای

۱- نحل: ۸۹

۲- یس: ۱۲

۳- أنعام: ۳۸

۴- این زیارت را صدوق در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه و عیون اخبار الرضا علیه السلام و شیخ طوسی در تهذیب نقل کرده اند. علامه ی مجلسی نیز در بحار، بعد از نقل این زیارت و شرح آن، فرموده است: این زیارت صحیح ترین زیارات است از جهت سند، اعم آن هاست از حیث مورد یعنی، برای تمام دوازده امام خوانده می شود، فصیح تر است از جهت لفظ و عالی تر و رساننده تر است به درجات معرفت از جهت معنی و متن. حقیر نیز گوید که، سند زیارت چنان که گفته آمد عالی و صحیح، متن زیارت دلیل قطعی بر صدور آن از معصوم و تمام کلمات آن با روایات صحیح مطابق است.

ص: ۸۶

آل محمد! خداوند شما را برای غیب خود پسندیده که شاید اشاره به آیه ی شریفه ی «فَلَا يُظْهِرُ عَلٰی غَيْبِهِ اَحَدًا * اِلَّا مَن ارْتَضٰی مِنْ رَسُوْلٍ» باشد،

برای تحمل اسرار خود اختیار فرموده و به قدرت کامله ی خود برگزیده است که شاید این نیز اشاره به آیه ی شریفه ی «وَلَكِنَّ اللّٰهَ يَجْتَبِيْ مِنْ رُّسُلِهِ مَنْ يَّشَاءُ» باشد.

نکته ی شایان توجه این که، در جمله ی آخر، امام علیه السلام با کلمه ی «بِقُدْرَتِهِ» از دوستان و شیعیان رفع استبعاد فرموده است.

پس باید گفت که چون خداوند بر هر چیزی تواناست، قدرت دارد که علم غیب را به امام لطف فرماید؛ و خود اخبار فرموده که، ما علم همه چیز را در وجود امام ضبط کردیم و ائمه ی هُدا علیهم السلام پسندیده ی ما برای مقام علم غیب اند.

نیز، در کتاب کافی، باب ذکر اموری که اثبات امامت می کند، از ابو بصیر از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام نقل گردیده است که در بیان علامات امام فرمود: «امام از آینده خبر می دهد و به هر زبان ولغتی می تواند تکلم کند...» (۱).

هم چنین، در کافی، باب تصریح و نصّ خدا و رسول صلی الله علیه و آله بر امامان بر حق، از امام باقر علیه السلام نقل گردیده است که در ضمن حدیث ولایت فرمود: «والله، رسول الله صلی الله علیه و آله امین خدا بر خلق و غیب پروردگار و دین پسندیده ی حق بود. چون زمان وفات او رسید، امیرالمؤمنین را خواست. فرمود: یا علی! من می خواهم آنچه خداوند از غیب و علم و دین به من سپرده است، به تو بسپارم». پس امام باقر علیه السلام فرمود: والله، هیچ فردی را شریک او قرار نداد.

۱- نیز، رک: قرب الاسناد حمیری و معانی الاخبار صدوق به نقل از امام باقر علیه السلام.

ص: ۸۷

سپس، چون زمان وفات امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، فرزندان خود را جمع کرد و فرمود: شما باید مطیع و فرمان بردار حسن و حسین شوید؛ و بدانید آنچه پیغمبر از غیب و علم و دین به من سپرده من به این دو فرزندم، حسن و حسین علیهما السلام، می سپارم». پس خداوند آنچه برای امیرالمؤمنین، از جانب پیغمبر، قرار داده بود برای آن دو، از جانب امیرالمؤمنین، قرار داد...».

در این باب، کلینی به سند صحیح از ابو حمزه ی ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «چون زمان انتقال پیغمبر به عالم آخرت رسید، خداوند به او وحی فرستاد: ای محمد! وظیفه ی خود را انجام دادی و ایام بقای تو در دنیا تمام شد. پس علمی که نزد توست، ایمان، اسم اعظم، میراث علم و آثار نبوت و رسالت را نزد علی بن ابی طالب قرار ده که من هرگز این ها را از فرزندان تو یعنی، معصومین علیهم السلام قطع نخواهم کرد».

نیز، در کافی، در همین باب، روایتی از عبدالحمید از امام صادق علیه السلام نقل گردیده که مضمون بخشی از آن چنین است: جمعی که مستحفظین در قرآن معرفی شده اند، کسانی اند که مستحفظ اسم بزرگ اند. آن اسم بزرگ کتابی است که به وسیله ی آن همه چیز را می دانند و با جمعی از مرسلین بوده، چنان که خداوند فرموده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ»^(۱)؛ یعنی، ما فرستادگانمان را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان را نازل کردیم؛ و این «کتاب» همان اسم اکبر است.

در ادامه، امام علیه السلام فرموده: «جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد! انجام وظیفه کردی و ایام زندگانی دنیای تو تمام شد. پس اسم اکبر، میراث علم و آثار علم نبوت را نزد علی بن ابی طالب قرار ده». پس پیغمبر چنین کرد و ۱۰۰۰ کلمه و ۱۰۰۰ باب به او تعلیم فرمود که از هر

۱- حدید: ۲۵

ص: ۸۸

کلمه و هر بابی ۱۰۰۰ کلمه و ۱۰۰۰ باب مفتوح شود»^(۱).

باز، در کافی، باب تمایزات امام بر حق از امام باطل، نقل گردیده است که، حبابه ی و ابیّه از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد: دلیل امامت چیست؟ آن حضرت فرمود: «آن سنگ ریزه را بیاور». پس آن را به حضرت تقدیم کرد. امام انگشتر خود را به آن سنگ ریزه زد و اثر آن ظاهر شد.

سپس فرمود: «هر کس که ادعای امامت کند و مانند من انگشتر خود را به این سنگ زده اثر آن ظاهر شود، امام بر حق است؛ و بدان که امام هر چه بخواهد، بر او مخفی نباشد».

حبابه گوید: «بعد از وفات امیرالمؤمنین علیه السلام، خدمت حضرت مجتبی علیه السلام و بعد هم خدمت سیدالشهداء علیه السلام رسیدم؛ هر یک انگشتر خود را بر آن سنگ ریزه زدند و اثر آن ظاهر شد».

آن گاه، وی در حالی به خدمت امام سجاد علیه السلام رسید که سنّ او به ۱۱۳ سال رسیده بود. پس به اشاره ی دست مبارک امام به سنّ جوانی برگشت. آن حضرت نیز سنگ را خواست و انگشتر خود را به آن زد؛ اثرش ظاهر شد.

پس وی خدمت امام باقر، صادق، کاظم و رضا علیهم السلام نیز رسید. هر یک بعد از دیگری انگشتر خود را به آن سنگ زدند و مانند اجدادشان اثرش ظاهر گشت.

حبابه در زمان حضرت رضا علیه السلام از دنیا رفت و آن حضرت پیراهن خود را برای کفن او داد. (۲)

هم چنین، در کافی، باب نکته هایی در ولایت، به سند صحیح از ابو عبیده ی حذاء از امام باقر علیه السلام نقل گردیده است که، در تفسیر آیه ی

۱- این روایات در کتاب شریف بصائر: جزء نهم، باب ۲۲، نقل گردیده است؛ در جزء ششم همان کتاب نیز، در باب این که علم پیغمبر صلی الله علیه و آله به امامان رسیده، ۴ روایت و در جزء هفتم، باب هشتم، هم روایات دیگری برای این موضوع نقل شده است.

۲- این روایت را صدوق در کتاب کمال الدین و علامه ی مجلسی در بحار: ج ۴۶/۲۷، ج ۲۵/۱۷۵ نقل فرموده اند.

ص: ۸۹

شریفه ی «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (۱)، ایشان فرموده: «مراد علم امام است؛ و چون علم امام از علم پروردگار است، همه چیز را فرا گرفته و بر آن احاطه دارد...».

نیز، در کافی، باب میلاد حضرت عسکری علیه السلام، از نصیر خادم نقل شده است: چند مرتبه دیدم که امام حسن عسکری علیه السلام با غلام ترک به لغت ترکی و با غلام رومی به لغت رومی با هر یک به لغت خودش تکلم می فرماید. من، با تعجب، پیش خود فکر کردم که امام در مدینه متولد شده و جایی نرفته؛ چگونه این لغات را می داند.

ناگهان، امام به من روی کرد و فرمود: «خداوند، در همه چیز، امام را ممتاز قرار داده و او را به تمام لغات و نسب های مردم و

اجل ها و حوادث روزگار دانا فرموده؛ و اگر این طور نباشد، بین حجت خدا و سایرین فرق نخواهد بود» (۲).

ثقه ی جلیل، عیاشی، در تفسیر خود در سوره ی حجر، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که، امام از جانب خدا سخن می گوید؛ و هر چه بخواهد، بر او مخفی نباشد.

ابن قولویه قمی نیز در آخر کتاب کامل الزیارة نقل کرده است که، عبدالله بن بکر (۳) در خدمت امام صادق علیه السلام بین راه مکه بود که امام به وی فرمود: «آنچه مردم نمی بینند ما می بینیم و آنچه مردم نمی شنوند می شنویم. ملائکه بر ما نازل می شوند و اخبار آینده را برای ما نقل می کنند، از هر جای زمین هر چه بخواهیم برای ما می آورند و تمام اخبار زمین را و آنچه در زمین حادث می شود بر ما عرضه می دارند».

عبدالله گوید، عرض کردم: فدایت شوم! آیا ما بین مشرق و مغرب را امام می بیند؟ امام فرمود: «چگونه می شود که وی حجت خدا بر ما بین مشرق و مغرب باشد و آنان را نبیند و بر [تغییر احوال] آن ها قدرت نداشته باشد؟ و چگونه می شود که وی از جانب خدا شاهد خلق باشد و

۱- أعراف: ۱۵۶

۲- این روایت در ارشاد مفید هم موجود است.

۳- نسخه بدل: بکیر

ص: ۹۰

آنان را نبیند...؟

در چند روایت نیز آمده است که امیرالمؤمنین، سیدالشهداء، امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام می فرمودند: «اگر آیه ی شریفه ی «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» نبود، ما به شما خبر می دادیم که تا روز قیامت چه خواهد شد» (۱)؛ یعنی، ما به تمام آنچه مقدر شده علم داریم، لکن چون خدا مقدرات غیر حتمی را تغییر می دهد و آنچه بخواهد محو و اثبات می فرماید، ما نمی توانیم خبر دهیم.

در کتاب کافی، باب بداء، از امام صادق علیه السلام نقل گردیده است که فرمود: «خداوند به پیغمبر خود خبر داده که از اول دنیا چه واقع شده و تا آخر دنیا چه خواهد شد؛ و قضایای حتمی آن را نیز به او خبر داده است».

ثقه ی جلیل، کَشّی، در رجال خود ص ۲۲۸ نقل کرده است: «سلیمان بن خالد خدمت حضرت باقر علیه السلام عرض کرد که، آیا امام قضایایی را که در روز واقع می شود می داند؟ امام فرمود: قسم به آن که محمد را به نبوت فرستاد و او را برای رسالت برگزید، آنچه در روز و ماه و سال واقع خواهد شد، امام می داند. آیا نمی دانی که روح در شب قدر بر او نازل می شود؟ پس آنچه تا سال آینده واقع خواهد شد و آنچه در شب و روز حادث خواهد شد، وی می داند؛ و در این ساعت دو نفر دزد خواهند آمد!

راوی گوید: ساعتی نگذشت که دو نفر از راه رسیدند. حضرت به غلامان فرمود: این دو نفر را بگیرید و بیاورید. آن گاه، به آن دو فرمود: شما دزدی کردید. انکار کردند و قسم خوردند. امام فرمود: اگر مال دزدی را بیاورید، من کسانی را می فرستم که مال سرقتی را از آن جایی که شما پنهان کرده اید بیاورند. باز انکار کردند. امام فرمود آن دو نفر دزد را ببندند که فرار نکنند.

۱- این روایات را علامه ی مجلسی در بحار: ج ۴/۹۷ از قرب الاسناد از امام هشتم، نیز شیخ طوسی به سند صحیح از آن حضرت، طبرسی در احتجاج، صدوق در امالی و توحید از امیرالمؤمنین علیه السلام و عیاشی هم از زراره از امام باقر علیه السلام نقل فرموده اند نشانی آیه: رعد/۳۹.

ص: ۹۱

سپس، سلیمان را با نشانی کامل فرستاد؛ مال دزدی را، با زنبیل پوستی دیگری مانند صندوق که در آن نیز مال دزدی بود، آوردند.

امام به سلیمان فرمود: فردا، وارد مدینه می شویم و تو عجایی خواهی دید. چون وارد مدینه شدند، دیدند که حاکم مدینه اشخاصی را به اتهام دزدی گرفته است. امام کسی را فرستاد که اینان دزد نیستند و دزدهای این مال نزد من هستند. پس دزدها را آوردند و دست آن دو را قطع کردند.

آن گاه، امام به حاکم فرمود: تا چند روز دیگر، کسی خواهد آمد که مال او را به سرقت برده اند؛ او را به سوی من راه نمایی کن. چنان شد و آن مال را به صاحبش برگردانیدند»(۱).

راوندی، در کتاب خرائج، نقل کرده که موسی بن جعفر علیه السلام با غلامان حبشی و خراسانی و چینی به لغت خودشان تکلم می فرمود و چون تعجب می کردند، می فرمود: «امر ما عجیب تر است: امام نطق هر صاحب روحی انسان یا حیوان را می داند؛ و چیزی بر امام مخفی نیست».

صدوق در کتاب عیون باب ۴۷ به سند صحیح از عبدالله بن محمد هاشمی نقل کرده است که گفت: «یک روز، نزد مأمون رفتم. مرا نزدیک خود نشاند و دیگران را بیرون کرد. بعد از صرف غذا، خودش و مرا خوش بو و معطر کرد و کسی را خواست که در مصیبت حضرت رضا علیه السلام مرثیه بخواند. چون مرثیه خواندند، گریه کرد و گفت: بنی هاشم مرا ملامت می کنند که علی بن موسی الرضا علیه السلام را ولّی عهد خود قرار دادم. می خواهم حدیثی برای تو بگویم که تعجب کنی. یک روز، نزد حضرت آمدم و گفتم: فدایت شوم! پدرانت، موسی بن جعفر و جعفر بن محمد و محمد بن علی و علی بن الحسین علیهم السلام، آنچه شده و آنچه تا روز قیامت خواهد شد می دانستند. تو نیز وصی و وارث آنانی و علم آنان نزد توست. من حاجتی از تو می خواهم.

۱- این خبر در مناقب ابن شهر آشوب نیز مذکور است.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: بگو. من گفتم: کنیزی دارم که مورد علاقه ی من است و چند مرتبه حامله شده و فرزند خود را سقط کرده است. دستوری دهید که به سلامت باشد و سقط نکند.

فرمود: نترس؛ سالم می ماند و [این بار، فرزندش را] سقط نخواهد کرد. پسری از او متولد خواهد شد که شبیه ترین مردم به مادرش باشد. انگشت زاید کوچکی در دست راست و زایده ی دیگری در پای چپ دارد که هیچ یک آویزان نباشد. مأمون گفت: قضیه به همان کیفیت که فرمود واقع شد» (۱).

ابن شهر آشوب، در کتاب شریف مناقب، از عتاب نقل کرده است: «متوکل عتاب را برای آوردن امام هادی علیه السلام به سوی مدینه فرستاد. وی شنیده بود که شیعیان می گویند امام علم غیب دارد. عتاب خود گوید: من در این باره شک داشتم. چون از مدینه حرکت کردیم، بین راه و در هوای گرم بدون ابر، دیدم که امام لباس پشمی پوشیده؛ تعجب کردم. زمان اندکی گذشت؛ دیدم ابرها ظاهر شد و باران آمد.

عتاب گوید: این علامت اول برای دانایی او به غیب بود. پس، قدری که راه آمدیم، قلب من ناراحت شد. امام فرمود: چرا قلبت مضطرب شده؟ عرض کردم: حاجت هایی از متوکل خواسته بودم [که نگرانم برآورده نشود]. امام فرمود: حاجت های تو برآورده شده است.

عتاب گوید: فاصله ی زیادی نشد که بشارت برآورده شدن حاجت های من رسید. پس از آن، عتاب خدمت امام عرض کرد: مردم می گویند شما غیب را می دانی و تاکنون برای خود من هم دو علامت از آن ظاهر شده است».

حقیر گوید: سکوت امام و بروز آن دو علامت مطلب ما را اثبات می کند.

نیز، در مناقب، نقل گردیده است که یک روز خلیفه ی عباسی، در فصل

۱- نیز، صاحب کتاب خرائج نقل به اختصار، از ابو هاشم جعفری این خبر را آورده.

بهار و هوای گرم، با جمعیتی بسیار و لباس تابستانی، به سوی صحرا رفتند. شخصی که در امامت امام هادی علیه السلام شک داشت دید که امام با لباس زمستانی و به هیئت مخصوصی به سوی صحرا حرکت می کند. مردم نیز تعجب کردند. چون به صحرا رفتند، طولی نکشید که ابرهای انبوهی ظاهر شدند و باران بسیاری آمد که بدن ها و لباس های همه را خیس آب کرد بجز امام که سر و وضعش مرتب باقی ماند.

آن شخص با خود گفت که نزدیک است امامت حضرت برابم ثابت شود. اگر ایشان مقابل من رسیده [پوشش] صورت

مبارک را باز کند، خواهم دانست که امام است و از او درباره ی لباسی که عرق جُنب از حرام به آن رسیده سؤال می کنم.

همان شخص گوید: چون امام مقابل من رسید، [پوشش] صورت خود را باز کرد و فرمود: «نماز با لباسی که عرق جُنب از حرام به آن رسیده جایز نیست؛ و اگر جنابت از حلال باشد، جایز است». پس به امام آن حضرت یقین پیدا کردم (۱).

در روایت مفصّلی هم امام هادی علیه السلام به شخصی فرمود: «اگر عالم آل محمد بخواهد، از آنچه شب در خاطرت گذرانیدی به تو خبر می دهد. [آگاهی از] اخبار عالم به اذن پروردگار است؛ و خداوند بر غیب خود احدی را آگاه نسازد مگر کسی را که از میان رسولان خود برای این مقام بپسندد». پس امام علیه السلام فرمود: هرچه رسول می داند، اوصیایش نیز می داند، برای آن که زمین از حجت پروردگار خالی نباشد» (۲).

سید ابن طاووس از خطّ محمد بن هارون تلّعبری نقل می کند: «مردی از اهل بصره وارد سامرا شد. دید که امام حسن عسکری علیه السلام بر مرکب سوار است، کلاهی بر سر دارد و عبایی بر شانه انداخته. آن مرد گوید: من در دل خود گفتم که بعضی از مسلمانان می گویند امام

۱- جزء آخر حدیث را، که مربوط به عرق جُنب است، دیگران با اختلاف اندکی نقل کرده اند؛ و مدرک حکم مجتهدان راجع به عرق جُنب از حرام نیز همین دو حدیث است.

۲- بحار: ج ۵۰/۱۷۹، ج ۷۸/۳۶۷ به نقل از کشف الغمّه.

ص: ۹۴

عسکری علیه السلام دانای به غیب است. اگر راست است، کلاه خود را گردانده جلوی کلاه را عقب سروعقب را جلو قرار دهد. ناگهان دیدم که چنین کرد. پیش خود گفتم شاید اتفاقاً واقع شد. باز به خیالم آمد که اگر چنین است، طرف راست عبا را به چپ و طرف چپ را به راست بگرداند. پس دیدم چنین کرد؛ آن گاه، به من رسید و دستوری داد...» (۱).

در مناقب ابن شهر آشوب، فصل علم امام صادق علیه السلام، از صفوان بن یحیی که به اتفاق، ثقه ای عالم و کامل و عادل است از قول بعضی از اصحابش از امام صادق علیه السلام نقل گردیده است که فرمود: «والله، علم اولین و آخرین به ما داده شده است».

مردی عرض کرد: فدایت شوم! آیا علم غیب نزد شماست؟ فرمود: «من آنچه در صلب مردان و رحم های زنان است می دانم. سینه های خود را باز کنید، چشم های خود را بینا کنید، در قلب های خود جای دهید که ما حجت خدا در میان خلق خداییم؛ و هیچ مؤمن قویّ الایمانی این مطلب را هرگز در قلب خود جای ندهد مگر به اذن خداوند. والله، اگر بخواهم که عدد سنگ ریزه های روی کوه ها را به شما خبر دهم، می توانم...».

اکنون، برای نمونه و تأیید روایات گذشته، که از حدّ تواتر افزون است، مختصری از اخبار غیبی امیرالمؤمنین و امامان بر حقّ از فرزندان علیهم السلام را در این جا ذکر می کنیم تا قلب دوستان روشن تر و ایمان مؤمنان بیش تر شود. (۲)

اخبار غیبی آن حضرت از حدّ احصا و شمارش خارج است و موارد بسیاری از آن ها را علمای عامّه و خاصّه نقل کرده اند.

از آن جمله، قبل از شروع به جنگ با خوارج، آن حضرت به اصحاب خود فرمود: «والله، از شما ۱۰ نفر هم کشته نخواهد شد و از جمعیت

۱- همان: ج ۵۰/۲۸۱

۲- تفصیل این مطلب را در رساله ی «علم غیب امام علیه السلام» ذکر کرده ام.

ص: ۹۵

دشمنان ۱۰ نفر هم باقی نخواهد ماند»؛ و بعد از جنگ دیدند که از اصحاب ۹ نفر کشته شده و از دشمنان نیز ۹ نفر باقی مانده است (۱).

در نامه ی خود به سوی معاویه، از شهادت خود و دو نور دیده ی پیغمبر، حسن و حسین علیهماالسلام، خبر داد؛ و نیز از ریاست معاویه، یزید و ۷ نفر از اولاد ابی العاص، خروج سفیانی در آخر الزمان و فرو رفتن لشکرش در زمین بیداء (۲).

در جنگ خوارج، چون شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد که خوارج از نهر گذشتند، حضرت فرمود نگذشتند. او سه مرتبه قسم یاد کرد و باز حضرت فرمود نگذشتند. آن گاه، مکانی را معین کرد که همه ی آنان در آن جا کشته می شوند. بعداً، چندین نفر دیگر هم آمدند و همان سخن را گفتند، ولی حضرت هم چنان می فرمود نگذشتند. پس از تحقیق کامل، صدق گفتار حضرت ظاهر شد و همه کشته شدند مگر ۹ نفر؛ و بعضی که در اصل قتال شک کرده بودند، به سبب اخبار غیبی حضرت، شک آنان رفع شد (۳).

اخبار حضرت از فتنه ی بنی امیه و شهادت خود نیز مکرراً واقع شده است.

هم چنین، آن حضرت فرمود: «هر اجتماعی که تا روز قیامت تشکیل شود و [اعضای] آن ۳۰۰ نفر یا بیش تر باشند، جمع کننده ی آنان و مدیر و سخنگوی آنان را می دانم. نیز آن زمین هایی که ساختمان می شود، می دانم در چه زمانی تعمیر و چه وقت خراب می شود» (۴).

۱- این حدیث در مناقب به نقل از ابن بطه، در کتاب ابانه و سنن ابی داود نقل گردیده است. ابن ابی الحدید نیز که از علمای عامّه است و بسیاری از مغیبات حضرت را نقل کرده دانشمند دیگری است که محدث قمی در سفینه البحار و پیش از وی هم علامه ی مجلسی در اصل بحار این روایت را از او نقل کرده اند.

۲- بحار: ج ۳۳/۱۵۷، و بسیاری از آن موارد در ج ۴۱/۲۸۳ باب اخبار غیبی آن حضرت مذکور است مشروحاً؛ مناقب ابن شهر آشوب ط جدید: ج ۲/۲۵۷، ۲۶۹، فصل اخبار غیبی امیرالمؤمنین علیه السلام، به نقل از کتاب های علمای عامّه و خاصّه، نیز

ص ۲۶۹ ۲۷۶، فصل اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام به مرگ های مردم و بلیات و اعمال.

۳- بحار: ج ۳۳/۳۴۸، ج ۴۱/۲۸۴ و ۳۱۲

ص: ۹۶

از بنای زوراء بغداد و سلطنت بنی عباس هم در خطبه ی لؤلؤئیة اخبار فرمود و احوال جمعی از آنان را چنین بیان کرد: «أَوْلَهُمْ أَرَأَفُهُمْ، وَثَانِيَهُمْ أَفْتَكُهُمْ، وَخَامِسُهُمْ كَبِشُهُمْ، وَ سَابِعُهُمْ أَعْلَمُهُمْ، وَ عَاشِرُهُمْ أَكْفَرُهُمْ يَقْتُلُهُ أَحْضُهُمْ بِهِ، وَ خَامِسُ عَشْرَهُمْ كَثِيرُ الْعِنَاءِ...»؛

نفر اول خلفای بنی عباس سَفَّاح بود که مهربان ترین آنان بود، دومی منصور بود که گستاخ ترین و بی پروا ترین آنان بود و بیش تر از همه ی آنان مردم را از روی مکر و خدعه می کشت، پنجمین آنان هارون الرشید بود که استقرار سلطنت او از همه بیش تر بود، هفتمین آنان مأمون که از باقی داناتر بود، دهمی متوکل بود که خبیث تر از همه بود و غلامان مخصوصش او را کشتند و سرانجام پانزدهمی معتمد عباسی بود که بیش تر زمان خلافتش مصروف زحمت جنگجویی و لشکرکشی بود(۱).

هم چنین، امام علیه السلام از احوال قرامطه جمعی از خوارج و نقل حجر الاسود به کوفه و از آن جا هم به مکه خبر داد(۲).

نیز، ایشان از شهدای کربلا و ساختمان اطراف قبر مطهر سیدالشهداء علیه السلام خبر داد(۳).

از امارت حجاج ثقفی در مدت ۲۰ سال، از مکر طلحه و زبیر و قصد آن دو برای حرکت به سوی بصره و روشن کردن آتش جنگ جمل، شهادت اویس قرنی و آمدن ۱۰۰۰ نفر از کوفه برای یاری حضرتش هم خبر داد(۴).

نیز، از قصه ی خوله، مادر محمد بن حنفیه فرزند امیرالمؤمنین، و لوحی که در بازو داشت خبر داد(۵).

۱- همان: ج ۳۴/۲۵۹

۲- بحار: ج ۳۶/۳۵۴، ج ۴۱/۳۲۲؛ سفینه البحار، لغت «غیب».

۳- داستان قرامطه چنان که در تاریخ خمیس نگاشته شده آن است که ایشان در زمان خلافت مقتدر عباسی سال ۳۱۷ هـ وارد مکه شدند، جسارت و کشتار زیادی نمودند و حجر الاسود را نیز از مکه به کوفه آوردند که ۲۰ سال در کوفه بود، تا آن که خلیفه ی عباسی آن را به مبلغ ۳۰,۰۰۰ دینار خرید و به مکه برگردانید.

۴- بحار: ج ۴۱/۲۸۶

۵- همان: ص ۲۹۹ و ۳۰۰

ص: ۹۷

از خروج ابو مسلم خراسانی و قتل بنی امیه به دست او هم خبر داد(۱).

همین طور، از حرکت امام حسین علیه السلام از مکه به سوی عراق و حج ناتمام او، کشته شدنش به دست عمر بن سعد و

کمک نکردن براء بن عازب به سیدالشهداء علیه السلام اخبار فرمود(۲).

نیز، در خطبه ی شریف «اقالیم»، ایشان جریان قضایای هر اقلیم را از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تا ۳۱۰ سال بعد شرح فرموده است(۳).

در زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام با لشکریان خود از کوفه به سوی مداین حرکت فرمود، عمرو بن حریث با ۷ نفر از منافقان حرکت نکردند. آنان پس از چند روز بیرون آمدند و می گفتند: علی بن ابی طالب ادعا می کند که علم غیب دارد؛ ما او را از خلافت خلع و با سوسمار بیعت می کنیم. در بین راه هم سوسماری صید کردند و عمرو بن حریث گفت: با این بیعت کنید. پس با او بیعت کردند.

آن گاه، چون در روز جمعه در مسجد مداین جمع شدند و چشم مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام که خطبه می خواند بر آنان افتاد، فرمود: «ای مردم! رسول الله ۱۰۰۰ حدیث به من تعلیم فرموده است که برای هر حدیثی ۱۰۰۰ باب و برای هر بابی ۱۰۰۰ مفتاح وجود دارد.

قسم به پروردگار، در روز قیامت، ۸ نفر محشور می شوند که پیشوای آنان سوسمار است؛ اگر بخواهم، اسامی آنان را می گویم»(۴).

هم چنین، امیرالمؤمنین علیه السلام از قتل حجر بن عدی، رشید هجری، کمیل، میثم تمار، محمد بن اکثم، خالد بن مسعود، حبیب بن مظاهر، جویری، عمرو بن حمق، قنبر و دیگران خبر داد و خصوصیات قاتل و کیفیت قتل آنان را وصف فرمود(۵).

۱- همان: ۳۰۳ و ۳۲۶

۲- همان: ص ۳۱۰

۳- همان: ۳۱۴ ۳۱۵

۴- همان: ۳۱۹ به نقل از کتاب مناقب.

۵- آخر خصال صدوق؛ بحار: ج ۴۱/۲۸۷ به نقل از خصال، فضائل، خرائج و مناقب.

ص: ۹۸

غیر از این اخبار نیز موارد زیادی در این باب موجود است که این مختصر گنجایش بیش تر از این را ندارد.

اخبار غیبی امام حسن مجتبی علیه السلام :

این اخبار هم زیاد است که از آن میان فقط چند قضیه برای نمونه ذکر می شود.

نقل شده است که وقتی حضرت مجتبی علیه السلام به برادرش، امام حسین، و عبدالله بن جعفر فرمود: «معاویه حقوق و جایزه های شما را فرستاده است و در فلان روز و ساعت معین خواهد رسید»؛ و چنان نیز شد(۱).

در یکی از سفرها، که آن حضرت پیاده از مکه به سوی مدینه تشریف می برد، پاهای مبارک حضرت ورم کرد. فرمود: «در منزلی که وارد می شویم، غلام سیاهی می آید و با او روغنی خواهد بود که برای این ورم خوب است». غلام آمد و روغن را گرفته مالیدند؛ خوب شد. وی خدمت حضرت عرض کرد: من پول نمی خواهم. دعا کنید تا خداوند پسری که دوست شما باشد به من بدهد. از خانه که بیرون شدم، همسرم حالت وضع حمل داشت. امام فرمود: «برگرد؛ خداوند پسری به تو بخشیده است که از شیعیان ما خواهد شد» (۲) و نظیر این قضیه برای سیدالشهداء علیه السلام نیز واقع شده است (۳).

هم چنین، امام مجتبی علیه السلام از شهادت خود خبر داد (۴).

ابن عباس گوید: «ماده گاوی از مقابل حضرت مجتبی علیه السلام گذشت. آن حضرت فرمود: این گاو آبستن است؛ گوساله ی ماده ای در شکم دارد که پیشانی و سر دم او سفید است. جمعی برای تحقیق نزد قصاب رفتند و واقعیت را چنان که فرموده بود دیدند. پس خدمت امام رسیده عرض کردند که، خداوند در قرآن کریم می فرماید: «وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ»: خداست که آنچه در رحم ها هست می داند؛ پس شما چگونه دانستید؟

۱- همان: باب معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام، ج ۴۳/۳۲۳ به نقل از کتاب خرائج.

۲- همان: ج ۴۳/۳۲۴ به نقل از خرائج و کافی.

۳- همان: ج ۴۴/۱۸۵ به نقل از کتاب سید ابن طاووس.

۴- همان: ج ۴۳/۳۲۷ به نقل از مناقب.

ص: ۹۹

حضرت فرمود: علم مخزون مکنون خدا را که ملائکه و انبیا نمی دانند، محمد و ذریه ی پاکیزه ی او می دانند (۱).

یک روز، معاویه به امام مجتبی علیه السلام عرض کرد: شیعیان شما عقیده دارند که هیچ چیز بر شما مخفی نیست. بگوئید که این درخت خرما چند دانه دارد؟ فرمود: «۴۰۰۴ عدد». پس معاویه امر کرد، شمرند؛ چنان بود که امام فرموده بود. سپس، آن حضرت از شهادت حجر بن عدی خبر داد (۲).

امام صادق علیه السلام نقل کرده است: «دو نفر خدمت حضرت مجتبی علیه السلام بودند. حضرت به یکی از آن دو فرمود که، شب گذشته، با فلانی چنین گفت و گو کردی. آن شخص از روی تعجب گفت: آنچه شده می داند.

امام مجتبی علیه السلام فرمود: آنچه در شب و روز واقع می شود ما می دانیم. به درستی که ذات مقدس پروردگار حلال و حرام و تنزیل و تأویل قرآن را به رسول خود تعلیم فرمود و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز تمام آن را به علی بن ابی طالب علیه السلام تعلیم داد» (۳).

اخبار غیبی سید مظلومان، امام حسین علیه السلام:

یک روز، عربی برای امتحان علم ایشان خود را در خلوت جُنب کرد؛ پس با حال جنابت نزد حسین علیه السلام وارد شد. حضرت فرمود: «حیا نکردی که با جنابت بر امام خود وارد شدی؟» عرب عرض کرد: من به مقصود خود رسیدم و مقام ارجمند شما بر من ثابت شد. پس بیرون شد و غسل کرد. آن گاه، برگشت و از آنچه می خواست سؤال کرد(۴).

یک بار هم جمعی از دزدان غلامان حضرت را کُشتند. حضرت بر کار گزار حکومت وارد شد و فرمود: «من کُشندگان را معرفی می کنم؛ بر آنان سخت بگیر». عرض کرد: ای پسر پیغمبر! شما آنان را می شناسید؟ فرمود: «بلی، چنان که تو را می شناسم». سپس، با اشاره به یک نفر که در

۱- همان: ج ۴۳/۳۲۸ به نقل از سید ابن طاووس؛ نشانی آیه: لقمان/۳۴.

۲- همان: ج ۴۳/۳۲۹ به نقل از سید ابن طاووس.

۳- خرائج راوندی و بصائر الدرجات صفار.

۴- خرائج؛ وسائل باب احکام جُنب؛ بحار: ج ۴۴/۱۸۱.

ص: ۱۰۰

آن جا ایستاده بود، فرمود: «این یک نفر از جمله ی کُشندگان است». آن مرد انکار کرد. حضرت نشانی قضایا و اشخاص قاتل را شرح داد. ناچار، اقرار کردند و آنان را به حکم قصاص کُشتند(۱).

سید ابن طاووس از حدیث نقل کرده است در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله، از حسین علیه السلام شنیدم که فرمود: «سرکشان بنی امیه به ریاست عمر بن سعد مرا خواهند کُشت». حدیث گوید که، عرض کردم: پیغمبر به تو خبر داده است؟ فرمود: «نه». حدیث خدمت رسول الله آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیغمبر فرمود: «علم من علم اوست و علم او علم من است. ما از کاینات، قبل از آن که واقع شود، خبر می دهیم»(۲).

اخبار غیبی امام سجاد، زین العابدین علیه السلام:

این اخبار نیز بسیار است. از آن جمله، یکی از شیعیان نزد آن حضرت از فقر و بیچارگی شکایت کرد. حضرت ناراحت شد و برای او گریه کرد. یکی از مخالفان که فهمید گفت: عجیب است؛ اینان یعنی امامان ادعا می کنند که آسمان و زمین و هر چیز دیگری در فرمان آنان است و دعای آنان مستجاب می شود. حال، نمی تواند امر شیعه ی خود را اصلاح بنماید و گریه می کند. گفتار وی به گوش آن شیعه رسید.

او نیز خدمت امام مشرف شد و عرض کرد: گفتار این مخالف بر من از ابتلای خودم سخت تر است. حضرت فرمود: «خداوند اذن داد که برای تو فرج حاصل شود». پس دو قرص نان خود را به او داد و فرمود: «خداوند به برکت این نان از تو رفع گرفتاری می کند و بهره ی زیادی به تو خواهد رسانید».

آن شخص دو قرص نان را به ماهی و نمک فروخت. چون شکم ماهی را در خانه شکافتند، دو لؤلؤ گران بها در آن یافتند و

بسیار خوش حال شدند. پس غلام حضرت رسید و فرمود: «خداوند به تو فرج داد؛ نان امام را به ما بده». نان را گرفت و رفت.^۳

۱- خرائج راوندی

۲- بحار: ج ۴۴/۱۸۶

ص: ۱۰۱

یک روز نیز عمر بن عبدالعزیز از مقابل حضرت گذشت. ایشان فرمود: «این شخصی است که نخواهد مرد تا آن که والی و حاکم بر مردم شود و مدت ریاست او اندک است. چون بمیرد، اهل آسمان او را لعنت و اهل زمین برای او طلب آمرزش کنند»^(۱).

هم چنین، وقتی، حجاج برای عبدالملک مروان نوشت: اگر می خواهی ریاست تو باقی باشد، علی بن الحسین را به قتل برسان. عبدالملک نوشت: من داخل خون بنی هاشم نمی شوم و تو هم از این کار دوری کن. آن گاه، نوشته را در پنهانی برای حجاج فرستاد.

در همان ساعت و تاریخ، امام سجاد علیه السلام برای عبدالملک نوشت: «خداوند آنچه راجع به حفظ خون بنی هاشم به حجاج نوشتی از تو پذیرفت و سلطنت و عمر تو را زیاد فرمود».

چون نامه ی حضرت به عبدالملک رسید و تاریخ آن را دید، به صدق گفتار امام یقین کرد و خوش حال شد^(۲).

نیز، آن حضرت از شهادت خودش و فرزندش زید خیر داد^(۳).

اخبار غیبی امام باقر علیه السلام :

در کتاب شریف خرائج، از ابو بصیر نقل گردیده است: «امام باقر علیه السلام به مردی از شیعیان خراسانی فرمود: پدر تو چگونه است؟ عرض کرد: سالم است. امام فرمود: زمانی که تو به سمت گرگان می رفتی، پدرت از دنیا رفت. پس فرمود: احوال برادرت چگونه است؟ عرض کرد: من که از منزل بیرون آمدم، سالم بود. حضرت فرمود: همسایه اش او را کُشت. سپس، ساعت و روز قتل را نیز معین فرمود. خراسانی گریه کرد: امام فرمود: به سوی بهشت رفتند و بهشت برای آنان بهتر است.

عرض کرد: چون من از خانه بیرون شدم، پسرم سخت مریض بود؛ از

۱- تفصیل این اجمال را در بحار: ج ۴۶/۲۰ به نقل از کتاب امالی صدوق و روضه الواعظین آورده اند.

۲- بحار: ج ۴۶/۲۳ به نقل از بصائر.

ص: ۱۰۲

او سؤال فرمودی؟ حضرت فرمود: خوب شده و عمویش دخترش را به او تزویج کرده است. چون به خراسان برسی، خداوند به او پسری دهد به اسم علی که از شیعیان ما خواهد بود؛ اما خود پسر شیعه ی ما نیست»(۱).

نیز، در خرائج، از ابو بصیر نقل شد است که گفت: «خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم که، شما ذریه ی پیغمبرید؟ فرمود: بلی. عرض کردم: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله وارث تمام علوم انبیا و مرسلین است؟ فرمود: بلی. عرض کردم: شما نیز وارث جمیع علوم پیغمبرید؟ فرمود: بلی. عرض کردم: شما می توانید مردگان را زنده کنید، کور و پیمس مادر زاد را خوب کنید و از جریان کارهای مردم و آنچه در خانه ذخیره می کنند خبر دهید؟ فرمود: می توانیم، اما به اذن پروردگار.

آن گاه، امام فرمود: ای ابو بصیر! نزدیک شو. نزدیک شدم. پس دست مبارک را بر چشم هایم که نابینا بود کشید؛ بینا شدم و همه چیز را دیدم. سپس دست مبارک را دوباره بر چشم من کشید؛ مثل اول شدم. پس فرمود: اگر میل داری، بینا باش و حساب اعمال بر خدا باشد یعنی، خدا تورا مطابق اعمالت جزا دهد؛ و اگر دوست داری، نابینا بمان و ثواب تو بهشت خواهد بود. نقل است که ابو بصیر عرض کرد: نابینا باشم و ثواب آن بهشت باشد بهتر است»(۲).

حقیر گوید که ابو بصیر شیعه ای کامل و دانشمند بود. وی از همان سؤالات آغازین نتیجه گرفت که اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارث پیغمبران و امامان وارث تمام علوم پیغمبر باشند، باید به معجزه ی حضرت عیسی که به تصریح قرآن مرده را زنده، کور و پیمس را خوب می کرد و از کارهای مردم خبر می داد قادر باشند. امام هم به گفتار و کردار خویش علم و قدرتش را اثبات فرمود.

باز، در خرائج، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل گردیده است: «پدرم،

۱- نیز، در کتاب مناقب می باشد.

۲- اجمال این حدیث در مناقب نیز هست؛ و در آخر آن راوی گفته: من این حدیث را برای محمد بن ابی عمیر ثقه ی جلیل نقل کردم. فرمود: شهادت می دهم که حق است، مانند آن که روز حق است.

ص: ۱۰۳

امام باقر علیه السلام، یک روز به اهل مدینه فرمود: حال شما چگونه خواهد شد در سال آینده که ۴۰۰۰ دشمن با شمشیر بر شما وارد شوند، جمعی را بکشند و شما نتوانید آنان را دفع کنید؟ پس خود را آماده سازید.

پس، سال بعد، نافع بن ازرق با ۴۰۰۰ نفر دشمن وارد شدند و چنان که فرموده بود کردند»(۱).

هم چنین، زمانی امام باقر علیه السلام فرمود: «از عمر من ۵ سال دیگر باقی مانده است»؛ و چنان نیز شد»(۲).

ایشان از اولاد علی بن ابی حمزه نیز، ۲۰ سال قبل از ولادت آنان، خبر داد(۳).

وقتی هم برای هشام بن عبدالملک خانه ای می ساختند. حضرت، که از آن جا می گذشت، فرمود: «والله، این خانه را خراب خواهند کرد، خاک آن را می برند و موضع قتل محمد بن عبدالله بن حسن، نفس زکیه، خواهد شد». راوی گوید: من تمام آن وقایع را به چشم خود دیدم(۴).

هم چنین، ایشان به جوانی که در میان مسجد می خندید، فرمود: «تو می خندی، در حالی که ۳ روز بعد خواهی مرد»؛ و او روز سوم از دنیا رفت(۵).

همین طور، آن حضرت از خلافت منصور دوانیقی، داود بن علی و بنی العباس نیز خبر داد(۶).

اخبار غیبی امام صادق علیه السلام:

این اخبار هم بسیار است که در این جا فقط به ذکر چند خبر اکتفا می شود. از آن جمله، ایشان به ابو أسامه، زید شحام، خبر نزدیک شدن مرگش را اعلام فرمود(۷).

۱- بحار ج ۴۶/۲۵۴ به نقل از مناقب و خرائج.

۲- برای نمونه، در مناقب و غیره.

۳- همان جا

۴- بحار: ج ۴۶/۲۶۸ به نقل از کشف الغمّه.

۵- همان: ج ۴۶/۲۷۴

۶- همان: ج ۴۶/۳۴۰ به نقل از کافی، ج ۴۷/۱۷۶ به نقل از مناقب.

۷- همان: ج ۴۷/۷۷ به نقل از بصائر و مناقب.

ص: ۱۰۴

نیز، چون شخصی در مدینه خدمت حضرت رسید و عرض کرد: جمعی از کوفه آمده و نقل کرده اند که مفضل به سختی مریض است؛ برای او دعا فرمایید، ایشان فرمود: «راحت شد»؛ و این کلام ۳ روز بعد از وفات مفضل بود(۱).

در کتاب مناقب، از ابو بصیر نقل گردیده است که گفت: «نزد امام صادق علیه السلام وارد شدم. فرمود: ابو حمزه ی ثمالی چگونه است؟ گفتم: خوب است. فرمود: چون به سوی او برگشتی، سلام مرا به او برسان و به او اعلام کن که در فلان روز معین از دنیا می رود؛ و چنان نیز شد»(۲).

احمد بن زنی هم از مردی شیعه، که اهل بابل و ساکن کوفه بود، نقل کرده است: «سالی، حج کردم و نزد امام صادق علیه السلام وارد شدم. فرمود: قوفه ما نامت. این کلام به لغت نبطی است؛ یعنی، بوزینه ی شهر شما از دنیا رفت. عرض کردم: چه

وقت؟ فرمود: در همین ساعت.

راوی گوید: وقت را یادداشت کردم. چون به کوفه برگشتم، فهمیدم چنان که ایشان فرموده بود واقع شده است» (۳).

همین طور، امام علیه السلام از قتل معلی بن خنیس یک سال و اندی قبل از آن خبر داد (۴).

نیز، امام صادق علیه السلام از خیانت مرد هندی ای که از جانب پادشاه هند کنیز و هدایایی برای ایشان آورده بود اخبار فرمود. چون وی نزد امام وارد شد، ایشان هدیه ی پادشاه هند را قبول کرد؛ اما چون در مورد کنیز خیانت کرده بود، کنیز را قبول نکرد و مشروحاً از خیانت او خبر داد (۵).

نظیر این واقعه هم خیانت آن مرد بلخی درباره ی کنیزی است که شخصی به وی امانت داده بود تا او را بفروشد. اما وی، در بین راه و پای

۱- همان جا به نقل از بصائر.

۲- همان: ج ۴۷/۷۸ به نقل از بصائر، مناقب و کشف الغمّه.

۳- همان: ص ۸۲ به نقل از بصائر صفّار.

۴- همان: ج ۴۷/۸۸ به نقل از کتاب اختصاص مفید و بصائر، ص ۱۰۹ به نقل از مناقب، خرائج و کتاب نجوم سید ابن طاووس، ص ۱۲۹ به نقل از مناقب، ص ۱۸۱ منقول از دیگران.

۵- تفصیل این خبر در کتاب خرائج و بحار: ج ۴۷/۱۱۳ به نقل از مناقب و خرائج آمده است.

ص: ۱۰۵

درختی که هیچ کس نزدیک آن نبود، با او زنا کرد. امام صادق علیه السلام نیز بعد از گذشت ۲۰ سال در آن باره به او ابراز اطلاع کرد (۱).

نمونه ی دیگر هم خیانت آن مرد خراسانی در مورد کنیزی است که برای امام علیه السلام آورد و حضرت او را قبول نفرمود (۲).

شخصی از مردی جارودی نزد امام ستایش کرد و گفت: این مرد پسندیده ی مردم هست؛ لکن از قبول امامت و ولایت شما دوری می کند، به خیال آن که شاید حق نباشد. حضرت فرمود: «اگر چنین است، چرا نزد نهر بلخ با کنیز هم سفر خود زنا کرد؟» خبر به جارودی رسید. گفت: به خدا قسم، این امر را نه کنیز اظهار کرده و نه من؛ و غیر خدا کسی نمی دانست. من شهادت می دهم که او حجت پروردگار و امام بر حق است (۳).

امام علیه السلام به اسحاق بن عمار نیز فرمود: «تا ماه ربیع، اموال خود را از نزد مردم جمع کن». چنین کرد و در ماه ربیع از دنیا رفت (۴).

همین طور، یک بار که جمعی در خدمت آن حضرت بودند، ناگهان فرمود: «أنا لله وأنا اليه راجعون؛ عمویم زید در این ساعت کشته شد».

راوی گوید: چون حضرت تشریف بردند، ساعت و روز و ماه را نوشتم. پس از چندی، صدق گفتار امام ظاهر شد(۵).

آن حضرت از خروج ابو مسلم خراسانی هم خبر داد(۶).

هم چنین، محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسن قصد خروج بر سلطان نمودند؛ امام از قتل آنان و خلافت سفاح و منصور خبر داد(۷).

نیز، ایشان به سماعه خبر داد که بین او و شتردار در بین راه چه واقع شده بود(۸).

۱- تفصیل این اخبار در خرائج مذکور است.

۲- بحار: ج ۴۷/۹۷ مشروحاً، به نقل از مناقب و خرائج.

۳- بیان این اجمال در کتاب خرائج و بحار: ج ۴۷/۱۵۶ مذکور است.

۴- بحار: ج ۴۷/۱۰۸ به نقل از خرائج، نیز ص ۱۴۰ از کتاب اعلام الوری، تألیف شیخ طبرسی، مناقب و رجال کشی.

۵- بحار: ج ۴۷/۱۰۸ به نقل از خرائج، مفصلاً.

۶- همان: ج ۴۷/۱۰۹ به نقل از خرائج، نیز، ص ۱۳۲ به نقل از مناقب، ص ۲۷۵ به نقل از اعلام الوری.

۷- همان: ج ۴۷/۱۲۰ و ۱۳۲ و ۱۴۹ و ۱۵۱ و ۱۶۰ و ۲۷۸.

۸- همان: ج ۴۷/۱۲۸ به نقل از مناقب.

ص: ۱۰۶

یک روز نیز مردی شامی را، که برای مناظره و مجادله نزد هشام آمده بود، خدمت امام صادق علیه السلام آورده بودند. آن حضرت آنچه در مسافرت از شام برای او پیش آمده بود شرح دادند(۱).

صفوان بن یحیی که وثاقت و جلالت او مورد اتفاق است نقل می کند: «جعفر بن محمد بن اشعث به من گفت که، می دانی سبب معرفت و اعتقاد من به امر ولایت امام چه بوده، با آن که هیچ اسمی از آن نزد ما نبوده است؟ گفتم: بگو. گفت: منصور دوانیقی به پدرم گفت که، برای انجام کاری، یک مرد فهمیده و با تدبیر حاضر کن. پدرم رفت و دایی مرا حاضر کرد. منصور پول زیادی به او داد و گفت که، به سوی مدینه بیرون شو و به فرزندان حسن مجتبی و اولاد فاطمه بگو: من مرد غریبی هستم و از خراسان آمده ام؛ شیعیان خراسان برای شما پول فرستاده اند. به آنان مهربانی نما، میانشان پول تقسیم کن و از هر یک قبضی با خط خودش بگیر پیداست که مقصود وی کشف حالات و اسامی آنان بود.

او نیز مال را از منصور گرفت، به مدینه آمد و چنان کرد.

سپس، نزد منصور برگشت، در حالی که پدرم محمد نزد او بود.

او سفر خود را چنین شرح داد: من به دستور عمل کردم [و همه را فریفتیم] به غیر از جعفر بن محمد صادق علیه السلام.

یک روز، وی در مسجد مدینه نماز می خواند که من رفتم و پشت سر او نشستم، به قصد آن که او را نیز مانند سایرین بفریبم. ناگهان دیدم که آن حضرت در نماز خود شتاب کرد و بعد از نماز، در حالی که هنوز کلامی نگفته بودم، به من روی نمود و فرمود: از خدا بترس و اهل بیت پیغمبر را گول نزن که آنان محتاج اند.

به آن حضرت گفتم: مگر چه شده است؟ حضرت سر مبارک را نزدیک من آورد و تمام جریانی که بین ما واقع شده بود برای ما شرح داد، گویا سومی ما بوده است.

۱- شرح این خبر را در بحار: ج ۴۷/۱۵۷ به نقل از کتاب کافی بخوانید.

ص: ۱۰۷

منصور گفت: در اهل بیت پیغمبر، همواره شخصی محدّث یعنی، کسی که ملّک به او القای کلام می کند وجود دارد؛ و امروز، جعفر بن محمد محدّث است. ای صفوان! سبب معرفت من این بوده است» (۱).

اخبار غیبی امام موسی بن جعفر علیه السلام :

از آن جمله، آن حضرت در مکه به شعیب عقرقوفی که ثقه ای جلیل و خواهر زاده ی ابو بصیر بود فرمود: «فردا، مردی از اهل مغرب از تو درباره ی من سؤال خواهد کرد؛ در جواب بگو که، موسی بن جعفر بن محمد، واللّه، امام بر حق است. نیز، وی درباره ی حلال و حرام از تو سؤال می کند، تو او را از جانب من جواب ده».

شعیب عرض کرد: فدایت شوم! علامت او چیست؟ حضرت فرمود: «مردی است بلند قامت و فربه که اسم او یعقوب است».

پس آنچه ایشان فرموده بود واقع شد.

شعیب گوید: من او را خدمت امام آوردم. چون نزد امام وارد شد، حضرت از آنچه بین او و برادرش در سفر واقع شده بود خبر داد و فرمود:

«چون شما نسبت به یکدیگر بدگویی و اذیت و قطع رحم کردید، عمرتان کوتاه شد.

برادرت، هنوز به خانه نیامده، در سفر می میرد و توپشیمان خواهی شد». آن مرد عرض کرد: فدایت شوم! اجل من کی خواهد رسید؟ فرمود: «مرگت رسیده بود؛ ولی چون در فلان منزل به عمّه ات احسان روا داشته صله ی رحم کردی، ۲۰ سال به عمرت اضافه شد» (۲).

نیز، به عبدالله بن یحیی کاهلی فرمود: «اعمال خیر انجام ده که اجل

۱- کافی: باب میلاد جعفر بن محمد علیه السلام به سند صحیح از صفوان؛ بحار: ج ۴۷/۷۴ به نقل از بصائر با سندی دیگر از صفوان و خرائج و مناقب و نظیر آن: ص ۱۷۲ به نقل از خرائج؛ هم چنین، بسیاری از مغيبات آن حضرت در مناقب: ج ۴/۲۱۷، ۲۳۰، فصل اخبار غیبی امام صادق علیه السلام، ذکر گردیده است.

۲- بحار: ج ۴۸/۳۶ به نقل از کتاب کشی، از شعیب؛ خرائج؛ مناقب ابن شهر آشوب؛ اختصاص مفید به نقل از حسن بن محبوب، از علی بن ابی حمزه.

ص: ۱۰۸

تو نزدیک شده؛ و بشارت باد تو را که از شیعیان مایی و عاقبت تو به خیر است».

راوی گوید: زمان اندکی گذشت و عبدالله از دنیا رفت (۱).

هم چنین، به مرازم از معصیتی که در شب خلوت کرده بود خبر داد (۲).

همین طور، به یکی از شیعیان، که با رفیقش به منزلی وارد شده بود، فرمود: «بشتابید و در این ساعت از آن منزل بیرون شوید». چون بیرون شدند، منزل خراب شد (۳).

نیز، امام علیه السلام فرمود: «ابو جعفر منصور دوانیقی هرگز خانه ی خدا را نخواهد دید». پس او به گزاردن حج موفق نشد و در بین راه از دنیا رفت.

اسحاق بن عمار هم نقل می کند: «چون هارون حضرت کاظم علیه السلام را حبس کرد، دو نفر از رفقای ابو حنیفه در محبس بر آن حضرت وارد شدند. آن دو در خدمت حضرت نشستند و دیدند مردی که از جانب سندی بن شاهک موکل حضرت بود آمد و عرض کرد: نوبت خدمت من تمام شده و مرخص می شوم. اگر شما حاجتی دارید، بفرمایید انجام دهم. فرمود: حاجتی ندارم. چون خارج شد، حضرت به آن دو نفر فرمود که، کار این مرد عجیب است: می خواهد حاجت مرا بر آورد، حال آن که امشب خواهد مرد.

آن دو نفر مأموری برای تحقیق فرستادند. آن مأمور، صبح، صدای گریه از خانه ی مرد شنید. گفتند که فلانی، ناگهان و بدون مرض، از دنیا رفت. مأمور برگشت و به آن دو نفر خبر مرگ او را داد. آن دو نفر خدمت حضرت آمدند و گفتند: ما می دانیم که شما علم حلال و حرام را دارید؛ ولی از کجا مرگ آن شخص را دانستید؟ حضرت فرمود: از آن بابی که رسول الله صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب تعلیم فرمود (۴).

نیز، اسحاق بن منصور نقل می کند که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به

۱- همان: ج ۴۸/۳۷ به نقل از کتاب کشی.

۲- همان: ج ۴۸/۴۵ به نقل از بصائر.

۳- همان: ج ۴۸/۴۴ و ۴۵ به نقل از قرب الاسناد.

۴- همان: ج ۴۸/۴۴ و ۴۵ به نقل از قرب الاسناد.

ص: ۱۰۹

پدرم منصور فرمود: «عمر تو تمام شده و کم تر از دو سال آن باقی مانده است. برادرت نیز یک ماه بعد از تو خواهد مرد. امور خانواده ی تو هم مختل خواهد شد و به فقر مبتلا می شوند، به طوری که به صدقه محتاج می گردند». راوی گوید: تمام آنچه ایشان فرموده بود واقع شد (۱).

هم چنین، یعقوب سراج نقل می کند: «نزد امام صادق علیه السلام وارد شدم و دیدم که با فرزندش موسی، که در گهواره بود، آهسته سخن می فرمود. قدری تأمل کردم تا سخن تمام شد. پس امام صادق به من فرمود: نزدیک مولایت برو و بر او سلام کن! مقابل گهواره رفته و سلام کردم. امام کاظم علیه السلام به زبان فصیح جواب سلام داد و فرمود: اسم دختری را که روز گذشته نام نهادی تغییر ده؛ چون اسمی است که خداوند آن را دشمن دارد.

راوی گوید: روز پیش، دختری برای من متولد شده بود و نام او را حمیرا گذاشته بودم. پس امام صادق علیه السلام فرمود: مولای خود را اطاعت کن تا به رشد و کمال رسی. من نیز رفتم و اسم او را تغییر دادم» (۲).

نقل است که چون شیعیان نیشابور به دست محمد بن علی نیشابوری اموالی برای حضرت فرستادند، شیطه ی نیشابوری هم از جمله ی ایشان بود. پس بر حضرتش وارد شدند و امانت های آنان را با امانت شیطه به حضرت رساندند.

حضرت فرمود: «سلام مرا به شیطه برسان و نیز این کیسه را که در آن چهل درهم موجود است و این پارچه را که از پنبه ی قریه ی مادرم زهراست و خواهرم حلیمه آن را تافته؛ و به او بگو که ۱۹ روز بعد از ورود تو به نیشابور از دنیا خواهد رفت. ۱۶ درهم را خودش مصرف کند و ۲۴ درهم دیگر را به صرف صدقه و لوازم خود برساند. من می آیم و برای او نماز می خوانم».

۱- خرائج؛ بحار: ج ۴۸/۶۸ به نقل از خرائج و کافی، ص ۵۴ به نقل از بصائر، خرائج، کافی و اعلام الوری، با اندکی اختلاف.

۲- کافی: باب اشاره و نص بر حضرت موسی علیه السلام؛ مناقب؛ ارشاد مفید؛ اعلام الوری و غیره.

ص: ۱۱۰

چون به نیشابور آمد، به دستور عمل کرد و چنان که ایشان فرموده بود شد. آن حضرت نیز روز معین شده برای نماز شیطیه آمد و به راوی فرمود: «سلام مرا به اصحاب و شیعیان برسان و بگو که من و سایر امامان بر سر جنازه های شما حاضر می شویم، در هر جا که باشید» (۱).

اخبار غیبی حضرت رضا علیه السلام:

از آن جمله، روزی حضرت به عیادت عمویش، محمد بن جعفر، تشریف برد. او از شدت مرض حالتی مانند احتضار داشت، چانه اش را مانند میت بسته بودند و برادرانش با خانواده گریه می کردند.

امام هشتم علیه السلام بر صورت عمویش اسحاق، که زیاد گریه می کرد، تبسمی فرمود که بر حاضران ناگوار آمد.

چون حضرت از منزل بیرون شد، راوی عرض کرد: فدایت شوم! کلماتی ناشایسته در وقت تبسم شما گفتند. فرمود: «من از گریه ی اسحاق تعجب کردم و حال آن که عمویم خوب می شود، اسحاق پیش از محمد می میرد و محمد بر او گریه خواهد کرد». راوی گوید: چنان شد که فرموده بود (۲).

حسین، برادر حضرت رضا علیه السلام، نیز نقل می کند: «با جمعی خدمت حضرت بودیم که ناگاه جعفر بن عمر علوی با حالت پریشانی و فقر از مقابل ما گذشت. ما به او خندیدیم. حضرت فرمود: به همین زودی، او را خواهید دید که مال و پیروان او زیاد شوند. راوی گوید: یک ماه نگذشت که جعفر حاکم مدینه گشت و اوضاع و احوالش خوب شد» (۳).

نیز، آن حضرت به احمد بن زنی و ابن کثیر از آنچه در قلب خود پنهان کرده بودند اخبار فرمود (۴).

هم چنین، از شهادت خود و دفن در خراسان، جنب هارون الرشید،

۱- بحار: ج ۴۸/۷۳ نقل به تفصیل؛ سایر اخبار غیبی آن حضرت نیز در مناقب: ص ۲۸۷ ۲۹۵ مذکور است.

۲- عیون؛ بحار

۳- عیون که در بردارنده ی ۴۴ خبر از اخبار غیبی آن حضرت است؛ مناقب فصل اخبار غیبی حضرت رضا علیه السلام و بیان شناخت حضرت از جمیع لغات: ص ۳۳۳ ۳۴۲.

۴- عیون که در بردارنده ی ۴۴ خبر از اخبار غیبی آن حضرت است؛ مناقب فصل اخبار غیبی حضرت رضا علیه السلام و بیان شناخت حضرت از جمیع لغات: ص ۳۳۳ ۳۴۲.

ص: ۱۱۱

همین طور، حضرت به یک نفر از شیعیان نوشت: «خداوند به تو پسر و دختری عطا خواهد فرمود؛ پسر را محمد و دختر را فاطمه نام بگذار»؛ چنان هم شد.

نیز، روزی امام هشتم صلوات الله علیه به شخصی فرمود: «وصیت کن و مهبای مرگ شو». پس، آن شخص روز سوم از دنیا رفت.

هم چنین، از قتل محمد بن زبیده به دست برادرش عبد الله بن هارون و قضایای آینده ی آل برمک و مسائل حسن و شاء، قبل از سؤال کردن وی، خبر داد.

احمد بن عمره نیز گوید: «نزد امام هشتم علیه السلام وارد شدم و عرض کردم که، همسر من حامله است؛ دعا فرمایید که خدا نوزاد او را پسر قرار دهد. حضرت فرمود: پسر است؛ نام او را عمر بگذار. عرض کردم: قصد کرده بودم که اگر پسر باشد، وی را علی نام نهم و خانواده را نیز به همین سفارش کرده ام. باز فرمود: نام او را عمر بگذار. چون برگشتم و وارد کوفه شدم، اسم او را علی گذاشته بودند. من تغییر دادم و نام او را عمر نهادم.

همسایه ها، چون دیدند که اسم پسر را عمر نهادم، گفتند: ما دیگر حرف مردم را درباره ی [رافضی بودن] تو قبول نخواهیم کرد. فهمیدم برای حفظ من از شر دشمنان بوده که آن امام مهربان این دستور را داده است»(۲).

اخبار غیبی امام نهم، حضرت جواد علیه السلام :

از آن جمله، چون حضرت رضا علیه السلام در خراسان از دنیا رفت و عالم آخرت را به نور خود روشن فرمود، امام جواد علیه السلام در مدینه فرمود: «در این ساعت، پدرم از دنیا به عالم آخرت منتقل شد؛ و من او را در خراسان دفن کردم و برگشتم»(۳).

۱- عیون؛ بحار: ج ۴۹/۲۹ ۸۱ همراه با اخبار بسیار دیگری مانند این.

۲- بحار: ج ۴۹/۵۲ به نقل از خرائج.

۳- همان: ج ۴۹/۳۱۰ به نقل از کشف الغمه و خرائج.

ص: ۱۱۲

نیز، در کتاب مناقب، نقل شده است که جمعی در مکه در نسب حضرت شک کردند و امام علیه السلام را بر قیافه شناسان عرضه داشتند. چون چشم آنان به حضرت افتاد، به روی خود بر زمین افتادند. سپس، به اهل شک روی کردند و گفتند: وای بر شما! آیا مثل این ستاره ی درخشان و ماه نورافشان را بر مثل ما عرضه می دارید؟

و الله، حسب و نسب او پاک و پاکیزه است و از نسل ستاره های درخشان و رحم های پاک متولد شده.

والله، او مگر از ذریه ی پیغمبر و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما نیست. آن حضرت در آن وقت ۲۵ ماهه بود.

پس به زبان فصیح و بلیغ خود خطبه ای خواند که ترجمه ی آن چنین است:

«حمد و سپاس برای آن خدایی که ما را از نور خود خلق فرمود، از میان مردم برگزید و امین بر خلق و وحی خود قرار داد.

ای مردم! منم محمد بن علی الرضا، پسر موسای کاظم، پسر جعفر صادق، پسر محمد باقر، پسر علی سیدالعبادین، پسر حسین شهید، پسر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، پسر فاطمه الزهراء دخت محمد مصطفی، صلوات الله علیهم جمعین.

آیا در مثل من شک می کنند، بر خدا و جدم افترا می بندند و مرا بر قیافه شناسان عرضه می دارند؟

من، والله، آنچه در پنهانی و خاطرات قلبی دارند می دانم.

من، والله، اعلم تمام مردم هستم و می دانم سرانجام کارهای آنان چه خواهد شد.

این گفتار حق است که می گویم و کلام صدق است که اظهار می کنم.

این علمی است که قبل از خلقت آسمان و زمین خداوند به ما لطف فرموده است.

قسم به پروردگار، اگر غلبه ی اهل باطل و تسلط اهل کفر و شرک و

ص: ۱۱۳

نفاق بر ما نبود، من کلامی می گفتم که اولین و آخرین از آن تعجب کنند».

پس دست مبارک را بر دهان مقدس خود گذاشت و به خود خطاب فرمود: «ای محمد! ساکت باش، چنان که پدران سکوت اختیار کردند؛ و صبر کن، چنان که پیغمبران اولوالعزم صبر فرمودند...» (۱).

هم چنین، ایشان به صالح بن عطیه فرمود: «از حرم مکه بیرون نخواهی شد تا آن که کنیزی بخری و از او پسری به تو داده خواهد شد». راوی گوید: چنین شد و اسم پسر را محمد گذاشتم (۲).

به جماعتی که قصد مسافرت داشتند نیز فرمود: «در بین راه، در فلان مکان معین، راه را گم و در فلان مکان و فلان ساعت راه را پیدا خواهید کرد»؛ و چنان شد که فرموده بود (۳).

زمانی هم محمد بن فضیل صیرفی، در نامه ای برای حضرت، حوائج خود را همراه با مسائلی نوشت و فراموش کرد نامه را بفرستد. پس حضرت جواب نامه را، بدون دریافت آن، فرستاد (۴).

ابراهیم بن سعید نیز نقل کرده است: «من خدمت امام جواد علیه السلام بودم. مادیانی از مقابل حضرت گذشت. ایشان فرمود:

امشب، این حیوان بیچه ای که پیشانی او سفید باشد می زاید. ابراهیم گوید: من از حضرت رخصت خواسته رفتم و شب را در منزل صاحب اسب ماندم، برای آن که اثر فرمایش حضرت را ببینم. چون صدق آنچه فرموده بود دیدم و سپس خدمت حضرت رسیدم، فرمود: ای پسر سعید! در گفتار ما شک کردی. بدان که همسرت پسر اعوری با چشم معیوب خواهد زاید؛ و باز هم آنچه حضرت فرموده بود واقع شد» (۵).

نیز، منقول است چون خواهر مأمون از حضرت جواد درخواست کرد که بر اُمّ الفضل وارد شود تا هر دو را با هم ببیند، حضرت وارد شد، ولی

۱- همان: ج ۵۰ / ۸ به نقل از مناقب.

۲- همان: ج ۵۰ / ۴۳ به نقل از خرائج، ص ۵۸ از کتاب سید ابن طاووس.

۳- همان: ج ۵۰ / ۴۵ به نقل از خرائج.

۴- همان: ج ۵۰ / ۵۳ به نقل از خرائج.

۵- همان جا: ص ۵۸ به نقل از کتاب نجوم سید ابن طاووس.

ص: ۱۱۴

فوری برگشت. از او سؤال کردند. فرمود: «برای اُمّ الفضل حادثه ی زنان حیض پیش آمد». خواهر مأمون عرض کرد: شما علم غیب می دانید. فرمود: «نه، لکن از تعلیم خدا می دانم»؛ یعنی، علم غیب را به تعلیم خدا می دانم، نه به ذات خود و بدون تعلیم پروردگار.

اخبار غیبی امام دهم، علیّ الهادی علیه السلام :

نقل است که متوکل کوشش می کرد حضرت را بین مردم متهم و خفیف گرداند و برای او ممکن نمی شد. تدبیری کردند که چون حضرت به «ابن الرضا» مشهور است و برادرش موسی نیز ابن الرضاست، خلیفه موسی را در مجلس فسق و فجور حاضر کند تا مردم بگویند که «ابن الرضا» چنین و چنان کرده است.

متوکل موسی را خواست. هر چه امام هادی علیه السلام او را منع کرد، وی قبول نکرد. حضرت به او فرمود: «تو هرگز با متوکل جمع نخواهی شد و به مقصد نخواهی رسید».

راوی گوید: موسی تا مدت ۳ سال، هر روز، نزد خانه ی متوکل می رفت؛ ولی چون هیچ روزی برای او ممکن نمی شد که در مجلس متوکل با وی جمع شود، از درب منزل برمی گشت تا آن که متوکل گشته شد (۱).

هم چنین، آن حضرت در مدینه به خیران اسباطی فرمود: از واثق خلیفه عباسی چه خبر داری؟ عرض کرد: ده روز قبل که او را دیدم، در سلامت و عافیت بود. فرمود: اهل مدینه می گویند که واثق مرده است. خیران گوید: دانستم که مراد از «اهل مدینه» خود حضرت است.

پس حضرت فرمود: جعفر یعنی، متوکل چگونه است؟ گفت: در زندان و در بدترین احوال است. فرمود: او خلیفه خواهد شد.
پس فرمود: ابن زبایات چه کرده است؟ عرض کردم: مردم تابع و فرمان بردار او هستند ابن زبایات وزیر بود. فرمود: برای او شوم است.

۱- کافی؛ ارشاد مفید؛ مناقب ابن شهر آشوب.

ص: ۱۱۵

سپس فرمود: مقدرات جاری می شود؛ واثق مرد، جعفر متوکل جانشین و خلیفه شد و ابن زبایات هم کشته شد. عرض کرد: فدایت شوم! چه وقت؟ فرمود: شش روز بعد از خارج شدن تو(۱).

نیز، از قتل متوکل، ۱۵ روز قبل و در جای دیگر ۳ روز قبل از آن، خبر داد(۲).

جمعی از سادات درباره ی آن ۴ روزی که در طول سال بجز ماه رمضان و بنا به سنت روزه گرفته می شود اختلاف کردند و خدمت امام هادی علیه السلام رسیدند. هنوز سؤال نکرده، ایشان فرمود که، برای این سؤال آمده اید و جواب این است(۳).

جمعی از اهل اصفهان از عبدالرحمان اصفهانی سبب شیعه شدن او را سؤال کردند. جواب داد: «یک سال، با جمعیتی برای تظلم و شکایت به سوی سامرا نزد متوکل رفتیم. بیرون خانه ی متوکل بودیم که امام هادی علیه السلام از جانب وی احضار شد. من سؤال کردم: این کیست که متوکل به احضار او امر کرده؟ گفتند: مردی است علوی که رافضیان به امامت او قایل اند. پیش خود خیال کردم که متوکل برای قتل او احضارش کرده است. گفتم صبر می کنم تا او را ببینم.

ناگهان دیدم که از دور ظاهر شد. مردم از طرف راست و چپ برخاسته به او نظر می کردند. چشم من که به او افتاد، محبتش در قلب من جای گرفت. در دل، برای او دعا می کردم که خداوند شرّ متوکل را از او دور کند. چون مقابل من رسید، رو به من فرمود: خدا دعای تو را مستجاب کرد و عمر و اموال و اولادت را زیاد فرمود. از کلام او بدن من لرزید و به کسی نگفتم. اکنون، مال من زیاد شده و خداوند ۱۰ فرزند به من عطا فرموده است. من نیز به همین سبب امامت او را پذیرفتم(۴).

مردی ترسان و لرزان خدمت آن حضرت رسید. عرض کرد: فرزند

۱- کافی؛ ارشاد؛ مناقب؛ خرائج.

۲- بحار: ج ۵۰ / ۱۸۹ و ۲۱۴ ۱۹۳ به نقل از کتاب های متعدد.

۳- بحار: ج ۵۰ / ۱۵۷ به نقل از مصباح، مناقب و خرائج.

۴- خرائج و غیره نقل کرده اند.

ص: ۱۱۶

مرا در راه محبت شما گرفته اند و می خواهند او را بکشند. فرمود: «بر تو باکی نخواهد بود؛ راحت باش که فردا فرزند تو به سلامت خواهد آمد».

چون صبح شد، فرزندش آمد و جریان کار دشمن را چنین نقل کرد: چون قبر را برای من کردند و دست های مرا بستند، گریه ی من سخت شد. ناگاه، ده نفر که پاک و پاکیزه و خوش بو بودند از راه رسیدند. مرا از دست آنان نجات دادند و آنان را نیز به هلاک رساندند^(۱).

آن ساعتی که امام جواد علیه السلام از دنیا رفت، آن حضرت که در حدود ۸ سال داشت و در حیر یعنی، حایر حسین علیه السلام بود خبر داد که، «در این وقت، پدرم از دنیا رفت»^(۲).

چون جعفر کذاب متولد شد، اهل خانه در آن شب خوش حال بودند، غیر از امام علیه السلام که افسرده بود. سبب را سؤال کردند؛ فرمود: «این مولود سبب گمراهی جمعی خواهد شد»^(۳).

ایوب بن نوح از شرارت قاضی کوفه نزد امام شکایت کرد. حضرت فرمود: «تا ۲ ماه دیگر، از شرّ او راحت می شوی». ایوب گوید که، قاضی در همان ۲ ماه از کوفه معزول شد^(۴).

مردی نسبت به آن حضرت توهین می کرد و می خندید. حضرت روی مبارک به او کرد و فرمود: «امروز می خندی و ۳ روز دیگر از اهل قبور هستی». راوی گوید: متوجه حال او بودیم؛ روز سوم از دنیا رفت^(۵).

جماعتی نقل کردند که ما در خدمت امام بودیم. یکی از کارکنان خلیفه ی عباسی با حالت نخوت و تکبر و خودپسندی از مقابل امام گذشت. حضرت فرمود: «امروز با این حالت نخوت و خوش حالی است، حال آن که فردا قبل از نماز خواهد مرد»؛ و آنچه فرموده بود واقع شد.

به این چند حدیث اکتفا کردیم که این مختصر گنجایش بیش از این را ندارد.

اخبار غیبی امام حسن عسکری علیه السلام :

۱- مناقب و غیره نقل کرده اند.

۲- بحار: ج ۵۰ / ۱۷۶ / ۱۸۲

۳- بحار: ج ۵۰ / ۱۸۶ به نقل از شیخ نجاشی.

۴- بحار: ج ۵۰ / ۱۷۶ / ۱۸۲

۵- بحار: ج ۵۰ / ۱۷۶ / ۱۸۲

عباسی جای او قرار گرفت(۱).

نیز، خلع شدن معتز را خبر داد. او هم روز سوم خلع شد(۲).

هم چنین، برای کسی نوشت که پسر محمد بن داود ۱۰ روز دیگر گشته می شود؛ پس چنان شد(۳).

خلیفه ی بعد از معتز، مهتدی عباسی بود. حضرت برای احمد بن محمد نوشت: «از امروز بشمار؛ روز ششم، مهتدی گشته خواهد شد». چنان نیز شد(۴).

در کتاب خرائج، از احمد بن محمد از جعفر بن شریف گرگانی نقل شده است که گفت: «سالی، در سفر حج، در سامرا خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم. امانت هایی داشتم. هنوز سؤال نکرده بودم امانت ها را چه کنم که فرمود: به مبارک خادم بده. چنان کردم و عرضه داشتم: شیعیان گرگان تو را سلام می رسانند. ایشان فرمود: از امروز، حساب نگه دار که ۱۷۰ روز دیگر در اول روز جمعه، سوم ربیع الآخر، وارد گرگان خواهی شد. به شیعیان خبر ده که من در آخر روز بر آنان وارد می شوم.

نیز، بدان که خودت با اموالت به سلامت وارد گرگان خواهی شد؛ و برای فرزندت شریف هم پسری متولد شده اسم او را «صلت» بگذار که از اولیای ما خواهد شد.

عرض کردم: ای پسر پیغمبر! یکی از شیعیان شما ابراهیم بن اسمعیل گرگانی است که بسیار به شیعیان دیگر شما احسان می نماید؛ در هر سال، بیش تر از ۱۰۰،۰۰۰ درهم.

فرمود: خداوند از او قبول فرموده، او را آمرزیده و پسری کامل و

۱- همان: ج ۵۰ / ۲۴۹ به نقل از مناقب، خرائج و غیبت شیخ طوسی، ص ۳۱۲ از مَهَج سید ابن طاووس.

۲- بحار: ج ۵۰ / ۲۵۱ به نقل از اعلام الوری و غیبت طوسی، ص ۱۶۸ ۱۶۹ از کشف الغمّه.

۳- کافی؛ ارشاد و غیره نقل کرده اند.

۴- همان؛ بحار: ج ۵۰ / ۳۰۸ به نقل از کتاب اعلام الوری و ارشاد.

ص: ۱۱۸

معتقد به حق به او لطف فرموده است. به او بگو که، حسن بن علی می فرماید: فرزند خود را «احمد» نام بگذار.

جعفر گوید: از خدمت حضرت مرخص شدم و به حج رفتم. در روزی که امام فرموده بود، سالم وارد گرگان شدم. اصحاب و شیعیان که به دیدن من آمدند، به آنان وعده دادم که آخر روز امام تشریف می آورد؛ خود را مهیا و حوائج و مسائل خود را حاضر کنید. آنان هم بعد از نماز ظهر و عصر در منزل من جمع شدند.

امام علیه السلام بر ما نزول اجلال فرمود و سلام کرد. ما از او استقبال کردیم و دست او را بوسیدیم. فرمود: من به جعفر بن شریف وعده داده بودم که آخر امروز می آیم. نماز ظهر و عصر را در سامرا خواندم و نزد شما آمدم؛ مسائل و حوائج خود را بگوئید.

اول کسی که حرکت کرد نصر بن جابر بود. عرض کرد: ای پسر پیغمبر! پسر من یک ماه است نایبنا شده؛ دعا بفرمائید که بینا شود. حضرت فرمود: او را بیاور. پس آورد و ایشان دست مبارک بر چشم او کشید؛ بینا شد.

سپس، هر یک بعد از دیگری حاجت خود را خواستند. حاجت همه را برآورد، برای آنان دعا کرد و برگشت»(۱).

نیز، محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی الکاظم علیه السلام نقل می کند: «ما به فقر مبتلا شدیم و با پدرم به طرف سامرا حرکت کردیم که خدمت امام حسن عسکری علیه السلام برسیم. در بین راه که می رفتیم، پدرم گفت: اگر ۵۰۰ درهم به من بدهد، ۲۰۰ تایی آن برای لباس و ۲۰۰ تایی دیگر برای دین یا چیز دیگر و ۱۰۰ درهم دیگر نیز برای مخارج.

محمد گوید: من نیز پیش خودم فکر می کردم اگر ۳۰۰ درهم به من

۱- این روایت در بحار نیز نقل گردیده است. حقیر گوید که در گرگان مسجدی است معروف به مسجد امام حسن علیه السلام. شاید شیعیان گرگان منزل جعفر را، که حضرت بدان جا تشریف آوردند، مسجد ساخته باشند، تا به حال باقی باشد و تجدید بنایش کرده باشند.

ص: ۱۱۹

بدهد، بسیار خوب است. با ۱۰۰ درهم چارپایی می خرم، ۱۰۰ تایی دیگر برای مخارج و ۱۰۰ درهم باقیمانده نیز برای لباس که به سوی جبل مسافرت کنم.

چون ما به درب خانه رسیدیم، غلام حضرت بیرون آمد و گفت: علی بن ابراهیم با فرزندش محمد داخل شود. وارد شدیم و قدری در خدمت حضرت بودیم. چون بیرون شدیم، غلام حضرت آمد؛ به پدرم کیسه ی پولی داد و گفت: این ۵۰۰ درهم است؛ ۲۰۰ تایی آن برای لباس، ۲۰۰ تایی دیگر برای دین یا چیز دیگر و ۱۰۰ درهم نیز برای مخارج. آن گاه، به من هم کیسه ای داد و گفت: این ۳۰۰ درهم است؛ ۱۰۰ تایی آن برای چارپا، ۱۰۰ تا برای لباس و ۱۰۰ تا برای مخارج. به سوی جبل هم نرو؛ به سوی سورا نزدیک حله در عراق برو.

محمد گوید: ما چنان کردیم. در سورا، با زنی ازدواج کردم و ۱۰۰۰ دینار به ما رسید»(۱).

اسماعیل بن محمد عباسی گوید: من خدمت حضرت از فقر شکایت کردم و قسم خوردم که هیچ ندارم. حضرت فرمود: «قسم دروغ می خوری. دویست دینار در زمین دفن و ذخیره کرده ای؛ و از آن پول محروم خواهی شد». اسماعیل گوید: چنان بود و چنان نیز شد. فرزند من محل آن را فهمید و پول را دزدید»(۲).

نیز، در کافی و ارشاد از حسن بن طریف نقل شده است که گفت: نامه ای به سوی حضرت فرستادم و سؤال کردم که، حضرت قائم علیه السلام چون قیام فرماید، به چه کیفیت حکم می راند؛ و سؤال دوم را فراموش کردم.

جواب نامه که آمد، فرموده بود: «چون قائم علیه السلام قیام کند، مطابق علم خود بر مردم حکومت فرماید. می خواستی جهت دفع تب [سؤالی] بنویسی، فراموش کردی. برای تب، بر قطعه کاغذی آیه ی شریفه ی «یا نَارُ کُونِی بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَیٰ اِبْرَاهِیْمَ» (۳) را بنویس و بر شخص تب دار آویزان

۱- کافی؛ ارشاد مفید؛ مناقب ابن شهر آشوب و غیره.

۲- کافی؛ ارشاد مفید؛ بحار به نقل از ارشاد و خرائج.

۳- انبیاء: ۶۹

ص: ۱۲۰

کن؛ خوب می شود». وی گوید: چنان کردم، خوب شد.

محمد بن ربیع نسائی گوید: در اهواز، با مشرکی مناظره کردیم که معتقد به دو قدیم بود و کلام او در قلب من اثر گذاشت. به سامرا که آمدم، یک روز درب خانه ی احمد بن خضیب نشسته بودم. امام عسکری علیه السلام ظاهر شد، به من نظری افکند و به انگشت مبارک اشاره فرمود: «أَحَدًا أَحَدًا فَرْدًا»؛ یعنی، قدیم یکی است و فرد. من از کلام حضرت بیهوش شدم و افتادم (۱).

نیز، چون امام هادی علیه السلام از دنیا رفت، حضرت عسکری علیه السلام مشغول امر تجهیز او بود. چند نفر از غلامان دزدی آغاز کردند. حضرت، پس از انجام امر تجهیز، یک یک آنان را خواست و فرمود: «راست بگوئید تا از مؤاخذه ی من در امان باشید». سپس، هر یک را به خصوصیات دزدی اش خبر داد (۲).

یک روز، علی بن زید تا درب منزل حضرت در خدمت امام بود. چون می خواست برگردد، حضرت فرمود: قدری تأمل کن. پس حضرت داخل منزل شد. علی گوید: «سپس، اجازه ی ورود به من داد. وارد شدم، حضرت دو دست دینار به من لطف کرد و فرمود: کنیزی بخر که فلاں کنیزت از دنیا رفت. راوی گوید: من که از خانه بیرون شدم، کنیز با صحت و عافیت و نشاط بود. چون به منزل آمدم، چنان که فرموده بود واقع شده بود» (۳).

ابن فرات گوید: «از پسر عموی خودم ۱۰، ۰۰۰ درهم طلب داشتم، نمی داد. من شرح حال را به امام عسکری علیه السلام نوشتم. حضرت در جواب مرقوم فرمود: پول را به تو رد خواهد کرد و بعد از روز جمعه خواهد مرد.

۱- تفصیل قضیه در کافی نوشته شده است، نیز در بحار: ج ۵۰/۲۹۳ به نقل از کشف الغمّه؛ اما صاحب خرائج کلام امام را این طور آورده: «أَحَدٌ أَحَدٌ فَوْحِدَةً»: یکی است، یکی؛ او را یکتا بدان.

۲- بحار: ج ۵۰/۲۵۹ به نقل از خرائج.

راوی گوید که چون پول مرا برگرداند، به او گفتم: چه شده که برگرداندی؟ جواب داد که، امام عسکری علیه السلام را خواب دیدم؛ فرمود: اجل تو نزدیک است؛ مال پسر عموی خود را به او برگردان»(۱).

شاهویه گوید: «برادرم صالح محبوس بود. من خدمت سید و مولای خود، حضرت عسکری علیه السلام، نوشتم. در جواب، مرقوم فرمود: روزی که نامه ی من به تو برسد، برادر تو از حبس خلاص می گردد.

راوی گوید: من مشغول خواندن نامه ی حضرت بودم که بشارت آزادی برادرم را به من دادند و او آمد. من هم نامه ی حضرت را بر او خواندم»(۲).

علی بن محمد بن حسن گوید: «با جمعی از شیعیان اهواز آمدم که خدمت امام حسن عسکری علیه السلام برسیم. در جایی نشسته، منتظر برگشتن حضرت بودیم. چون حضرت برگشت، نزدیک آمد و ایستاد. آن گاه، کلاه خود را از سر مبارک برداشته به دستش نگه داشت و دست دیگر خود را بر سر مقدس کشید و در صورت یک نفر از ما خندید.

ناگهان دیدیم که آن یک نفر گفت: شهادت می دهم که تو حجت خدا و برگزیده ی پروردگاری. به او گفتیم: ماجرا چه بود؟ گفت: من در امامت او شک داشتم. پیش خود فکر کردم که احتلام اثر تصرف شیطان است و خداوند اولیای خود را از سر بردارد، من به امامت او اقرار خواهم کرد»(۳).

در کافی و خرائج، از اقرع نقل گردیده است که گفت: خدمت امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم که آیا امام محتلم می شود؛ و بعد از فرستادن نامه پیش خود فکر کردم که احتلام اثر تصرف شیطان است و خداوند اولیای خود را از این نگه داری فرموده است.

سپس، جواب نامه از جانب حضرت چنین آمد: «حال امام در خواب و بیداری یکی است؛ در خواب، تغییر حالی برای ایشان نیست؛ و همان طور که خیال کردی، خداوند اولیای خود را از این نگه داری

۱- بحار: ج ۵۰/۲۷۰ به نقل از خرائج.

۲- مناقب ابن شهر آشوب

۳- بحار: ج ۵۰/۲۹۴ به نقل از کشف الغمّه، از دلائل حمیری و خرائج.

مردی علوی از سامرا، برای کسب مال، به سوی جبل حرکت کرد. بین راه، به مردی از اهل همدان رسید. همدانی از او درباره ی اخبار امام سؤال کرد. وی گفت: چیزی نمی دانم.

همدانی گفت: ۵۰ دینار به تو می دهم که با من برگردی و مرا به خدمت امام برسانی. پس برگشتند. چون بر امام وارد شدند، حضرت به همدانی فرمود: تو فلانی پسر فلانی هستی؟ عرض کرد: بلی. فرمود: پدرت از دنیا رفته و تو را وصی خود قرار داده است.

نیز، برای من به ۴۰۰۰ دینار وصیت ک که همراه خود آورده ای؛ آن را به من بده. همدانی پول را تقدیم کرد.

پس حضرت روی به علوی فرمود: در طلب مال، به سوی جبل رفتی؛ این مرد ۵۰ دینار به تو داد و برگشتی. ما هم ۵۰ دینار به تو می دهیم. آن گاه، حضرت ۵۰ دینار به او داد(۱).

پیش از نقل ادامه ی اخبار، شایان ذکر است که یکی از اصحاب بزرگوار امام رضا، حضرت جواد، هادی، عسکری و صاحب الزمان علیهم السلام ابو هاشم جعفری بوده که در وثاقت و جلالت نظیر نداشته و مورد علاقه ی امامان بوده است.

وی کتابی در معجزات و آیات و اخبار غیبی امامانی که خدمت آنان را درک کرده نوشته، مشتمل بر آنچه خودش دیده و مشاهده کرده است.

در کتاب های خرائج و مناقب و اعلام الوری، از همو نقل شده که گفته است: «من هیچ گاه بر امام هادی و عسکری علیهما السلام وارد نشدم، مگر آن که در هر مرتبه برهان و دلیلی بر امامت آنان مشاهده کردم».

بالجمله، اخبار او را در کتاب های شریف کافی، ارشاد مفید، مناقب ابن شهر آشوب، خرائج، اعلام الوری، کشف الغمه، غیبت شیخ طوسی، بحار و غیره نقل فرموده اند(۲).

۱- بحار: ج ۵۰ / ۲۹۵ به نقل از کشف الغمه و خرائج، مفصلاً.

۲- «ابو هاشم جعفری» داود بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر طیار برادر امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است و أم حکیم و أم فروه دختران قاسم بن محمد بن ابی بکر بوده اند. أم حکیم را اسحاق گرفت که قاسم از او متولد شد؛ و أم فروه را نیز حضرت باقر علیه السلام تزویج فرمود که حضرت صادق علیه السلام از او متولد گشت. پس امام صادق علیه السلام و قاسم پسر خاله ی یکدیگر بودند و داود نیز نواده ی خاله ی حضرت صادق علیه السلام است. بالجمله، وثاقت و جلالت و بزرگی شأن داود محل اتفاق تمام علما و فقهاست. حقیر نیز در مستدرکات علم رجال الحدیث احوال او و آباء و اجدادش را نوشته ام.

حرکت، امام علیه السلام به او فرمود: این نامه ها را به مداین می بری و ۱۴ روز در مسافرت خواهی بود. روز پانزدهم، به سامرا وارد خواهی شد و صدای گریه و ناله و ضججه خواهی شنید؛ چون من از دنیا رفته ام و مرا روی مغتسل سکوی غسلخانه خواهی یافت.

ابو الادیان عرض کرد: اگر چنین پیشامدی واقع شد، امام بعد از شما کیست؟ حضرت فرمود: امام آن کسی خواهد بود که جواب های نامه ها را از تو بخواهد. عرض کرد: نشانی دیگر نیز بیان فرمایید. فرمود: آن که بر من نماز بخواند. عرض کرد: زیادتر بفرمایید. فرمود: هر کس از آنچه درون همیان است خبر دهد، او امام بر خلق است.

ابو الادیان گوید: هیبت حضرت مانع شد که از همیان سؤال کنم و از خدمت حضرت مرخص شدم. نامه ها را رساندم، جواب گرفتم و برگشتم. روز پانزدهم، چنان شد که فرموده بود. دیدم جعفر کذاب نشسته و مردم به او تسلیت می گویند. من نیز تسلیت گفتم و نشستم. پس عقید خادم آمد، روی به جعفر نمود و گفت: برادرت کفن شد؛ برخیز و بر او نماز بخوان.

جعفر حرکت کرد و شیعیان اطراف او را گرفته به اندرون منزل وارد شدند. جعفر برای نماز خواندن جلو افتاد. هنوز تکبیر نگفته، طفلی ۵ ساله مانند ماه درخشان عبای عمو را کشید و فرمود: ای عمو! عقب بایست؛ من سزاوارترم که بر پدرم نماز بخوانم. جعفر، که منقلب گشته و

ص: ۱۲۴

رنگ او زرد شده بود، عقب رفت و آقازاده نماز را خواند.

چون امام دفن شد، ایشان به من روی کرد و فرمود: جواب های نامه ها را بیاور. من تقدیم کردم و پیش خود گفتم: الحمد لله که دو نشان امامت، که امام عسکری علیه السلام فرموده بود، ظاهر شد؛ فقط اخبار همیان باقی مانده است.

به مجلس عزا آمدم. جمعی از قُمیان آمدند و پس از تسلیت به جعفر گفتند: نامه ها و مال هایی نزد ماست؛ خبر ده که نامه ها از کیست و پول چقدر است. وی خشمگین بیرون رفت و گفت: مردم از ما علم غیب می خواهند.

ناگهان خادم امام بیرون آمد و صاحبان نامه و مقدار مال و پول همیان را شرح داد. نامه ها و پول ها را به خادم امام تحویل دادند و حق و حجت خدا هم ظاهر شد...»(۱).

اخبار غیبی امام زمان عج:

در کافی، نقل گردیده است که علی بن زیاد نامه ای به سوی ناحیه ی مقدسه نوشت و کفنی خواست. تویع مبارک صادر شد: «در سال ۸۰ یعنی، ۲۸۰ به کفن محتاج خواهی شد»؛ و چند روز قبل از مرگش، کفن او را فرستادند.(۲)

نیز، در کافی، نقل شده که محمد بن هارون همدانی گفته است: ۵۰۰ دینار مدیون ناحیه ی مقدسه بودم و قلب من ناراحت بود. قصد کردم دکان هایی که به ۵۳۰ دینار خریده بودم، به ازای دین خود، برای ناحیه ی مقدسه قرار دهم؛ و این موضوع را

به کسی اظهار نکردم.

توقع مقدس به سوی محمد بن جعفر یعنی، اسدی صادر شد: «دکان ها را از محمد بن هارون به ازای ۵۰۰ دینار تحویل بگیر و قبض بده» (۳).

۱- کمال الدین: باب کسانی که امام زمان را دیده اند؛ بحار: ج ۵۰ / ۳۳۲، ج ۵۲/۶۷.

۲- ارشاد مفید؛ خرائج؛ غیبت طوسی؛ بحار: ج ۵۱ / ۳۱۲ و ۳۱۷ در ص ۳۰۶، «علی بن محمد» گفته شده است.

۳- ارشاد؛ خرائج؛ کمال الدین

ص: ۱۲۵

باز، در کافی، ماجرای نوشته آمده که خلاصه ی آن این است: خلیفه ی عباسی شنید که امام زمان علیه السلام و کلایبی دارد و آنان اموال را جمع می کنند. اندیشید پولی به جمعی بدهند که نزد و کلای حضرت بروند و به اسم مال امام علیه السلام به آنان پردازند. هر کس قبول کرد، او را دستگیر کنند.

فوری، توقع حضرت به و کلای حقیقی رسید که از هیچ کس پول قبول نکنند. چنین کردند و در امان ماندند. (۱)

هم چنین، در کافی، نقل گردیده است که سالی از ناحیه ی مقدسه نسبت به زیارت مقابر قریش و حایر یعنی، کاظمین و کربلا نهی شد تا شیعیان به زیارت نروند. بعد از چند ماه، خلیفه حکم کرد که هر کس به زیارت رود دستگیر می شود. (۲)

احمد دینوری، یک یا دو سال بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام، در سفر حج وارد دینور شد. چون مورد اعتماد شیعیان بود، مبلغ ۱۶۰۰۰ دینار از مال مبارک امام علیه السلام نزد او جمع شد که باید آن را با دلیل قطعی به امام زمان علیه السلام می رساند. به او گفته بودند: این اموال را بدون دلیل و حجت تسلیم کسی نکن.

وی از آن جا با اموال حرکت کرده به کرمانشاهان رسید. در آن جا نیز شیعیان ۱۰۰۰ دینار با بسته هایی از اموال گوناگون به او دادند و گفتند: بدون حجت و دلیل، این اموال را تسلیم کسی نکن.

وی همه ی آن اموال را حرکت داده به سوی بغداد روانه شد. چند نفر را ملاقات کرد، ولی نزد آنان دلیلی نیافت تا آن که خدمت نایب خاص حضرت «محمد بن عثمان بن سعید» رسید.

پس محمد او را به سوی سامرا و خانه ی امام زمان علیه السلام راه نمایی فرمود. سپس او به سوی سامرا حرکت کرد و به خانه ی حضرت وارد شد. شب هنگام، به زیارت نامه ی شریف امام زمان علیه السلام موفق شد و در آن نامه شرح پول ها و اموال را با نشانی کامل حتی رنگ کیسه های پول را

یافت. برای هدایت شدن به سوی حجت پروردگار، حمد و ثنای الاهی را به جا آورده مأمور شد که تمام اموال را به بغداد برگرداند و تسلیم محمد بن عثمان کند. به دستور عمل کرد و سه روزه خدمت محمد بن عثمان برگشت.

چون رسید، باز نامه ی حضرت با شرح اموال واصل گشت که در آن به محمد بن عثمان دستور داده بود اموال را به محمد بن احمد بن جعفر قمی برساند. وی نیز چنان کرد(۱).

در توقیع مقدسی که برای پدر شیخ صدوق صادر شد، مرقوم فرموده بودند: «به همین زودی، دو فرزند شایسته برای تو متولد می شود». پس شیخ صدوق و برادرش حسین متولد شدند؛ و شیخ صدوق افتخار می کرد که، من به دعای امام زمان علیه السلام متولد شده ام(۲).

شیخ طوسی، در کتاب غیبت خود، از شیخ مفید و حسین بن عبیدالله غضائری از محمد بن احمد بن عبدالله صفوانی که به اتفاق، ثقه ای جلیل و فقیهی کامل بوده نقل کرده است که فرمود: «من قاسم بن علا را که وکیل ناحیه ی مقدسه ی امام علیه السلام بود دیدم که ۱۱۷ سال عمر کرده بود. به مدت ۸۰ سال، چشمان او بینا بود و خدمت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهماالسلام رسیده استفاده ی کامل کرده بود.

پس از ۸۰ سال، وی نابینا شد؛ ولی ۷ روز قبل از وفات بینایی اش را بازیافت.

مدّتی، توقیعات امام زمان علیه السلام به او می رسید تا آن که در اواخر عمرش دو ماه نامه ی حضرت به او نرسید؛ بسیار ناراحت شد.

ناگهان، پیش خدمت به ورود غلام امام زمان علیه السلام بشارت داد. وی چنان مسرور شد که روی به قبله سجده ی شکر کرد. تشریفات ورودی انجام

۱- تفصیل این قضیه را جناب سید ابن طاووس نقل فرموده، چنان که در بحار: ج ۵۱/۳۰۰ هم مذکور است. نیز، سید توقیعی نظیر این را که به نام «احمد بن الحسن» از ناحیه ی مقدسه صادر شده نقل فرموده که آن هم در بحار: ج ۵۱/۳۰۳ مذکور است.

۲- بحار: ج ۵۱/۳۰۶ به نقل از رجال نجاشی.

شد و غلام نامه ی شریف امام زمان علیه السلام را بیرون آورد.

قاسم آن را گرفت و بوسید. در آن نوشته شده بود که، ۴۰ روز بعد از ورود نامه، قاسم از دنیا خواهد رفت؛ و حضرت ۷ پارچه

کفن برای او فرستاده بود.

قاسم سؤال کرد: آیا در وقت مرگ دین من سالم خواهد بود؟ جواب شنید: بلی. پس قاسم خندید و خوشحال شد.

قاسم آشنایی داشت به نام عبدالرحمان که از مخالفان بود و مایل بود که خداوند او را هدایت فرماید. فاصله ای نشد که عبدالرحمان برای کاری آمد.

قاسم گفت: نامه در نزد من عزیز است؛ لکن امیدوارم که به برکت نامه ی شریف، خداوند عبدالرحمان را هدایت فرماید؛ و نامه را به او داده فرمود: آن را بخوان.

او چون نامه را خواند و به کلام شریف حضرت که خبر مرگ قاسم در آن بود رسید، نامه را انداخت و گفت: ای قاسم! تو مردی با کمال و عاقل و دین داری. مگر قرآن را نخوانده ای [که در آن آمده است]: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ»؛ (۱) یعنی، کسی نمی داند که فردا چه می کند و در کدامین سرزمین می میرد.

نیز، خداوند فرموده است: «عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا»؛ (۲) یعنی، وی دانای غیب است و بر غیب خود کسی را آگاه نمی کند؟

قاسم، که که این آیات را شنید، خندید و فرمود: چرا باقی آیه را نمی خوانی که، «إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ»: مگر کسی را که از رسول برای این مقام بپسندد؟

به خداوند قسم که مولای من، امام زمان علیه السلام، برای این مقام پسندیده شده و از [نسل] رسول است.

تو تاریخ امروز را بنویس. اگر من بعد از ۴۰ روز زنده ماندم، بدان که بر

۱- لقمان: ۳۴

۲- جن: ۲۷

ص: ۱۲۸

حق نیستم؛ ولی اگر من از دنیا رفتم، حجتی است برای تو که به فکر نجات خود باشی.

صفوانی گوید: وی ۷ روز بعد مریض و ۷ روز قبل از مرگ چشم هایش بینا شد؛ و مردم به دیدن او می آمدند. صبح روز چهارم، از دنیا رفت.

عبدالرحمان نیز با سر و پای برهنه گریه می کرد. او هدایت یافت و شیعه ی کاملی شد. بعد از چند روز، نامه ی تسلیت از جانب حضرت ولی عصر علیه السلام برای فرزندش، حسن، آمد؛ (۱).

الغرض، اخبار غیبی امام زمان و سایر امامان علیهم السلام بسیار است و این مختصر گنجایش بیش از این را ندارد (۲).

۱- تفصیل این حدیث شریف، صحیح و عالی سند در کتاب غیبت شیخ طوسی باب توقیعات: ص ۲۰۲ مذکور است. قطب راوندی نیز، در کتاب شریف خرائج، آن را از شیخ مفید نقل کرده و در آن نوشته است که نامه ی امام زمان علیه السلام چنین بود: «۴۰ روز بعد از ورود نامه، قاسم از دنیا می رود؛ ۷ روز از ورود نامه گذشته، قاسم مریض می شود؛ و ۷ روز قبل از مرگ، چشم های او بینا می گردد...». نیز، راوندی نوشته که قاسم به عبدالرحمان گفت: تاریخ نگه دار؛ اگر من بعد از ۴۰ روز زنده بوم، یا قبل از ۴۰ روز از دنیا رفتم، بدان که من بر حق نیستم [تا آخر]. این ماجرا در بحار: ج ۵۱/۳۱۳ نیز از کتاب غیبت شیخ طوسی و کتاب سید ابن طاووس نقل گردیده و برای شخص با انصاف همین روایت، که در نهایت صحت و درستی است، کافی است.

۲- کسی که از این بیش تر بخواهد می تواند به کتاب شریف غیبت شیخ طوسی باب معجزات امام زمان علیه السلام و باب توقیعات حضرت، کافی باب های میلاد پیغمبر و امامان علیهم السلام، در حدود ۲۰۰ روایت، بصائر: جزء ۵ ص ۲۳۵، مناقب، ارشاد مفید، خرائج راوندی ابواب معجزات پیغمبر و امامان علیهم السلام، بحار: ج ۶/۳۰۳ اخبار غیبی پیغمبر صلی الله علیه و آله، ج ۱۹ باب غزوه ی بدر، ج ۳۳/۳۲۵ باب اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله به کفر خوارج و قتال آنان، ج ۱۸/۱۰۵ ابواب معجزات و خصوصاً، باب اخبار پیغمبر به مغیبات، و ص ۱۴۴ باب اخبار آن حضرت به آنچه بعد از او واقع می شود مراجعه کند. هم چنین، ابواب نصوص پیغمبر و هر یک از امامان بر امام بعد تا امام زمان علیهم السلام در بحار مفضلاً ذکر شده است. اخبارات غیبی امیر المؤمنین علیه السلام نیز در ابواب معجزات، خصوصاً، ج ۴۱/۲۸۳ و اخبارات غیبی حضرت مجتبی و سیدالشهداء علیهما السلام در باب معجزات، ج ۴۳/۳۲۳، ج ۴۴/۱۸۰ مذکور است؛ نیز، غیب گویی های امام سجاد علیه السلام در بحار: ج ۴۶/۲۰، اخبار امام باقر علیه السلام: ص ۲۴۷ ۳۴۲ همان جلد، اخبار امام صادق علیه السلام: ج ۴۷/۷۶ ۱۶۰، اخبار امام کاظم علیه السلام: ج ۴۸/۲۹، اخبار امام هشتم: ج ۴۹/۲۹، اخبار امام نهم: ج ۵۰/۳۷، اخبار امام دهم: ص ۱۲۴، اخبار امام یازدهم: ص ۲۴۷ و اخبار امام دوازدهم: ج ۵۱/۲۹۳. شرح و تفصیل این اخبار که شمار آن به بیش از ۱۰۰۰ می رسد در سفینه البحار و مستدرک سفینه، لغت «غیب»، هم مذکور است؛ و الحمد لله کما هو اهله.

ص: ۱۲۹

از آنچه گذشت آشکار شد که دوازده امام صلوات الله علیهم به اذن پروردگار و لطف خداوند مئان و تعلیم حی سبحان و به وساطت جد بزرگوارشان، خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله، عالم به غیب اند؛

و مراد از غیب آن امور پنهانی است که حواس بشر آن را درک نمی کند، چه از جهت زمان آن مانند قضایای آینده و علم به مرگ ها و روزی ها و تمام وقایع گذشته و آینده، چنان که شرح آن گذشت، و چه از جهت مکان که در وقت وقوع آن از حواس دیگران مخفی است.

مالک این علم پروردگار است، که به ذات مقدس خود علام الغیوب است؛ و به تملیک پروردگار، پیغمبر و امامان صلوات الله علیهم نیز مالک آن می شوند. ولی در عین تملیک پروردگار به آنان، خداوند از سلطنت و مالکیت آن منعزل نخواهد

بود. هر مقدار که او بخواهد، ایشان بدان عالم می شوند؛ و هر چه نخواهد، عالم نمی شوند.

به عبارت دیگر، چنان که خداوند در کلام مجیدش فرموده است: «وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ» (۱). پروردگار مَنان هر چه بخواهد به اولیای خود تعلیم می فرماید.

نیز، آنچه او خواسته و لطف و تفضّل فرموده در عقول ما متناهی نیست؛ که خود در قرآن فرموده: «وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (۲).

در کتاب شریف کافی، به سند صحیح از معمر بن خلاد نقل گردیده است: «مردی از حضرت رضا علیه السلام سؤال کرد: شما غیب را می دانید؟ امام در مقام جواب از جدّش، حضرت باقر علیه السلام، نقل فرمود: به ما افاضه و لطف می شود، پس می دانیم؛ و اگر گرفته شود، ما نمی دانیم. پس فرمود: این سرّ پروردگار است که جبرئیل به محمد صلی الله علیه و آله و آن حضرت نیز به هر کس خدا خواسته داده است.»

۱- بقره: ۲۵۵

۲- نساء: ۱۱۳

ص: ۱۳۰

توجیه روایات نفی کننده ی علم غیب

واما روایتی که به سند مجهول نقل گردیده است که فرموده اند: «عجب است از جماعتی که گمان می کنند ما غیب را می دانیم، در حالی که غیب را مگر پروردگار نمی داند. من قصد کرده بودم که کنیز خود را بزنم؛ فرار کرد و ندانستم در کدام خانه است...»؛

این روایت، به فرمایش علامه ی مجلسی و دیگران نمی تواند در مقابل آیات قرآنی و روایات متواتر استقامت نماید و باید تأویل شود.

پس باید گفت: ممکن است که مراد علم به قیامت باشد که کسی غیر خدا آن را نمی داند چنان که کلام صریح امیر المؤمنین علیه السلام در این باره خواهد آمد که علم غیب علم قیامت است و احدی جز پروردگار آن را نمی داند،

یا مراد علم ذاتی باشد که علم ذاتی مخصوص پروردگار است و فقط آن ذات مقدس عین علم و قدرت است؛ علم دیگران ذاتی نبوده از لطف و احسان و تعلیم پروردگار است،

یا آن که این سخن را از جهت تقیّه و برای منع از غلو و رفع توهم مقام ربوبیت در نشستی با مخالفان یا ضعفای شیعه فرموده و می خواسته بفهماند که ما بنده ایم و به ذات خود چیزی نداریم؛ همه از جانب خداست.

نیز، آن که فرمود: «ندانستم در کدام خانه است»؛ ممکن است برای آن باشد که امام علیه السلام در کلام خود توریه کرده تا مردمان ضعیف او را پروردگار عالم ندانند، یا آن که اصلاً آن حضرت نخواست که جای آن کنیز را بداند، یا آن که مراد آن باشد که ایشان از راه اسباب ظاهری و عادی که علم مردم از آن ها حاصل می شود ندانسته و سرانجام آن که تقیه کرده باشد تا این مطلب به گوش دشمن برسد.

نظیر آن که منصور دوانیقی از ایشان سؤال کرد: می گویند تو علم غیب داری؟ حضرت فرمود: «لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ»: غیب را نمی داند مگر خداوند؛ و مقصود ایشان آن بوده است که کسی از پیش خود و به ذات

ص: ۱۳۱

خود غیب را نمی داند مگر خدا که عین علم و قدرت است، همیشه عالم بوده و خواهد بود و علم او هم ذاتی است، هم قدیم و ازلی؛ و مخلوق حادث، هر چه دارد، از جانب پروردگار است.

مؤید این فرضیه هم که امام، در هنگام بیان این حدیث، در مقام تقیه از دشمن یا ضعفاى شیعه بوده آن است که گویا جمعیت زیادی در مجلس بیرونی حضرت بودند. ناگهان، امام از اندرون تشریف آورده، بدون مقدمه و سؤال، نشست و این کلام را فرمود.

آن گاه، چون مجلس عمومی تمام شد و ایشان به منزل شخصی وارد شد، سدید و ابو بصیر در خلوت خدمت حضرت رسیدند. حضرت، در مقام اثبات علم و کمال خود، بیاناتی فرمودند که خلاصه ی آن این است: نسبت علم آصف که یک حرف اسم اعظم را می دانست و به یک چشم برهم زدن تخت بلقیس را در مقابل حضرت سلیمان حاضر کرد به علم آل محمد نسبت قطره به دریای اخضر است.

شاهد دیگر بر صحت احتمالاتی که گفتیم روایت عمّار سبابی است که از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: امام غیب را می داند؟ فرمود: «نه؛ لکن هر وقت بخواهد چیزی بداند، خداوند به او اعلام می فرماید».

در واقع، امام می خواهد بفرماید که علم مازاتی نیست، بلکه داده ی خداوند و احسان اوست.

هم چنین، شاهد دیگر روایت ابو مغیره است که می گوید: من و یحیی بن عبدالله بن حسن نزد ابوالحسن یعنی، موسی بن جعفر علیه السلام بودیم. یحیی عرض کرد: فدایت شوم! مردم گمان می کنند که شما غیب را می دانید. فرمود: «سبحان الله! دست خود را بر سر من بگذار [و ببین] که موی های سر و بدنم به حرکت درآمده است»! پس فرمود: «لَا وَاللَّهِ مَا هِيَ إِلَّا وَرَائَهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ یعنی، به خداوند سوگند که نه؛ آن مگر آنچه از پیغمبر به ما ارث رسیده نیست.

پس این روایت علم غیبی را که از ناحیه ی وراثت پیغمبر باشد اثبات و غیر آن را، که ذاتی خود ایشان باشد، نفی می کند؛ چون علم ذاتی

ص: ۱۳۲

مخصوص پروردگار است.

اگر فرض کنند کس دیگری به ذات خود و بدون تعلیم پروردگار عالم است، شرک خواهد بود؛ و خداوند از شریک منزّه است. از این جهت است که حضرت فرمود: «سبحان الله: منزّه است خداوند» و موهای بدن حضرت حرکت کرد؛ چون او را شریک علم پروردگار قرار دادند، مانند خداوند که به ذات خود عالم است. آنان خیال باطل کردند که امام به ذات خود و بدون تعلیم از ناحیه ی پروردگار و رسول اکرم صلی الله علیه و آله عالم است؛ و این خیال شرک است. هیچ مخلوقی در هیچ یک از جهات از خالق مستغنی نیست و مستقل نخواهد بود؛ بلکه، تمام کمالات و از جمله، علم مخلوق افاضه ای از جانب خالق است.

به همین بیان، مفهوم کلام امیر مؤمنان علیه السلام در آن روایت نهج البلاغه معلوم می شود که چون حضرت از قضایای آینده خبر داد و شخصی گفت علم غیب است، آن حضرت فرمود: «لَيْسَ هُوَ بِعِلْمِ غَيْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ وَإِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ»^(۱)؛ یعنی، اخبار من علم غیب نیست، تعلّم و یاد گرفتن از صاحب علم است؛ و علم غیب علم قیامت است... .

از این کلام، به خوبی ظاهر می شود که آنچه حضرت انکار فرموده دو چیز است: یکی، علم قیامت است که غیر خدا هیچ کس نمی داند؛ و دیگری، علم بدون تعلّم از صاحب علم است یعنی، علم ذاتی ای که آن را از کسی یاد نگرفته باشند که این را نیز انکار کرده اند.

اما علمی که اثبات شده علمی است که از صاحب علم پروردگار و رسولش صلی الله علیه و آله یاد گرفته شده و همین علم است که آیات قرآنی و روایات متواتر چنان که گذشت دلیل اثبات آن است.

توجیه آیات نفی کننده ی علم غیب

اما آیه ی شریفه ی «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِ اتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ»^(۲)؛ یعنی، من به شما نمی گویم

۱- نسخه ی دکتر شهیدی: ص ۱۲۷، خ ۱۲۸

۲- أنعام: ۵۰

ص: ۱۳۳

که خزاین پروردگار نزد من است، غیب را نیز نمی دانم و نمی گویم که من پادشاهم؛ من مگر از آنچه به سویم وحی می شود تبعیت نمی کنم. ممکن است جمله ی «غیب را نمی دانم» تمه ی کلام سابق باشد؛ یعنی، چنان که نمی گویم خزاین خداوند نزد من است، این را نیز نمی گویم که من غیب نمی دانم،

یا آن که مراد آن باشد که من علم غیبی را که مختصّ خداست مثل وقت قیامت نمی دانم و هرچه می دانم از پیش خودم

نیست؛ بلکه، همه از وحی و تعلیم پروردگار عالمیان است.

هم چنین، آیه ی شریفه ی «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»^(۱): مفاتیح غیب نزد خداست و آن را مگر وی نمی داند؛

این آیه به این معناست که مفاتیح غیب نزد خداست و فقط وی آن را به ذات پاک خود می داند و هیچ کس دیگر آن را مثل دانستن خدا یعنی، به ذات خود نمی داند؛ مگر به تعلیم پروردگار که آنچه بخواهد افاضه می فرماید.

نیز، آیه ی شریفه ی «إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ»^(۲): غیب فقط برای خداوند است؛ و آیه ی «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^(۳): غیب آسمان و زمین برای خداست، که اثبات می کند غیب برای خداست؛

دو معنی در این کلام ممکن است: یکی آن که، علم غیب برای خداست؛ دوم آن که، کاینات غیب یعنی، تمام آنچه پنهان است ملک خداست، مثل آن که فرموده: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^(۴): ملک آسمان ها و زمین برای خداست.

اگر معنای اول باشد، باید گفت مراد این است که کسی غیر خدا غیب را نداند مگر آن که خداوند متعال به او تعلیم فرماید.

اما آیه ی شریفه ی «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَ

۱- أنعام: ۵۹

۲- یونس: ۲۰

۳- هود: ۱۲۳

۴- جاثیه: ۲۷

ص: ۱۳۴

ما يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ»^(۱): بگو هیچ یک از کسانی که در آسمان ها و زمین هستند غیب را نمی دانند مگر پروردگار؛ و ایشان نمی فهمند که در چه وقت مبعوث و زنده می شوند.

در این آیه، مراد از «غیب» قیامت است و آخر آیه نیز توضیح و تأکید آن است، یا مراد آن است که کسی از پیش خود و به ذات خود عالم به غیب نیست مگر آن کس که خداوند به او تعلیم فرماید.

باری، نمی شود که قلب انسان سالم باشد و به آیات مزبور ایمان آورده به این آیه ی شریفه کافر شود: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مَنْ رُسُلِهِ مِنْ نِشَاءٍ»^(۲): خدا شما را بر غیب آگاه نمی سازد و لکن از جمله ی رسولان خویش، هر کس را که بخواهد، برای این مقام بر می گزیند و اختیار می فرماید؛

نیز، به آیه ی شریفه ی دیگری مانند این ایمان نیاورد: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ»^(۳): خداوند عالم غیب است؛ وی احدی را بر غیب خود آگاه نسازد مگر کسی که او را برای این مقام ارجمند بپسندد.

باید به تمام قرآن ایمان آورد، به قرآن و عترت متمسک شد و در تفسیر آیات به عترت مراجعه کرد؛ یعنی، به بیان کسی که علم کتاب نزد اوست.

پس باید از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده کرد علم غیبی که آن را در آیات و روایات مزبور نفی کرده اند یکی علم به هنگام قیامت است و دوم علم ذاتی که بدون تعلّم و یاد گرفتن از صاحب علم یعنی، خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد؛ این دو منتفی است.

اما علمی که از جانب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و به تعلیم آنان باشد و از جانب خدا افاضه شود هیچ نفی نشده و نخواهد شد.

در بحار، باب تزویج امام جواد علیه السلام به اُمّ الفضل و در ضمن حدیثی،

۱- نمل: ۶۵

۲- آل عمران: ۱۷۹

۳- جنّ: ۲۶ و ۲۷

ص: ۱۳۵

مذکور است که خواهر مأمون به امام علیه السلام عرض کرد: شما غیب را می دانید؟ فرمود: «نه؛ ولیکن به تعلیم پروردگار می دانم».

پس این روایت علم ذاتی را نفی و علم غیبی را که از تعلیم و عنایت پروردگار است اثبات می کند؛ و این مطلب از آنچه گذشت ظاهر شد.

آیه ی دیگری که محلّ بحث است این آیه ی شریفه است: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (۱): خداوند است که علم ساعت نزد اوست یعنی، وقت قیامت، باران نازل می کند و آنچه در رحم هاست می داند؛ و کسی نمی داند که فردا چه می کند و به کدامین زمین می میرد؛ خداوند دانا و [از همه چیز] با خبر است.

دو جمله ی اول که واضح است و مورد کلام نیست.

اما جمله ی سوم: «يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ»: آنچه در رحم هاست می داند؛ آشکاراست که اثبات علم برای پروردگار نفی نمی کند که دیگران به تعلیم پروردگار به دانایی برسند.

جمله ی چهارم و این گزاره نیز که، «کسی نمی داند فردا چه می کند»؛ یعنی، کسی از پیش خود و به ذات خویش نمی داند که فردا چه می شود.

هم چنین، مراد جمله ی پنجم آن است که انسان به طبع خود و به ذات خویش نمی داند که در کجا می میرد؛ مگر آن که خداوند آنچه بخواهد به او یاد بدهد و به تعلیم پروردگار بداند که فردا چه می شود و در کجا خواهد مرد.

مراد از نفس نیز در این آیه طبع انسان است؛ همان نفسی که خداوند در قرآن آن را به نفس لَوَامِه و اَمَارَه ی بالسوء توصیف فرموده، نه نفوس قدسی ملکوتی که مورد عنایات و الطاف بزرگ پروردگارند.

بنابراین، تفسیر آیه ی شریفه ی «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» (۲): بگو من

۱- لقمان: ۳۴

۲- أعراف: ۱۸۸

ص: ۱۳۶

مالک نفع و ضرری برای خودم نیستم مگر آنچه خداوند به من تملیک فرماید، نیز این است که چیزی در اختیار من نباشد مگر آنچه خداوند در اختیار من گذارد؛ مثل آیه ی شریفه ی «لَا عَلِمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» (۱): ما علمی و دانشی نداریم مگر آنچه خداوند به ما تعلیم فرماید، که این آیه نیز مخالف سایر آیات و روایات نیست و ممکن است نظر به افراد رعیت باشد، نه به شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله .

نیز، ممکن است بگوییم چنان که خداوند در اول آیه آنچه خود خواسته و به تملیک پیامبر در آورده استثنا فرموده است، در ذیل آیه هم استثنایی محذوف باشد چنان که شیخ طبرسی در تفسیر فرموده است.

به عبارت دیگر، با توجه به استثنایی که در ذیل محذوف گردیده، می توان گفت که ترجمه ی صحیح آیه چنین است: من مالک نفع و ضرری نیستم، مگر آنچه خدا بخواهد؛ و من عالم به غیب نیستم، مگر آنچه خداوند متعال بخواهد و به من تعلیم فرماید.

نکته ی آخر این که چون آیه ی قبل از این آیه سؤال از علم به وقت قیامت است که جواب داده شده علم آن نزد پروردگار است، این آیه را بعضی از مفسران چنین معنا کرده اند: اگر من آن غیب یعنی، وقت قیامت را می دانستم، خیر را زیاد می کردم؛ یعنی، همه چیز را می دانستم و هیچ شری به من نمی رسید.

۱- بقره: ۳۲

ص: ۱۳۷

فصل یازدهم: شرح توانایی ائمه ی هدا علیهم السلام

عبدالصمد بن بشیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «اسم اعظم پروردگار ۷۳ حرف است. نزد آصف وصی حضرت سلیمان، یک حرف بود که به وسیله ی آن زمین را شکافت و تخت بلقیس را از مسافتی نزدیک به راه دو ماه (۱) به یک چشم برهم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد. سپس، فوری و زودتر از چشم برهم زدن، زمین مثل اول شد».

آن گاه، حضرت فرمود: «نزد ما تمام ۷۲ حرف موجود است و یک حرف نیز نزد پروردگار مخزون و مکنون است که کسی آن را نمی داند» (۲).

نیز، شیخ مفید از سلمان فارسی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «ای سلمان! محمد صلی الله علیه و آله افضل است یا سلیمان؟» عرض کرد: محمد افضل است. فرمود: «ای سلمان! چگونه می شود که آصف تخت بلقیس را از فارس به یک چشم برهم زدن نزد سلیمان حاضر نماید با آن که بعضی از علم کتاب را داشت و من، که همه ی علم کتاب را می دانم،

۱- چنان که علامه ی مجلسی فرموده است.

۲- بصائر: جزء ۴ باب ۱۳ به سند معتبر، بلکه صحیح و مثل این، در همان باب، به دو سند دیگر از امام باقر علیه السلام؛ کافی، باب این که اسم اعظم به ائمه ی هُدا علیهم السلام داده شده منقول به سند دیگر و همان باب و همین مفاد، به نقل از علی بن محمد نوفلی، از قول امام هادی علیه السلام.

ص: ۱۳۸

نتوانم چندین برابر کار او را انجام دهم؟ بلی، می توانم».

نیز، از امام صادق علیه السلام نقل گردیده است که فرمود: «عیسی ابن مریم ۲ حرف اسم اعظم را می دانست و عملیات او با همان ۲ حرف بود. نیز، با موسی ۴ حرف، با ابراهیم خلیل ۶ حرف، با آدم ۲۵ حرف و با نوح ۸ حرف بود که تمام آن ها برای رسول الله صلی الله علیه و آله جمع شده و فقط یک حرف از حضرتش مخفی است» (۱).

از این روایات، چنین بر می آید که ائمه ی هُدا علیهم السلام بر ارائه ی تمام معجزات پیغمبران توانايند: می توانند به اذن پروردگار مردگان را زنده کنند، کورویس مادر زاد را علاج فرمایند و هرچه را از هر جای دنیا بخواهند بردارند؛

مثلاً، این که امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه دست مبارک خویش را دراز فرماید و از کوهی در شام برف حاضر نماید، یا معاویه را از تخت به زمین اندازد و موی ریش او را بکند.

نیز، می توانند مانند حضرت عیسی از گِل مجسمه ای به صورت پرنده بسازند و در آن بدمند تا به اذن پروردگار زنده شود و بپرد، چنان که امام هادی علیه السلام کور مادرزاد را خوب کرد و مجسمه ای از گِل به صورت پرنده ساخت که چون در آن دمید، پرواز کرد.

نیز، چند روایت از امام صادق علیه السلام در این باره نقل شده و مفاد آن ها این است که دنیا پیش امام به نصف گردو می ماند و هیچ چیز دنیا از او مخفی نیست، از اطراف دنیا هر چه بخواهد بر می دارد.^۲

۱- این روایت در بصائر: جزء ۴، باب ۱۳، به سند صحیح از عبدالصمد بن بشیر و به سند معتبر بلکه صحیح دیگر از عبدالصمد نقل گردیده است. نیز، در کافی، به سند دیگری از امام صادق علیه السلام همین معنی نقل شده، لکن با اختلاف جزئی در عدد حروفی از اسم اعظم که با ابراهیم و نوح بوده است. در بصائر هم ۹ روایت به مضمون این روایات نقل گردیده است که در یکی از آن روایات آمده: عیسی با همان ۲ حرف مردگان را زنده و کور و پیس مادرزاد را علاج می کرد. سایر مدارک این روایات را نیز در مستدرک سفینه ج ۱: لغت «اصف»، ج ۲: لغت «حرف» شرح داده ام.

ص: ۱۳۹

اگر حضرت عیسی ابن مریم به وسیله ی ۲ حرف از اسم اعظم در میان گهواره تکلم کرد، امام حسین علیه السلام در میان رحم مادرش با وی تکلم فرمود و از شهادت خود خبر داد، مانند مادرش حضرت زهرا علیها السلام که انیس مادرش خدیجه بود و با او تکلم می فرمود؛

و مانند ولّی عصر صلوات الله علیه و علی آباءه که در قرائت آیات سوره ی قدر هماهنگ عمه اش حکیمه شد؛

و مانند امیرالمؤمنین علیه السلام که چون متولد شد، بر پدر و مادر سلام کرد؛ و چون چشم مبارکش بر رسول الله صلی الله علیه و آله افتاد، خندید و به خواندن قرآنی شروع فرمود که هنوز بر پیغمبر نازل نشده بود «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ...».

سایر امامان نیز در وقت تولد سجده می کردند و به وحدانیت و رسالت شهادت می دادند.

امام کاظم علیه السلام در میان گهواره جواب سلام یعقوب را داد و به او فرمود: اسم بچه ی خود را، که روز گذشته «حمیرا» نهاده ای، تغییر ده که این اسم را خداوند دوست ندارد.^(۱)

حضرت کاظم علیه السلام در مجلس هارون، حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأمون و حضرت هادی علیه السلام در مجلس متوکل به تصویر شیری که در پرده بود امر فرمودند؛ شیر درنده ای شد، دشمن خدا و پیغمبر را خورد و تمام کرد و باز به امر امام به صورت اول برگشت.^(۲)

هم چنین، کلید به اراده ی امام علیه السلام به شیر درنده مبدل شد و چون حضرت به راوی فرمود: «بگیر و نترس» و راوی آن را گرفت، به صورت اول بازگشت.^(۳)

اگر عیسی به آن ۲ حرف اسم اعظم از غیب اخبار می فرمود، چنان که

۱- این روایات را شیخ مفید در کتاب اختصاص: ص ۱۱۷ نقل فرموده که در دو روایت آن مسطور است این حدیث بر امام

هشتم، حضرت رضا علیه السلام، عرضه داشته شد؛ فرمود: «والله، حق است». نیز، در بحار: ج ۱ باب فضل کتابه الحدیث دو روایت به این معنی از کتاب بصائر نقل گردیده و در خود بصائر: جزء ۸، باب ۱۴ هم این روایات را نقل فرموده اند.

۲- در اخبار غیبی امام کاظم علیه السلام از همین کتاب گذشت.

۳- در مستدرک سفینه، لغت «اسد»، نشانی مدارک معتبر این ها ذکر شده است.

ص: ۱۴۰

به تصریح قرآن آل عمران: ۴۹ به مردم خبر می داد که در خانه های خود چه خورده و چه ذخیره کرده اند، پیغمبر و امامان علیهم السلام به همه چیز خبر می دادند.

نیز، اگر عیسی ابن مریم به ۲ حرف اسم اعظم مرده را زنده می کرد، پیغمبر ما صلی الله علیه و آله هم در موارد بسیاری مردگان را زنده کرده و با آنان تکلم فرموده است که علامه ی مجلسی اخبار بسیاری از آن را جمع فرموده و در باب علیحده ای ذکر کرده است (۱).

هم چنین، امیرالمؤمنین علیه السلام، که وارث جمیع علوم پیغمبر است، نیز در موارد بسیار مردگان را زنده کرده است.

از آن جمله، میثم تمار نقل می کند: «روزی با جمعی از اصحاب در خدمت مولی الموحّدين و امام المتّقين، امیرالمؤمنین علیه السلام، در مسجد جامع کوفه بودیم و آن امام همام نیز مانند ماه تمام در میانه نشسته بود که مردی با عمامه ای زرد و شمشیری در حمایل بدون سلام و کلام زانو به زمین گذاشت. گردن ها از اطراف به سوی او کشیده و چشم ها به سوی او باز شده بود که چه خواهد گفت و شنید، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام سر به سوی او بلند نفرموده بود.

چون مردم آرام گشتند، زبان او چون شمشیر بُران گویا شده گفت: کدام یک از شما برگزیده ی پروردگار در علم، کمال، شجاعت و بَراعت (۲) است؟ کدام یک مولود در حرم، عالی مرتبه در شیم (۳) و موصوف به کرم است...؟

پس امیرالمؤمنین علیه السلام سر برداشت و فرمود: چه شده تو را، ای ابو سعد بن فضل بن ربیع؟ هرچه خواهی، سؤال کن که من مخزن علم نبوت و رسالتم. وی عرض کرد: به ما خبر رسیده است که تو وصی رسول الله، خلیفه ی آن حضرت و حلال مشکلاتی. من از جانب ۶۰،۰۰۰ جمعیت

۱- بحار: ج ۱۰/۳۰۴، ج ۱۷/۲۶۱ و ۳۳۳، ج ۱۸/۱ و ۶ و ۷ و ۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۱۶، ج ۳۷/۵۴۵۶؛ و شرح آن در مستدرک سفینه البحار، لغت «اوب» و «حیی».

۲- بَراعت: برتری

۳- شیم: جمع «شیمه»، به معنای خُلق و خوی.

ص: ۱۴۱

آمده و مرده ای را آورده ام که در سبب مرگ او اختلاف دارند. اگر او را زنده کردی، حَقانیت تو بر ما ثابت می شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای میثم! بر مرکب سوار شو و در اطراف و شوارع کوفه مردم را دعوت کن که هرکس می خواهد آثار علم نبوت و امامت را مشاهده کند، به سوی صحرای نجف بیرون شود. جمعیت بسیاری جمع شدند. حضرت فرمود: ای میثم! عرب را با آن مرده حاضر کن. چنین کردند. فرمود: ای مردم! ببینید و برای دیگران نقل کنید.

پس تابوت را خدمت حضرت باز کردند میت را بیرون آوردند و عرض کردند: ۴۱ روز است که از دنیا رفته. اول شب، سالم بود و صبح گاه او را در فراش خود کشته یافته ۵۰ نفر را به قتل متهم کردند.

امام فرمود: عمویش او را کشته؛ و سبب قتل را نیز بیان فرمود. عرض کردند: او را زنده فرمایید تا خودش بگوید و فتنه و قتال از میان برداشته شود.

پس امیرالمؤمنین علیه السلام قیام کرد، حمد و ثنای الهی را به جای آورد، بر پیغمبر صلوات فرستاد و فرمود: ای اهل کوفه! گاو بنی اسرائیل (۱) نزد پروردگار از من بهتر و عزیزتر نیست؛ و منم برادر پیغمبر. پس پای مبارک بر آن کشته زد و فرمود: ای کشته! به اذن پروردگار، برخیز.

میثم گوید که، آن کشته زنده گشت و عرض کرد: لَبیک، لَبیک، ای حجت پروردگار! حضرت فرمود: ای کشته! که تو را کشته است؟ عرض کرد: عمویم، حارث بن غسان. امام فرمود. نزد قبیله برو و قصه را به آنان شرح ده. او عرض کرد: می ترسم دو مرتبه مرا بکشند. واللّه، از تو جدا نخواهم شد تا آن که اجل من رسد. پس در خدمت امیر علیه السلام ماند و در جنگ صَفّین شهید شد (۲).

۱- اشاره ی حضرت به قصه ی مقتول بنی اسرائیل است که در سوره ی بقره آیات ۶۷ ۷۳ آمده، با این مضمون که به امر حضرت موسی گاوی را کشتند و عضوی از آن گاو را به آن کشته زدند؛ زنده شد.

۲- بحار: ج ۴۰ / ۲۷۵ مشروحاً، به نقل از کتاب روضه در فضائل و کتاب فضائل فقیه و ثقه ی جلیل، شاذان بن جبرئیل. نیز، قصه ی احیای امیرالمؤمنین علیه السلام مرده ای را که دفن شده بود در بحار: ج ۳۵ / ۳۱۴ مذکور است. هم چنین، علامه ی مجلسی موارد بسیاری از آن را در بحار: ج ۴۱ / ۱۹۱، نیز ج ۲۷ / ۲۹، باب آن که امامان علیهم السلام بر احیای مردگان و خوب کردن کور و پیس مادرزاد و جمیع معجزات پیغمبران توانایند، نقل فرموده است. بجز این ها نیز قصه ی احیای سیدالشهداء علیه السلام زن مؤمنه ای را که وصیت نکرده بود در بحار: ج ۴۴ / ۱۸۰، احیای امام سجاد علیه السلام زن بلخی را: ج ۴۶ / ۴۷، احیای حضرت باقر علیه السلام چارپای مرده ای را: ج ۴۶ / ۲۶۰، احیای حضرت صادق علیه السلام زنی را که فوت کرده بود: ج ۴۷ / ۸۰، احیای حضرت صادق و کاظم علیهما السلام گاو مرده ای را: ج ۴۷ / ۱۱۵، ج ۴۸ / ۵۵، و سایر موارد احیای امام صادق علیه السلام: ج ۴۷ / ۷۷، احیای امام کاظم علیه السلام چارپای میتی را: ج ۴۸ / ۷۱ و نظیر آن از امام هادی علیه السلام: ج ۵۰ / ۱۸۵ موجود است. سایر موارد احیای پیغمبران و ائمه ی هُدا علیهم السلام را نیز این جانب در مستدرک سفینه، لغت «حیی»، ذکر کرده ام.

حقیر گوید: شاید فرمایش حضرت که فرمود: «گاو بنی اسرائیل از من بهتر و عزیزتر نیست»، برای این باشد که از ضعفای شیعه رفع استبعاد شود و بگویند: وقتی به تصریح قرآن و بیان عترت، دُم گاو بنی اسرائیل را به آن گشته می‌زنند و او زنده می‌شود، قطعاً اعضای بدن امام علیه السلام کمتر از آن نیست؛ و همین تشبیه مکرراً، در وقت احیای مردگان، از امامان صادر شده است.

هم چنین، باید دانست که امر حضرت به تصویر شیر در پرده و زنده شدن آن و دریدن دشمن و یک ذره از او باقی نگذاشتن و بازگردانیدن آن به صورت اول از زنده کردن حیوان مرده به مراتب مهم تر است.

اما آخرین روایت در این باره آن که سید ابن طاووس، در کتاب نجوم، از مفید شامی نقل کرده که خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: گفتار در عجایب کردار شما زیاد است. اگر مایلید، چیزی به من ارائه فرمایید. حضرت فرمود: «چه می‌خواهی؟» عرض کرد: این که پدر و مادر مرا زنده کنید. فرمود: «به خانه برگرد که من هر دو را زنده کردم».

راوی گوید: برگشتم و هر دو را زنده دیدم. ده روز زنده ماندند و بعد از دنیا رفتند.

ص: ۱۴۳

خلاصه ی کلام این که خداوند تبارک و تعالی به پیغمبر و امامان صلوات الله علیهم، به فضل و کرم خود، قدرت و توانایی داده که به تحقق تمام آنچه بخواهند توانا باشند و هیچ چیز بر آنان مخفی نباشد.

عمل امام علیه السلام به مقتضای قدرت بشری

اگر کسی گوید: پیغمبر و امام صلوات الله علیهم، با این قدرت و توانایی، چرا مظلوم واقع شدند؟

در جواب، می‌گوییم: وجوب دفع ظلم و سایر واجبات و باقی احکام، که بر تمام مسلمین و پیشوایان مؤمنین واجب است، به قدرت عادی بشری مشروط است؛ یعنی، همان قدرتی که شرط تکلیف افراد رعیت است شرط تکلیف پیغمبر و ائمه ی هُدا علیهم السلام نیز می‌باشد.

در واقع، تکالیفی که پیغمبر و ائمه ی هُدا صلوات الله علیهم با افراد رعیت به طور مشترک دارند به قدرت عادی بشری مشروط است که از اسباب ظاهری حاصل می‌شود. اگر قدرت عادی بشری بر انجام برخی از واجبات در میان نباشد، آن واجب ساقط است.

امام نیز در تکالیف مشترک با افراد رعیت چنین است و اگر قدرت عادی بشری نداشت، تکلیف از او ساقط می‌شود.

مثلاً، وجوب مباشرت در وضو و غسل مشروط به قدرت عادی بشری است که اگر نبود، وجوب مباشرت ساقط است؛ و جایز می‌شود که کس دیگر اعضای وضوی آدمی را بشوید و بدن او را غسل دهد. از این جهت است که وقتی امام عسکری علیه السلام مسموم شد و دگرگونی حال حضرت طوری بود که نتوانست وضو بگیرد، حضرت ولّی عصر علیه السلام تشریف

آوردند و اعضای وضوی پدر بزرگوارشان را شستند(۱).

هم چنین، هنگامی که امام صادق علیه السلام مریض بود، غلامان مباشر غسل حضرت شدند(۲).

مثال دیگر این است که کشتن کسی که ربا را حلال می داند مشروط به

۱- انوار البهیة: ص ۱۶۶ به نقل از شیخ.

۲- وسائل: ابواب وضو باب ۴۸.

ص: ۱۴۴

قدرت است و قدرت امامت شرط تکلیف نیست. از این جهت است که امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر خداوند به من تمکن و قدرت می داد، گردن او را می زدم»(۱).

نیز، از این جهت است که بعد از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، چون امیرالمؤمنین علیه السلام یار و یاور نداشت و اجتماعی به نفع او واقع نشد، آن حضرت مظلوم واقع گردید و نتوانست به قدرت عادی بشری، ناشی از اسباب ظاهری، ظلم را از خود رفع و دفع کند.

ائمه نیز از این روی تقیه می کردند که به قدرت عادی بشری نمی توانستند ظلم را از خود و خویشان و دوستانشان دفع کنند؛ لذا، چندان صبر می فرمودند که گاهی اشک مظلومیتشان نیز روان می گشت.

عمل امام علیه السلام بر اساس علم بشری

هم چنین است کلام در علم پیغمبر و ائمه ی هُیْدَا صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ که عمل به علم مخصوص مقام رسالت و امامت در زندگی روزمره از تکالیف نیست و آنان مأمور نبودند که به علم واقعی و حقیقی با مردم معاشرت کنند.

از این روی، پیغمبر صلی الله علیه و آله با همه ی اصحاب راستین و منافقین با علم عادی بشری رفتار می کردند، نه با علم و قدرت مقام منبع رسالت. اگر کسی امری را اظهار می کرد، حضرت در ظاهر قبول می فرمود.

گاهی نیز می شد که کس دیگری می آمد و خلاف آن را می گفت؛ ایشان باز قبول می فرمود، تا آن که منافقان گفتند: «هُوَ أَذُنٌ»؛ یعنی، پیغمبر گوش شنوای دیگران است؛ هر چه بگویند، قبول می کند. آیه نازل شد: «وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلْ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ»(۲).

۱- همان: ابواب ربا باب ۲؛ و امام صادق علیه السلام در جای دیگر هم فرموده است: «دست هایی را بوسیدم که اگر قدرت داشتم، قطع می کردم».

۲- یعنی، می گویند که او شخص ساده و زودباوری است؛ بگو این زودباور برای شما بهتر است که هم به خدا ایمان دارد،

برای نمونه، پیغمبر صلی الله علیه و آله ولید بن عقبه را فرستاد که از قبیله ی بنی المصطلق زکات بگیرد. چون بین او و آنان سابقه ی خوبی نبود، هنگامی که آنان به استقبال او آمدند، ولید خیال کرد که به قصد مقاتله می آیند. خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله برگشت و عرض کرد: یا رسول الله! آنان مرتد شدند و منع زکات کردند. پیغمبر نیز قصد کرد با آنان بجنگد که این آیه نازل شد: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنِیَأٍ فَتَبَيَّنُوا...» (۱).

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مأمور نبود که مطابق با علم و قدرت امامت با مردم رفتار کند؛ و از این جهت، برای دشمنان لشکر می کشید و قدرت امامت را اعمال نمی کرد. اگر هم منکر و ظلمی در بین افراد رعیت حضرت واقع می شد و ایشان به علم امامت آن را می فهمید، مأمور نبود که بدون دریافت شکایت از دیگران به آن ترتیب اثر بدهد. فقط وقتی اخبار شکایات می رسید، از افعال خاطیان ابراز ناراحتی و اظهار تبری و به عزل ظالم امر می کرد؛ و تا نامه ی شکایت نمی رسید، هیچ اظهار ناراحتی نمی کرد گویا خبر ندارد؛ چون علم امامت در این موارد موجب تکلیف نیست.

بر همین اساس، منظور کلام امیرالمؤمنین علیه السلام واضح می شود که فرمود: «مَا أَبَالِي أَبْوَلُ أَصَابِنِي أَوْ مَاءٌ إِذَا لَمْ أَعْلَمْ» (۲)؛

یعنی، وقتی که رطوبتی به بدن من رسید و ندانستم که بول است یا آب، باک ندارم هرچند که در واقع بول باشد، وقتی که ندانم، باکی نیست.

این برای خاطر آن است که وجوب اجتناب از بول مشروط است به آن که انسان از وجود آن با خبر شود؛ و اگر نشود، حکمی برای او ثابت نیست. پس، همین علم عادی بشری مورد تکلیف امام است که اگر نباشد، تکلیف و حرجی نیز بر عهده ی امام نخواهد بود هرچند که اگر ایشان در موردی فرموده اند: «نمی دانیم»، مراد یا نفی علم عادی به

۱- یعنی، هنگامی که فاسقی خبری برای شما آورد، درباره ی درستی آن تحقیق کنید تفسیر صافی: حُجرات / ۶.

۲- تهذیب: ص ۷۲

چیزی بوده، یا نخواسته اند که آن را بدانند.

نمونه ی دیگر این که سید مظلومان، امام حسین علیه السلام، به علم امامت شهادت مسلم بن عقیل را می دانست؛ ولی چون علم امامت مورد تکلیف نیست، حضرت هیچ اظهار ناراحتی نکرد تا آن که بین راه عراق آن عرب رسید و خبر شهادت مسلم و هانی را داد. آن گاه بود که حضرت اظهار ناراحتی و گریه کرد و بایتیمان مسلم مهربانی فرمود.

هم چنین، زراره از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «خورشید گرفته بود و من در حمام بودم. چون بیرون شدم،

آن را دانستم و قضای نماز را نخواندم» (۱).

در این مورد نیز پیداست چون حضرت به علم ظاهری و عادی بشری که از اسباب متعارف حاصل می شود گرفتن خورشید را ندانسته یا آن که نخواستہ بود بداند و بعد از بیرون شدن از حمام به علم عادی از آن با خبر شده بود، قضای نماز را نخواند؛ و دانستن به علم امامت نیز چنان که واضح است مورد تکلیف نبود.

خلاصه این که: علم و قدرت مخصوص مقام نبوت و رسالت و امامت شرط وجوب همه ی تکالیف نیست؛ و چنان که از احوالات پیغمبر و امامان صلوات الله علیهم و معاشرت آنان با مردم واضح است، آنان با مردم به علم و قدرت امامت رفتار نکرده اند؛ بلکه، در آن احکامی که با مردم شریک اند، در شرایط وجوب تکالیف و اجزای واجب نیز شرکت دارند. اما درباره ی تکالیف مخصوص پیغمبر و ائمه ی هُدا صلوات الله علیهم که خود از آن ها آگاه اند و چون معصوم اند، طبق دستور و وظیفه در آن موارد رفتار می کنند ما حقّ اعتراض نداریم.

پی آمدهای عمل پیغمبر و امام علیهم السلام به علم غیب خود

از این گذشته، اگر پیغمبر و ائمه ی هُدا صلوات الله علیهم به علم

۱- وسائل: ابواب نماز آیات باب ۱۰

ص: ۱۴۷

نبوت و امامت با مردم رفتار می کردند، موجب تنفر اصحاب و ایجاد اختلاف و نزاع و نفاق و عداوت بین آنان می شد و حالت اجتماع و اتفاق مبدل به افتراق و نفاق می شد.

گواه این سخن آن که، حضرت موسی بن عمران مأمور به احکام ظاهری بود و طبق موازین ظاهری رفتار می کرد و حضرت خضر مأمور حکم به باطن بود؛ و اشتراک آن دو بزرگوار در بعضی احکام منافات ندارد که هر یک احکام مخصوصی نیز داشته باشد که دیگری متحمل آن نباشد.

از این روی، حضرت موسی که به عملیات حضرت خضر احاطه ی علمی نداشت و از اسرار مصالح باطنی با خبر نبود، احکام مختصّ خضر را متحمل نگشت و نتوانست طاقت بیاورد چنان که در سوره ی کهف ذکر شده است.

حال که چنین است، دیگران که یک هزارم موسی اطلاع علمی ندارند، حالشان چگونه خواهد بود با کسانی که هزاران خضر طفل دبستان آنان اند؟ آیا اینان می توانند اسرار و مصالح عملیات کسانی را که بر جمیع عوالم امکان حجت اند بفهمند؟

و چگونه کسی که علم او نسبت به علوم کسانی که به منزله ی دریاها ی علم و معرفت اند یک هزارم قطره نیست، می تواند متوجه اسرار و مصالح اعمال و اقوال آنان بشود؟ پیداست که هرگز نمی تواند.

هم چنین، واضح است اگر خداوند کسی را به مقدرات خود و اولاد و دوستانش آگاه سازد، حق ندارد خود را به امر قضا و قدر الهی تسلیم نکند و از مقدرات فرار کند. باید چنان تسلیم باشد که فرض کند آنچه از مقدرات می داند برایش معلوم نیست و از سیر عادی خود تجاوز نکند؛ بلکه در باطن، مانند ملائکه ای که مأمور اجرای مقدرات اند، خود و دیگرانی را که تحت اختیار او هستند مهیای ورود مقدرات کند.

همین طور، پیغمبر صلی الله علیه و آله که به علم نبوت تقدیرات مؤمنان و اسامی شهدای جنگ ها را می داند و می داند که عمویش حمزه در احد شهید

ص: ۱۴۸

خواهد شد، حق ندارد از مقدرات فرار کند و مانع آمدن شهدا به پیکار شود. وی باید در جریان امور عادی خود و دیگران از حد متعارف و عادی سایر افراد بشری، که علم به مقدرات ندارند، خارج نشود.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز که پیشامد جنگ ها و شهادت اصحاب و مقدرات شیعیان خود مانند محمد بن ابی بکر و مالک اشتر و دیگران را تماماً می داند، باید علم امامت را مناط و مدار امور خود قرار ندهد و از مقدرات فرار و از اجرای امور عادی مربوط به خود و دیگران تجاوز نکند.

هم چنین، حضرت زهرا علیها السلام که مقدرات خود را می دانست، از آن فرار نکرد و مطابق مقررات عادی متعارف سیر فرمود.

حضرت مجتبی و سیدالشهداء و سایر ائمه ی هُدا علیهم السلام هم که به تمام مقدرات خود و دیگران عالم اند، در نهایت، به قضا و قدر الهی تسلیم اند. از این جهت است که در زیارت جامعه ی کبیره خطاب به آنان می گوئیم: «وَسَيَلْمُكُمْ لَهُ الْقَضَاءُ»؛ یعنی، شما برای قضا و قدر پروردگار تسلیم بودید.

پس علم و قدرت رسالت و امامت برای پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم مدار جریان امور دنیوی، اخروی و دینی آنان نبوده مورد تکلیف عامه ی مسلمانان نیز نخواهد بود. گاهی هم که آن بزرگواران برای اظهار علم و کمال خود و اتمام حجت بر دیگران از مقدرات خبر می دادند، شنوندگان که متحمل اسرار بودند از حد متعارف خارج نمی شدند و از مقدرات فرار و از سیر عادی خود و دیگران تجاوز نمی کردند.

مثلاً، میثم تمار و رشید هجری و حبيب بن مظاهر و دیگران، که به تعلیم امیرمؤمنان علیه السلام از مقدرات خود خیردار شدند، مطابق مرسوم و به طور عادی سیر می کردند و هیچ گاه از اجرای مقدرات خودداری و فرار نمی نمودند؛ چنان که این امور از کتب اخبار و تواریخ ظاهر است.

نمونه هایی از عمل امامان علیهم السلام بر اساس علم و قدرت بشری

از آنچه گذشت، معلوم شد که دلیل حرکت سید مظلومان حسین علیه السلام

به سوی کربلا با اصحاب و خواهران خود هرچند به علم امامت قضایا را از پیش می دانستند و قدرت عادی بشری بر رفع و دفع ظلم نداشتند چه بوده است. مطابق روال عادی امور، وقتی ۱۲۰۰۰ نامه نوشته حضرت را دعوت کردند و نایب ایشان مسلم نیز نامه نوشت که ۱۸۰۰۰ نفر با او بیعت کرده اند، حضرت به میزان ظاهر قبول کردند و به سوی کربلا ره سپار شدند. ولی هنگامی که وارد کربلا شدند، لشکر مخالف ایشان را محصور کردند؛ و چون با قدرت عادی بشری نتوانستند دفاع کنند، به شهادت رسیدند.

هم چنین، امام سجاد علیه السلام نیز با قدرت عادی بشری نتوانستند از خود و اهل بیت و اسیران دفع ظلم کنند؛ و قدرت امامت هم مورد تکلیف نبود.

همین طور علم امامت حضرت مجتبی علیه السلام، که از آب مسموم خوردند، مورد تکلیف نبود؛ و ایشان هم به علم عادی بشری و متعارف واقعیت دسیسه را نمی دانستند، یا آن که نخواستند آن را بدانند.

هم چنین، حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا و حضرت جواد و دیگران از ائمه علیهم السلام، که غذای مسموم خوردند، علم و قدرت امامت آنان مورد تکلیف نبوده است و قدرت عادی متعارفی نیز بر اجتناب و ترک آن نداشته اند.

در بعضی از موارد هم که عالم بودند، ایشان را به سم خوردن مجبور کرده اند، به نحوی که قدرت عادی بر ترک آن نداشتند.

خلاصه، ائمه علیهم السلام در بعضی موارد نسبت به قضایا علم عادی نداشتند، در موارد دیگری نخواستند قضایا را بدانند و مواقعی هم بوده است که قدرت عادی بر دفع ظلم نداشتند. مثلاً، مأمون حضرت رضا علیه السلام را مجبور کرد که ولایت عهدی را قبول کند و گفت: اگر قبول نکنی، تو را خواهم کُشت.

حضرت رضا علیه السلام نیز به پیشگاه الاهی عرضه داشت: «خداوندا! خودت در قرآن کریم فرمودی: «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (۱)؛ یعنی،

خود را به هلاک نیندازید؛ ولی من در قبول ولایت عهدی مجبور و مضطربم و از این جهت قبول می کنم...».

پس، اگر قدرت امامت مدار تکلیف باشد چنان که واضح است اجبار و اضطراب و خوف و تقیه معنی ندارد.

عرضه ی اعمال بندگان بر پیغمبر و ائمه علیهم السلام

از جمله ی واضحات علوم قرآن است که پیغمبر و ائمه ی هُدا صلوات الله عليهم اجمعین تمام اعمال بندگان را می بینند و بر آنان عرضه داشته می شود، چنان که خداوند می فرماید: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (۱): [ای پیغمبر!] بگو شما عمل کنید که خدا و رسول و مؤمنان اعمال شما را می بینند. در این آیه، هر چند لفظ «المؤمنون» عام است یعنی، شامل تمام مؤمنان است، مراد خاصی از آن مدنظر بوده و مقصود افرادی مخصوص اند؛ و آنان همان افرادی اند که در آیه ی ولایت این گونه معرفی شده اند: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۲): ولی یعنی، صاحب اختیار شما خداوند و رسول او و مؤمنانی اند که نماز می خوانند و در حال رکوع، زکات صدقه می دهند. این آیه نیز، که به اتفاق مفسران عامه و خاصه در شأن علی بن ابی طالب نازل شده، به لفظ عام و مراد خاص است.

هم چنین، آن مؤمنان همان افرادی اند که خداوند در این آیه وعده داده آنان را خلیفه ی خود در زمین قرار دهد و متمکن کند، چنان که بدون ترس و تقیه سلطنت کنند: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» (۳).

این آیه نیز به لفظ عام و مراد خاص است، چنان که در روایات بسیاری که در تفسیر این آیه وارد شده، فرموده اند: مراد دوازده امام اند که

۱- توبه: ۱۰۵

۲- مائده: ۵۵

۳- نور: ۵۵

ص: ۱۵۱

خداوند در رجعت آنان را به دنیا برمی گرداند تا سلطنت و خلافت و دولت بر حق خداوندی ظاهر گردد.

شایان ذکر است که حمل لفظ عام بر خاص در نظر عقل و عرف موضوعی صحیح است.

اما در نظر عقل و شرع که آشکار است و واقع شده؛ و در نظر عرف نیز به مثالی ظاهر می شود: اگر در قانون نوشته شود که جوان های ۲۱ ساله باید به خدمت نظام حاضر شوند و حاکم و والی بگوید که مراد از این عام خاص است یعنی، کسانی که کفیل یا اولاد منحصر به فرد نیستند مشمول این حکم اند حرف والی قبول است؛ برای آن که او مراد قانون را بهتر می داند.

امام باقر و امام صادق و امام رضا عليهم السلام نیز درباره ی آیه ی عرض اعمال فرموده اند که، مراد از «مؤمنان» در این آیه ی شریفه امیرالمؤمنین و سایر ائمه صلوات الله عليهم اجمعین اند.

این روایات را در کافی، باب عرض اعمال بر پیغمبر و امامان صلوات الله عليهم، نقل فرموده اند.

در همان باب، نقل شده است که، شخصی خدمت امام هشتم علیه السلام عرض کرد: برای من و خانواده ام دعا فرمایید. حضرت فرمود: «مگر من برای شما دعا نمی کنم؟ واللّه، اعمال شما در هر شب و روز بر من عرضه داشته می شود»؛ پس این

در کتاب شریف بصائر جزء ۹، باب ۶۴، ص ۴۲۴ ۴۳۱، ۳۹ روایت صحیح و معتبر نقل گردیده است که تمام اعمال خوبان و بدان، تا روز قیامت در هر روز، بر پیغمبر و امامان چه در دنیا باشند، چه به عالم آخرت منتقل شده باشند عرضه داشته می شود؛ و در آن روایات به این آیه استدلال فرموده اند و «مؤمنان» را به امامان تفسیر کرده اند(۱).

۱- نیز، دلالت می کند بر آنچه گفتیم: ۹ روایت در تفسیر عیاشی، ۱۶ روایت در تفسیر نورالثقلین، بیش از ۳۰ روایت در تفسیر برهان، ۱۰ روایت در تفسیر صافی، ۲۴ روایت در کتاب شریف وسائل آخر کتاب جهاد نفس، ۱۱ روایت در مستدرک؛ و روایات بسیار دیگری در بحار که شرح مواضع آن در سفینه و مستدرک آن، در لغت «عرض»، موجود است. «عَرَض» نیز در لغت به معنی اظهار و ارائه است، چنان که در کتاب های المنجد و مجمع و قاموس و غیره آمده است.

ص: ۱۵۲

هر چند که واضح است اگر «مؤمنان» در این آیه عام باشد یعنی، شامل تمام افراد با ایمان باشد، دروغی آشکار است؛ چون همه ی افراد با ایمان بر تمام اعمال بندگان آگاه نیستند، مگر آن که کسی بگوید: مراد نه تمام اعمال بلکه بعضی از اعمال است. این نیز غلط واضح است؛ چون هر کافر و مشرکی بعضی از اعمال دیگران را می بیند و این نشانه ی فضل و کمال نیست؛ به علاوه آن که، احتمال رؤیت فقط برخی از اعمال درباره ی خدا و رسول صحیح نیست. پس باید مراد از «مؤمنان» عام نباشد و آنان اشخاص مخصوصی باشند که به تصریح روایات متواتر می دانیم همان ائمه ی هُدا علیهم السلام هستند.

پس آشکار شد هم چنان که خداوند تمام اعمال بندگان را به ذات مقدس خود می بیند، پیغمبر و امامان صلوات الله علیهم نیز جمیع اعمال را می بینند؛ لکن، آنان از ناحیه ی پروردگار و به اظهار و ارائه ی او اعمال را می بینند و از ذات خود چنین قدرتی ندارند.

حسین بن روح، نایب خاصّ امام زمان علیه السلام که عظمت و جلال شأن او مشهور و معروف است، می گوید: «اصحاب ما در مسئله ی تفویض و غیر آن اختلاف کردند. من در ایام استقامت و سلامت دینی ابو طاهر بن بلال نزد او رفتم و قضیه ی اختلاف را بر او عرضه کردم. گفت: به من مهلت بده. من هم بر گشتم و بعد از چند روز نزد او رفتم.

وی، برای رفع مشکل، حدیثی از امام صادق علیه السلام برای من نقل کرد که آن حضرت فرموده است: «چون خداوند امری را بخواهد، آن را بر پیغمبر و امیرالمؤمنین و همه ی امامان تا امام زمان علیهم السلام عرضه می دارد و آنان را بر آن آگاه می سازد. سپس، آن امر در دنیا ظاهر می گردد و به مقام تحقق در خارج می رسد. نیز، چون ملائکه بخواهند عملی را به آسمان

ص: ۱۵۳

ببرند، اول بر آنان عرضه می دارند، سپس به آسمان می برند. در نتیجه، آنچه از جانب خدا نازل شود، اول بر آنان وارد می شود، سپس از آنان صادر گشته به سوی آسمان بالا می رود؛ و آنان یک چشم برهم زدن نیز بی نیاز از پروردگار نیستند»(۱)؛

یعنی، در همه ی آنات، محتاج به پروردگارانند و اگر فیضی از جانب خداوند به آنان نرسد، چیزی از خود ندارند.

هم چنین، امام صادق علیه السلام در زیارت جدّ بزرگوارش، امام حسین علیه السلام، فرمود: «إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَتَصْهَرُ مِنْ بَيُوتِكُمْ»؛ یعنی، اراده ی پروردگار در مقدرات امور خود بر شما نازل و وارد می شود و از خانه های شما صادر می گردد(۲).

در حدیث معراج نیز آمده است: «قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ لِرَسُولِ اللَّهِ: فَمَا نَزَلَ مِنَ اللَّهِ فَإِلَيْكُمْ وَمَا صَعِدَ إِلَى اللَّهِ فَمِنْ عِنْدِكُمْ...»(۳)؛ یعنی، ملائکه خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: آنچه از جانب خدا نازل شود به سوی شما وارد می شود؛ و آنچه به سوی پروردگار بالا رود از نزد شما صعود می کند.

ائمّه علیهم السلام شاهدان خدا بر خلق اند

خدای تعالی در قرآن مجید می فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيْطًا لِتُكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»(۴): ما شما را جماعتی وسط خوب قرار دادیم، برای آن که شما گواهان بر مردم باشید و رسول نیز بر شما شاهد باشد؛ و مراد از «أُمَّتٍ وَسِطٍ» امامان اند، چنان که صریح روایات متواتر است. آنان در دنیا شاهد تمام مردم اند و در آخرت، در محکمه ی عدل پروردگار، ادای شهادت می کنند؛ و رسول نیز بر تبلیغ آنان شاهد است.

۱- غیبت شیخ طوسی: ص ۲۵۲ در احوال حسین بن روح، سفیر کبیر امام زمان علیه السلام، نقل به سند صحیح از آن بزرگوار.

۲- این زیارت را شیخ کلینی در کتاب شریف کافی، باب زیارت قبر حسین علیه السلام به سند معتبر، شیخ طوسی در کتاب شریف تهذیب و ابن قولویه قمی در کامل الزیارات نقل فرموده اند؛ و صدوق آن را اصحّ زیارات دانسته، چنان که در مفاتیح از او نقل گردیده است.

۳- بحار: ج ۱۵/۸

۴- بقره: ۱۴۳

ص: ۱۵۴

نمی شود که مراد از «أُمَّتٍ وَسِطٍ» جمیع افراد مسلمین که اُمت پیغمبر آخرالزمان محسوب می شوند باشند؛ برای آن که کسانی که در دنیا شهادت آنان مثلاً درباره ی یک من خرما قبول نمی شود، آیا ممکن است در آخرت و در مقابل انبیا و اولیا شهادت آنان درباره ی سایر خلائق پذیرفته شود؟(۱) پس واضح است که جمیع افراد اُمت مراد نیستند، بلکه مراد بعضی از آنان اند؛ و این «بعضی»، به تصریح کلمات عترت پیغمبر که عدل قرآن اند و ما باید به هر دو متمسک شویم، دوازده امام علیهم السلام هستند که فرموده اند: «ما گواهان بر خلق پروردگار و حجت ایزد متعالیم».

پس واضح شد که خداوند دوازده امام را شاهد خلق و امین و حجت خود قرار داده است؛ و دلیل بر این روایات بسیاری است

که از حدّ تواتر افزون است و ما به مقداری از آن اشاره می کنیم:

در کتاب شریف کافی، باب این که امامان شاهدان پروردگار بر خلق اند، برای این موضوع ۴ روایت نقل گردیده است.

در کتاب بصائر جزء ۲، باب ۱۳ نیز ۵ روایت در تفسیر این آیه ی شریفه نقل شده که گویاست امامان شاهدان خلق اند.

روایت ششمی هم در آن باب به سند صحیح از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: «خداوند ما را پاک و معصوم فرموده گواهان بر خلق و حجت خود در زمین قرار داد و ما را با قرآن و قرآن را با ما همراه ساخت؛ نه ما از آن جدا می شویم و نه آن از ما جدا می شود» (۲).

هم چنین، در جزء ۹ باب ۶، در ۳ روایت شریفه فرمودند: «برای خدا، گواهانی است در زمین».

۱- این نکته ای است که در تفسیر عیاشی از قول امام صادق علیه السلام مورد اشاره قرار گرفته است.

۲- نیز، در تفسیر عیاشی ۵ روایت و در تفاسیر برهان و نور الثقلین هر کدام ۱۱ روایت. در بحار: ج ۲۳/۳۳۳، باب عرض اعمال بر امامان و آن که آنان شهدای بر خلق اند، متجاوز از ۷۵ روایت برای اثبات این موضوع نقل شده است. برای اطلاع بر مدارک بیش تر، به سفینه و مستدرک آن، لغت «شهد»، مراجعه شود.

ص: ۱۵۵

هم چنین، خداوند در جای دیگری از کتاب خود فرموده است: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» (۱): آیا کسی که از ناحیه ی پروردگار بر بینه است و شاهد و گواهی که از اوست تالی او می شود...؟

در این آیه، «کسی که بر بینه است» رسول الله صلی الله علیه و آله است و اختلاف و شبهه ای در آن نیست و «شاهدی که تالی اوست» علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین علیه السلام، است. چون شاهدی که بناست تالی او باشد، باید کسی باشد که در پاکیزگی از نجاست کفر و معاصی و جامعیت در کمالات و فضایل به منزله ی او باشد؛ و او علی بن ابی طالب علیه السلام است.

دلیل آن، اولاً: آن حضرت، در آیه ی مباحله و به لفظ «أَنْفُسَنَا» (۲)، به منزله ی نفس پیغمبر قرار داده شده است؛

ثانیاً: در آیه ی تطهیر (۳)، خدا شهادت به پاکیزگی او داده به اتفاق تمام مفسران عامه و خاصه، آیه ی تطهیر در شأن پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم است؛

ثالثاً: بنا به بیان صریح روایات متواتر، خود امیرالمؤمنین و فرزندان معصوم او فرموده اند که، «شاهد» در این آیه ی شریفه علی بن ابی طالب است.

این روایات در کتب معتبر شیعه مانند کتاب شریف کافی، بصائر، تفسیر قمی، امالی شیخ طوسی، احتجاج طبرسی، کتاب سلیم

بن قیس، تفسیر عیاشی، فرات، مجمع البیان، امالی مفید و غیره نقل شده (۴)؛

و متجاوز از ۲۰ نفر علمای عامّه نیز آن را در کتب معتبر خود نقل کرده اند (۵).

۱- هود: ۱۷

۲- آل عمران: ۶۱

۳- احزاب: ۳۳

۴- روایات این کتاب ها را در بحار: ج ۳۵ / ۳۸۶ متجاوز از ۱۵ روایت، تفسیر نورالثقلین ۱۰ خبر، صافی ۱۱ حدیث، برهان ۷ روایت و محمد بن عباس مفسر در کتاب تفسیر خود به ۳۶ طریق نقل فرموده اند.

۵- مانند تفسیر ثعلبی ۳ روایت، بغوی در معالم التنزیل یک روایت، تفسیر طبری، گنجی در کفایه الطالب، تفسیر نیشابوری، تفسیر خازن، فتح البیان فخر رازی، تفسیر قرطبی، بحر المحيط ابو حیان اندلسی، ابن جوزی در تذکره ۲ روایت از تفسیر ثعلبی، سیوطی در در المنثور ۴ روایت، آلوسی در روح المعانی ۳ روایت، قندوزی در ینابیع الموده ۱۱ روایت، ابن جریر طبری و حافظ ابونعیم به ۳ طریق و فلکی مفسر، چنان که قاضی نورالله در احقاق الحق: ج ۳ / ۳۵۲ و علامه ی مرعشی نجفی در ذیل آن شرح داده اند. در تفسیر برهان نیز این روایات را از حافظ ابونعیم، خطیب خوارزمی، فصیح الخطیب، تفسیر ثعلبی، قاضی عثمان، ابونصر قشیری، ابن مغزلی شافعی، موفق بن احمد خوارزمی و ابن مردویه و دیگران در حدود ۲۰ روایت، در بحار از اینان، نیز در خصایص نظری و در نوشته های ابن بطریق، ابن ابی الحدید و ابن عساکر متجاوز از ۲۳ نفر ذکر فرموده اند. فخر رازی هم گفته است: کلمه ی «مِنَهُ» در آیه یعنی این شاهد از محمد است و از جهت شرافت پاره ای از وجود اوست. حقیر گوید: که، کلمه ی «مِنَهُ» مدرک این کلام نبی صلی الله علیه و آله است: «عَلَيْتِي مَنِي وَ اَنَا مِنْهُ»، که عامّه و خاصّه آن را از پیغمبر نقل کرده اند.

ص: ۱۵۶

این حقیر نیز مقداری از شرح کمالات و علوم و مقامات و شئون جلالیه و جمالیّه ی ایشان را در کتاب ابواب رحمت ذکر کرده ام، که برای تحقیق بیش تر می توان به آن جا مراجعه کرد.

پیغمبر و ائمه علیهم السلام واسطه ی فیض بین خالق و مخلوق اند

برادران دینی! چون پیغمبر و امامان خود را شناختید، خواهید فهمید که اگر چه این بزرگواران از خانه ی دنیای دنی به خانه ی آخرت منتقل شده اند، از علوم و کمالات و قدرت آنان چیزی کسر نشده و تمام گذشته و آینده ی خلاق را می دانند و شاهد خلق اند و اعمال مردم را می بینند و واسطه ی فیض بین خالق و مخلوق اند.

برادران ایمانی! خداوند تعالی پیغمبر و امامان را وسیله ی مابین خود و خلق قرار داده است، آن جا که در کتاب خود می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (۱): ای کسانی که ایمان آوردید! تقوا داشته باشید و وسیله ای به سوی خداوند طلب کنید؛ و ائمه ی هُدا علیهم السلام فرموده اند که، ما بین وسیله به سوی پروردگار.

از آن جمله، امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیه ی شریفه فرموده است: «منم وسیله ی پروردگار».

حضرت رضا علیه السلام نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که در وصف ائمه ی

۱- مائده: ۳۵

ص: ۱۵۷

هُدَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فرموده است: «آنان اند وسیله به سوی پروردگار»^(۱).

هم چنین، خدای تعالی در جای دیگری از کتاب خود می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»^(۲)؛ یعنی، اسماء حُسنی از آن خداوند است؛ پس خدا را به آن اسماء بخوانید.

اسماء پروردگار بر دو قسم است: یکی، اسماء لفظی؛ دیگری، اسماء تکوینی.

اسماء لفظی نام هایی مثل «الله»، «رحمن» و «رحیم» است که خداوند این اسماء را برای خود قرار داده تا اشاره و علامتی باشد برای تذکر پروردگار، اقرار به وحدانیت او و رسالت رسولش، توجه، عبادت و تبلیغ قوانین او از جانب حضرتش؛ و اگر این اسماء برای بندگان قرار داده نشده بود، شهادت به وحدانیت و رسالت و دعوت و توجه به سوی او و عبادتش ممکن نبود.

پس این اسماء وسیله ی تمکن بنده بر شهادت، عبادت، ثنا، شکر، حمد و تمجید پروردگار است؛ و اگر این اسماء نبود، راهی به معرفت و عبادت پروردگار نبود. مثلاً، اسم های مقدس «رحمن» و «رحیم» تذکر به رحمت غیر متناهی پروردگار است، «عالم» و «علیم» و «عَلَام» تذکر به علم حق، «قادر» و «قدیر» تذکر به قدرت پروردگار و هم چنین دیگر اسماء.

اما اسماء تکوینی بزرگانی مانند محمد و خاندان طیب و طاهر وی صلوات الله عليهم هستند که خداوند آنان را خلق فرموده و در قرآن مجیدش از آنان به صراط مستقیم، صراط سَوِيٍّ، سبیل الله، آیات بَيِّنَات، علامات و اسماء حُسنی تعبیر فرموده است.

پس آنان راه راست اند و نشانی های روشن به سوی حق تعالی. علم و

۱- این روایات را با روایات دیگر مربوط به این موضوع در تفسیر برهان، تفسیر نورالثقلین و بحار: ج ۲۳ / ۹۹، در باب آن که امامان وسیله ی بین خالق و مخلوق اند، نقل فرموده اند. در همین کتاب نیز ۳ خیر مربوط به این موضوع گذشت که اثبات می کرد امامان واسطه ی تمام نعمت هایی هستند که از خالق به مخلوق می رسد.

۲- أعراف: ۱۸۰

ص: ۱۵۸

قدرت امام آیت نشانه و نمونه ی علم و قدرت خالق و مالک اوست؛ و راه نمایی کردن و متوجه ساختن علم و قدرت امام به

سوی علم و قدرت پروردگار از راه نمایی لفظ عالم و قادر به سوی علم و قدرت خالق بی چون به مراتب بیش تر است.

به وسیله و واسطه ی آنان است که مردم به معرفت و عبادت حقّ متعال راه پیدا می کنند.

روایاتی که ائمه علیهم السلام در آن فرموده اند: «ما یم اسماء حسناى الاهی»، بسیار است.

در تفسیر عیاشی ذیل آیه ی شریفه، هم چنین در تفسیر برهان، نورالثقلین، صافی و بحار در مواضع متعددی مقداری از آن ذکر شده، که می توان برای تحقیق بیش تر به آن جا مراجعه کرد. در مستدرک سفینه نیز مواضع آن روایات در لغت «سمی» مذکور است.

حتی پیغمبران گذشته نیز در گرفتاری ها به محمد و آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین متوسل می شدند، خداوند را به حقّ آنان و شأن و جلال آن بزرگواران قسم می دادند و آنان را شفیع بین خود و پروردگار قرار می دادند؛ حاجت آنان برآورده و گرفتاری از آنان رفع می شد(۱).

۱- برای تفصیل این اجمال و شرح آن، مراجعه شود به کتاب بحار: ج ۲۶ / ۳۱۹، ج ۹۴ / ۱؛ کتاب ابواب رحمت: ص ۳۷ ۴۸؛ سفینه البحار و مستدرک آن، ماده ی «حقیق» و «وسل» و غیره.

ص: ۱۵۹

فصل دوازدهم: زیارت قبور مطهر پیغمبر و امامان علیهم السلام

باید دانست چنان که خداوند متعال کعبه ی معظّمه را شرافت و فضیلت بخشیده به طوری که آن را به خود نسبت داده و فرموده که کعبه و همه ی مساجد خانه های اویند و زمانی مانند ماه رمضان را برگزیده و شرافت داده و فرموده که ماه رمضان ماه اوست، بندگانی را نیز آفریده که آنان را بر همه ی خلائق فضیلت و شرافت داده و از خطا و لغزش حفظ فرموده و پاک و پاکیزه قرار داده است.

وی اطاعت آنان را اطاعت خود، نافرمانی آنان را نافرمانی خود، محبت با آنان را محبت خود و دشمنی با آنان را دشمنی با خود مقرر فرموده و خون آنان را به واسطه ی شرافت و فضیلتی که دارد به خود نسبت داده است. از این جهت، در زیارت سیدالشهداء علیه السلام وارد شده است: «یا تَارَ اللّهِ وَ ابْنَ تَارِهِ»: ای خون خدا و پسر خون خدا!

خداوند بیعت با آن بزرگواران را بیعت با خود قرار داده، چنان که در قرآن مجید به پیامبر خود فرموده است: «إِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُونَكَ إِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللّهُ یَدُ اللّهِ فَوْقَ أَيْدِیْهِمْ»(۱): کسانی که با تو بیعت می کنند با خدا بیعت می کنند؛ چون دست مقدس رسول الله، به سبب شرافت و قدرت و فضیلتی که خدا به آن حضرت داده، دست خداست و ایشان ید الله و

وجه الله اند. به همین جهت است که در روایات بسیار فرموده اند زیارت قبور مطهر پیغمبر و امامان صلوات الله علیهم زیارت خداست.

پس کسانی که به مقام امامت و ولایت و خلافت پیغمبر و امامان صلوات الله علیهم اعتقاد دارند و می دانند که اعمال آنان را به آن بزرگان نمایش می دهند و ایشان را گواهان بر آفریدگان می دانند باید به سروران خود عرض اخلاص و ارادت نمایند، به وظیفه ی علاقه مندی و ارادت خود قیام و بر آنان سلام کنند، اعتقادات خود را بر ایشان عرضه داشته آنان را بر عقیده ی خود گواه بگیرند و از آنان درخواست کنند که در زمان احتیاج وقت مرگ و بعد از آن به ایمان و حُسن عقیده ی دوستان خود شهادت بدهند تا از عذاب نجات یابند.

سلام دوستان حتی اگر از دور زیارت کنند به موالیانشان که خلفا و حجج پروردگارند می رسد؛ که این مطلب از واضحات روایات متواتر است. اگر هم بتوانند، باید به زیارت قبور پاکیزه ی ایشان بروند و عرض اخلاص و ارادت بنمایند.

فی الجملة، شیعیان باید از دور یا نزد قبور مقدس موالیان خود آنان را زیارت کنند، در حوائج و گرفتاری ها به آنان متوسل شوند و آنان را وسیله و شفیع بین خود و خالق قرار دهند تا خداوند حاجتشان را بر آورد و از آنان رفع گرفتاری بفرماید، تا موجب مزید معرفت و محبت آنان گردد و خداوند به بر آوردن حاجاتشان بر حَقَّانیت پیغمبر و اوصیای آن سرور شهادت دهد، چنان که به پیغمبرش در قرآن مجید وعده داده است که شاهد حَقَّانیت او باشد.

فضیلت زیارت قبور ائمه علیهم السلام

گویند که چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر شهادت مولای متقیان امیرمؤمنان را به آن سرور داد، عرض کرد: یا رسول الله! کسی که قبرهای ما را زیارت کند چه ثوابی خواهد داشت؟ رسول الله فرمود:

«یا علی! خداوند یکتای بی همتا لطف فرمود و قبر تو و فرزندانت یعنی، امامان را بقعه هایی از بهشت و عرصه هایی از عرصات آن قرار

داد.

نیز، دل های نجیبان و برگزیدگان از بندگان خود را مایل به سوی شما قرارداد که متحمل ذلت و اذیت شوند و قبرهای مبارک شما را برای تقرب به پروردگار و دوستی محمد مختار زیارت کنند.

یا علی! اینان مخصوص به شفاعت من اند، بر من نزد حوض کوثر وارد می شوند و در بهشت به زیارت من می آیند.

یا علی! کسی که قبور شما را تعمیر کند، گویا حضرت سلیمان را بر بنای بیت المقدس اعانت کرده و ثواب زیارت قبور شما معادل ۷۰ حج و موجب آمرزش گناهان است. پس بشارت باد تو را بر این؛ و دوستان و شیعیان خود را نیز به این لطف و احسان پروردگار بشارت ده.

بدان گروهی از آدمیان، که خیری در آن ها نیست، بیایند و زوار قبور شما را سرزنش کنند؛ اینان شرار و بدان اُمت من اند. خداوند شفاعت مرا به آنان نرساند و آن ها را بر حوض من کوثر وارد نگرداند»(۱)!

باری، روایات در فضیلت و شرافت زیارت پیغمبر و امامان صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین از اندازه ی تواتر به درجاتی بیش تر است.

برای نمونه، در کتاب شریف کافی، ۱۰۹ روایت در فضیلت و شرافت زیارت قبور آن بزرگواران نقل گردیده است(۲).

شیخ بزرگوار، ابن قولویه قمی نیز، در کتاب شریف کامل الزیارات، ۷۵۶ روایت در این موضوع نوشته است(۳).

۱- فَوْحَةُ الْعَرَبِيِّ تَأْلِيفُ سَيِّدِ ابْنِ طَاوُوسٍ؛ تهذيب؛ وسائل به نقل از آن ها.

۲- کتاب شریف کافی تألیف ثقه الاسلام والمسلمین، محمد بن یعقوب کلینی، است. وی آن کتاب را در مدت ۲۰ سال، با حدّ اکثر دقت، در زمان غیبت صغرای امام زمان علیه السلام نگاشته است؛ یعنی، زمانی که مردم به واسطه ی چهار نایب خاصّ ایشان به زیارت آن حضرت و خطّ مبارکش دسترس داشتند و معجزات حضرت توسط آن چهار بزرگوار ظاهر می شد. شایان ذکر است درست در سال ختم نیابت خاصّه بود که کلینی نیز به خانه ی رحمت الاهی منتقل شد. فی الجمله، کتاب کافی اهمّ، اتمّ و اصحّ کتب شیعه است، چنان که به امام زمان علیه السلام نسبت می دهند درباره ی آن فرموده است: «الکافی کافٍ لِشِيعَتِنَا»؛ یعنی، کتاب کافی شیعیان ما را کفایت می کند.

۳- ابن قولویه قمی از قدمای علمای شیعه و وثاقت، جلالت، عدالت و بزرگواری او در میان آنان مورد اتفاق تمام است. این بزرگوار در سال ۳۳۷ هجری موفق شد عریضه ای خدمت امام زمان علیه السلام برساند که حضرت در جواب آن نامه فرموده بود: «از این مرض خوب خواهی شد و ۳۰ سال دیگر زندگی خواهی کرد»؛ و همان طور هم شد. شرح آن عریضه نیز در کتاب ارکان دین: ص ۱۵۲ و بحار: ج ۵۲/۵۸، ج ۹۹/۲۲۶ موجود است.

ص: ۱۶۲

هم چنین، شیخ حرّ عاملی، در کتاب شریف وسائل، ۵۱۸ خبر صحیح و معتبر در این خصوص ذکر فرموده است(۱).

علامه ی نوری(۲) هم در کتاب شریف مستدرک الوسائل متجاوز از ۳۶۰ روایت در این باره نقل کرده است.

در صفحه ۹۳ همان کتاب نیز از پیغمبر نقل شده است که فرمود: «کسی که قبر مرا زیارت کند شفاعت من برای او ثابت است»؛ و این روایت را متجاوز از ۴۰ نفر از علمای عامّه نقل کرده به صحّت آن حکم داده اند.

نیز، روایات دیگری به همین مفاد نقل گردیده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که قبر مرا زیارت کند، گویا در حال حیات من مرا زیارت کرده؛ و کسی که حجّ خانه ی خدا کند و مرا زیارت نکند به من جفا کرده است».

مؤلف الغدیر سایر روایات مربوط به این موضوع را نیز نقل و به ۲۲ حدیث اکتفا کرده است که آن احادیث را متجاوز از ۱۵۰ نفر از علمای عامّه نقل فرموده اند.

در صفحات ۱۰۹ تا ۱۲۵ همان جلد، کلمات ۴۲ نفر از بزرگان علمای عامّه هم در فضیلت و شرافت زیارت آن حضرت نقل گردیده است.

مؤلف در صفحات ۱۳۰ تا ۱۳۵ نیز آداب زیارت را نقل کرده و آن آداب را تا ۲۱ فقره رسانده است.

هم چنین، او در صفحات ۱۳۵ تا ۱۴۰ نه زیارت مختصر و مفصل و چند دعا را با کیفیت صلوات نقل کرده و فضیلت توسل و استشفاع به صاحب قبر شریف را اثبات فرموده است.

۱- کتاب ارزنده ی وسائل از کتب مهمّ شیعه و مورد اعتماد تمام علمای شیعه، فقها و مجتهدین است. مدارک احکام شرعی امامیه در آن جمع شده و تمام فقها فتاوی خود را از آن می گیرند.

۲- علامه ی نوری از علمای برجسته ی شیعه است و به او علامه و مجلسی دوم می گویند.

ص: ۱۶۳

وی در صفحات ۱۴۶ تا ۱۵۶ فضیلت تبرک جستن به قبر شریف را به این نحو که خود را به قبر بچسبانند، صورت به خاک قبر بمالند و آن را بیوسند شرح داده و برای اثبات این موضوع روایاتی نقل کرده است.

او در صفحه ی ۱۵۹ نیز شرافت زیارت قبور مقدس بقیع و استجاب زیارت شهدای احد و زیارت حمزه، عموی پیغمبر، و سایر شهدا را شرح داده است.

در صفحات ۱۶۶ تا ۱۸۰ هم روایاتی در فضیلت زیارت قبور خوبان نقل فرموده، آداب زوّار را در صفحه ی ۱۷۰ شرح داده و سپس در کیفیت زیارت قبور مؤمنین وارد شده و کلمات علما را با روایات نقل کرده است.

سرانجام، در صفحه ی ۱۸۴ همان جلد الغدیر، قبوری که سزاوار زیارت است شمرده شده است.

مقصود ما نیز از نقل کلمات و روایات علمای عامّه اثبات آن است که آنچه ما در باب زیارت گفتیم مورد اتفاق علمای شیعه و سنی است و وجدان خردمندان هم به آن حکم می کند.

همین طور علامه ی مجلسی، شیخ طوسی صاحب تهذیب، صدوق صاحب من لا یخضُرُهُ الفقیه و دیگران در این موضوع کتاب هایی به زبان عربی و فارسی نوشته اند؛

و حقیر نیز در کتاب ارکان دین مختصری از روایات فضیلت زیارت پیغمبر و امامان صلوات الله علیهم را نقل کرده ام.

گفتنی است در کتاب شریف الغدیر طبع دوم: ج ۵/۸۶ مرقوم گردیده است: «سیره ی عمل مسلمین، از صدر اسلام تا حال، بر زیارت قبوری جاری شده که پیغمبر مرسلی یا امامی یا بزرگی از بزرگان دین در آن دفن شده؛ و افضل و بهتر از همه نیز قبر مقدس پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله است.

نماز نزد این قبور پاکیزه، دعا کردن و تبرک و توسل به صاحب قبر و تقرب به سوی پروردگار به زیارت این مشاهد مقدسه از امور پذیرفته

ص: ۱۶۴

شده نزد تمام فرقه های مسلمین بوده و جماعتی از علمای برجسته ی مسلمین بر فضیلت و استحباب زیارت قبر منور پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل اجماع نموده اند.

این موضوع مورد اتفاق تمام فرقه های مسلمین بود تا آن که ابن تیمیّه ی حرّانی با آن مخالفت کرد و به حرمت زیارت قبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فتوا داد.

پس علما و قضات آن زمان و بعد آن او را تکفیر کرده و خون و مال او را حلال دانسته اند.»

فضیلت زیارت جامعه ی کبیره

بهترین زیاراتی که خوانده می شود زیارت شریف جامعه ی کبیره است که شیخ صدوق در کتاب شریف من لا یخضره الفقیه و کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام و نیز شیخ طوسی در تهذیب به سند معتبر آن را نقل کرده اند.

محدّث قمی هم در مفاتیح فرموده: «این زیارت چنان که علامه ی مجلسی فرموده بهترین زیارت جامعه است، از جهت متن و سند و فصاحت و بلاغت.»

والد ماجد آن بزرگوار یعنی، مجلسی اول نیز در شرح من لا یخضر فرموده است: «این زیارت احسن و اکمل زیارات است و من تا در عتبات عالیات بودم ائمه علیهم السلام را زیارت نکردم مگر به این زیارت.»

سپس، وی حکایتی نقل کرده است که تأکید و ترغیب زیادی به زیارت جامعه از آن استفاده می شود. هر کس آن حکایت را می خواهد، می تواند به مفاتیح و نجم الثاقب مراجعه کند.

خود علامه ی مجلسی هم در مزار بحار، بعد از نقل این زیارت و شرح آن، فرموده است: «این زیارت صحیح ترین زیارات از جهت سند، اعم آنها از حیث مورد، فصیح تر از جهت لفظ و عالی تر و رساننده تر به درجات معرفت است از حیث معنی و متن.»

این زیارت را کفعمی در بلد الامین نیز نقل کرده است.

ص: ۱۶۵

حقیر هم گوید: با آن که سند این زیارت چنان که از اساتید فن شنیدید عالی و صحیح است، اگر هم صحیح اصطلاحی نباشد، متن آن برهان و دلیل قاطعی بر صحت و صدور آن از معصوم است.

این مطلب نزد عالم به معارف قرآن و اهل بیت وحی علیهم السلام واضح و روشن است؛ زیرا مضامین عالی این زیارت جامعه تماماً مطابق با روایات است. کسی که در این زیارت خدشه کند، خودش از حیث علم و کمال مخدوش است؛ و خدشه ی او دلیل جهالت اوست.

زیارت قبور در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

برادران محترم! این روایت های شریفی که در فضیلت و شرافت زیارت و کیفیت آن نقل شده موافق با قرآن کریم و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله است؛ چون نه تنها پیغمبر خود به زیارت قبر عمویش حمزه و سایر شهدای اُحد می رفت، بلکه به دیگران نیز امر می فرمود که به زیارتشان بروند؛ چنان که بر اثر آن، حضرت زهرا علیها السلام به زیارت قبر عمویش حمزه و دیگر مؤمنان هم به زیارت قبور شهدا می رفتند.

علمای امت نوشته اند: «رسول گرامی، چون از حجه الوداع فارغ شد، نزد قبری که مندرس شده بود نشست و گریه کرد. اصحاب عرض کردند: این قبر کیست؟ فرمود: این قبر مادرم آمنه است. از خداوند اجازه ی زیارت آن را خواستم؛ اجازه داد. پس فرمود: من شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم؛ حال، به زیارت قبور بروید. نیز، شما را از ذخیره کردن گوشت قربانی نهی کرده بودم؛ حال، مانعی ندارد؛ ذخیره کنید» (۱).

علامه ی امینی در کتاب الغدیر ط ۲: ج ۵/۱۶۶ نیز متجاوز از ۲۵ روایت از ۱۰۰ نفر از علمای عامّه و بلکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله در فضیلت زیارت قبور نقل کرده است.

الغرض، روایات مربوط به زیارت قبور و کیفیت آن از طرق عامّه

۱- بحار: ج ۱۰ / ۴۴۱ به نقل از شیخ مفید.

ص: ۱۶۶

بسیار است؛ برای مطالعه ی بیش تر، به کتاب الغدیر ج ۵/ ۱۶۶ ۲۰۷ مراجعه شود.

از جمله، در روایت زیارت امیر المؤمنین علیه السلام، که صفوان جمّال با امام صادق علیه السلام در نجف اشرف انجام دادند، آمده است که امام صادق علیه السلام چند درهم برای اصلاح قبر شریف به صفوان دادند که این روایت در مفاتیح مذکور

است و حقیر نیز آن را در مستدرک سفینه، لغت «قبر»، نوشته ام.

در روایت دیگر نیز آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله قبر مادرش را زیارت، خرابی آن را اصلاح و بر سر قبر مادر گریه کرد و مسلمین نیز برای گریه ی پیغمبر گریه کردند(۱).

هم چنین، از جمله ی واضحات است که امیر المؤمنین و امامان از فرزندان آن حضرت قبر پیغمبر و امامان پیش از خود را زیارت می کردند و گاهی نیز با اصحاب به زیارت می رفتند.

اما از قرآن کریم هم می توان استفاده کرد که زیارت قبور مؤمنین بلامانع است، آن جا که خداوند می فرماید: «وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ»(۲): بر هیچ یک از منافقان که مرده اند نماز نخوان و بر سر قبر او قیام نکن. از این آیه ی شریفه فهمیده می شود که قیام نزد قبر مؤمن و دعا و طلب رحمت برای او مانعی ندارد و منع مخصوص منافقان است.

نیز، معلوم می شود که سیره ی آن حضرت بر آن جاری بوده که خداوند او را از انجام این عمل نسبت به منافقین منع فرموده است. از عموم هم استفاده ی عموم می شود و به وقت دفن اختصاص ندارد. پس مؤمنان، در این کار، به پیغمبر خود تاسی می کنند.

حال که حُسن زیارت قبر مؤمن ظاهر شد، می گوییم که این زیارت نسبت به خود پیغمبر و امام صلوات الله علیهم اولویت دارد و احسن و

۱- بحار: ج ۱۵ / ۱۶۲

۲- توبه: ۸۴

ص: ۱۶۷

افضل خواهد بود.

موافقت مفاد زیارات با قرآن کریم

سلام کردن بر پیغمبر و امام صلوات الله علیهم، ستایش آنان و یادکرد مصیبت های آن بزرگواران و لعنت فرستادن بر ظالمان و قاتلان ایشان و راضیان از افعال آن نابکاران تماماً پیروی از قرآن مجید است؛ برای آن که خداوند در کتاب خود بر مرسلین، بندگان خوب خویش و کسانی که از حق و هدایت تبعیت کنند سلام فرستاده و فرموده است: «وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ»(۱)، «وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى»(۲)، «وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى»(۳).

نیز، خداوند تمام مسلمین را امر فرموده است که در آخر نمازها بر پیغمبر و بندگان شایسته ی خدا سلام بفرستند؛ و در آیات شریفه ی قرآن هم خوبان و مؤمنان را ستایش فرموده، مصیبت های پیغمبران را یاد و ظالمان را لعنت کرده و فرموده است: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»(۴)، همان طور که در سوره ی نساء آیه ی ۹۳ هم قاتل مؤمن را لعنت فرموده است.

حق تعالی، در آیات شریفه ی قرآن، راضی به ظلم و قتل را شریک ظلم و قتل قرار داده است. مثلاً، پی کردن ناقه ی صالح در سوره ی قمر آیه ی ۲۹ به یک نفر نسبت داده شده و در آخر سوره ی شمس به تمام مخالفان آن حضرت؛ برای آن که همگی به آن عمل راضی شدند چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است.

هم چنین، خداوند در سوره ی آل عمران آیه ی ۱۸۳ قتل پیغمبران پیشین را به معاصران پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نسبت داده، با آن که

۱- صافات: ۱۸۱

۲- نمل: ۵۹

۳- طه: ۴۷

۴- هود: ۱۸

ص: ۱۶۸

بین این اشخاص و آن قاتلان ۵۰۰ سال فاصله بوده؛ و این برای آن است که اینان از عمل آن قاتلان راضی بودند. خداوند نیز کسانی را که به قتل پیغمبران راضی بودند چنان که در روایات آمده قاتل نام نهاده است (۱).

نیز، خداوند در سوره ی رعد آیه ی ۲۵ کسانی را که آنچه به صله ی آن امر شده قطع می کنند لعنت فرموده؛ و شکی نیست که خداوند تبارک و تعالی به صله ی تمام پیغمبران و مرسلین امر فرموده است.

نیز، واضح است به صله و احسان و محبت ائمه ی هُدا علیهم السلام، که خلفا و عترت پیغمبر و اولاد آن سرورند، امر شده؛ چون در قرآن مجید آمده است: «قُلْ لَا أَشِئْتُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۲): بگو [ای محمد صلی الله علیه و آله] من مزدی برای رسالت از شما نمی خواهم مگر آن که درباره ی نزدیکان من محبت و دوستی کنید؛ و آشکار است که کشتن و ظلم کردن به اولاد پیغمبر قطع صله و احسان و محبت است و دشمنان آنان به این جهت مستحق لعنت می شوند.

برای همین جهات است که ما، چون در مقابل قبور مقدس عترت پیغمبر صلوات الله علیهم می ایستیم، بر آنان سلام و آنان را ستایش و کُشندگان و ظالمان و راضیان به قتل و ظلم را لعنت می کنیم.

و جوب بزرگداشت قبور پیامبر و ائمه علیهم السلام

تعظیم پیغمبر و امامان صلوات الله علیهم و قبور پاکیزه ی آنان برای آن است که خداوند در قرآن مجید درباره ی پیغمبر می فرماید: «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ... أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۳): کسانی که به پیغمبر ایمان بیاورند و او را تعظیم و یاری کنند، آنان اند رستگاران.

پس چون مدح تعظیم پیغمبر از این آیه استفاده می شود و تعظیم مانند یاری کردن امری است عرفی، به هر نحوی که عرف

۱- شرح استدلال به آیات و روایات در این باره در سفینه به اختصار و در مستدرک سفینه، لغت «رضی»، به تفصیل ذکر شده است.

۲- شوری: ۲۳

۳- اعراف: ۱۵۷

ص: ۱۶۹

درباره ی کسی که خداوند او را در آیه ی مباحله به منزله ی نفس پیغمبر قرار داده یعنی، امیرالمؤمنین علی علیه السلام جاری است.

نیز، خدای تعالی فرموده است: «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (۱): کسی که علامت های خدایی را بزرگ بدارد، پس این از آثار تقوا و پرهیزگاری دل هاست؛ و این از پرهیزگاری اعضا و جوارح بالاتر و مهم تر است.

شعائر جمع «شعیره» به معنای علامت است و چون آن را به خداوند نسبت دهند، علامت های مربوط به اطاعت و فرمان برداری و بندگی حق تعالی و علامت های عظمت و جلال و علم و قدرت و کمال پروردگار می شود.

از افراد شعائر پروردگار، به تصریح قرآن مجید «وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» (۲)، شترهایی است که برای قربانی روز عید به سوی منی می برند. این علامت فرمان برداری از حق است؛ چون صاحب شتران، در عین علاقه به آن ها، می رود که حیواناتش را در راه معبود خود قربانی کند.

تعظیم آن شتران نیز به چند وجه محقق می شود:

اول آن که، شتر فربه و خوب و بزرگ را اختیار کند، با آن که می تواند به کوچک تر و پست تر نیز اکتفا کند؛

دوم آن که، کاملاً دقت کند شرایط صحت و کمال را در قربانی خود جمع کند زیرا هرچه شرایط کمال بیش تر مراعات شود، به آن بیش تر عظمت و اهمیت داده است؛

سوم آن که، در مقام مصرف کردن گوشت آن، مراقب انجام وظیفه ی واجب و مستحب آن باشد؛

چهارم آن که، در موقف عرفات، آن را همراه خود ببرد.

یکی دیگر از شعائر خدایی سعی صفا و مروه است، چنان که خداوند

۲- حج: ۳۶ قربانی کردن شتران فربه را برای شما از شعائر الله قرار داده ایم.

ص: ۱۷۰

در قرآن فرموده: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» (۱): صفا و مروه از جمله ی شعائر خدایی است؛ علامت بندگی و محلّ عبادت است و تعظیم آن بزرگ دانستن آن است.

پس، ای صاحبان اندیشه و خرد! آیا شتر قربانی و کوه صفا و مروه از شعائر خدایی است و وجود مقدس پیغمبر و امام و قبر شریفشان از شعائر خدایی نیست؟

آیا تعظیم شتر قربانی و کوه صفا و مروه به آن کیفیت که گفتیم محبوب و مطلوب است و تعظیم بزرگترین علامت های خدایی، وجود پیغمبر و امام و قبور مقدس آنان، محبوب و مطلوب نیست؟

أف باد بر آن شیعه ی دروغ گو که ادعای تشیع کرده شتر را از شعائر بدانند و قبر مقدس پیغمبر و امام را از جمله ی شعائر خدایی ندانند و آن را بزرگ ندارد!

نیز، خداوند در سوره ی حج آیه ی ۳۰ فرموده است: «وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ»: کسی که حرمت های پروردگار را بزرگ بدارد برای او در نزد پروردگارش بهتر است.

حرمت چیزهایی است که احترام آن ها واجب و هتک حرمت آن ها حرام است؛ مانند: رسول الله صلی الله علیه و آله ، امام علیه السلام ، قرآن، کعبه، دین و مؤمن.

در عبارات صریح روایات کافی و کتاب های صدوق، این شش چیز از حرمت شمرده شده، چنان که در بحار ج ۲۴/۱۸۵ و مستدرک سفینه، لغت «حرم»، مذکور است.

در روایات بسیاری نیز آمده است که حرمت مؤمن از حرمت کعبه بیش تر و بزرگ تر است به مستدرک سفینه، لغت «امن»، مراجعه شود.

این جاست که باید از خود بپرسیم؛ حال مؤمن که چنین باشد، حال امیر و رئیس مؤمنان چگونه خواهد بود؟

نکته ی دیگر آن که احترام مؤمنان بعد از مرگ مانند احترام آنان در

۱- بقره: ۱۵۸

ص: ۱۷۱

حال حیات است، چنان که سیدالشهداء علیه السلام فرموده و شیخ کلینی در کافی و دیگران آن را نقل کرده اند و در

مستدرک سفینه، لغت «حرم»، نیز مشروحاً ذکر شده است.

هم چنین، در لغت «عظم»، فضیلت تعظیم اهل بیت پیغمبر و امامان صلوات الله علیهم، علما و سادات و اسامی پروردگار چه اسامی لفظی مانند لفظ الله و رحمن؛ و چه اسامی تکوینی مانند محمد و آل طاهرین او صلوات الله علیهم به تفصیل، با مدارک آن ذکر شده است.

بوسیدن و استلام قبر امام علیه السلام و متعلقات حرم

بوسیدن قبر مقدس پیغمبر و امام صلوات الله علیهم، ضریحی که بر آن نصب شده و در و دیوار حرم مطهر و چشم گذاشتن بر آن از انواع تعظیم صاحب قبر و اثر علاقه و محبت به اوست و این مطلب نزد عاقلان آشکار است؛ برای آن که تعظیم و تکریم و احترام معنای شرعی تعبدی ندارد و امری است عقلی و عرفی. به هر نحو که عقل و عرف آن را تعظیم و تکریم و احترام بدانند، همان محبوب و مطلوب است؛ مانند تعظیم و احترام قرآن کریم که به هر نحو واقع شود محبوب است، حال آن که پوست گوسفند تا جلد قرآن نشده یک ذره احترام ندارد: کفش از آن درست می شود و در زیر دست و پا و محل آلوده و نجس قرار می گیرد؛ و هیچ توهین نیست.

اما اگر پوست گوسفند دباغی و جلد قرآن شد، احترام دارد: مسلمان آن را می بوسد، در جای پاک و پاکیزه قرار می دهد و در پارچه می گیرد. تمام این کارها به احترام قرآن است، نه احترام پوست گوسفند؛ و اثر علاقه به کلام پروردگار است.

خلاصه، علاقه و محبت به اشیا آثاری در اعضا و جوارح می گذارد. هر چه علاقه و محبت بیش تر باشد، آثار آن هم افزون تر و ظاهرتر است. گاهی در چشم اثر می گذارد، که به نظر محبت نگاه می کند؛ و گاهی نیز در سر، که تعظیم می کند.

هم چنین، یکی از آثار علاقه و محبت تعظیم و تکریم و احترام و

ص: ۱۷۲

بوسیدن دست و پای محبوب است؛ و اگر ممکن نباشد، محل دست و پای او و نامه و کفش و دیوار خانه ی او و پای اسبی را که او سوار است می بوسد. آدمی گاهی حتی چوبی را که با موضع مطلوب تماس گرفته می بوسد. تمام این امور آثار محبت و علاقه به مطلوب است.

لذا، کسی که برای او امکان ندارد دست و پای پیغمبر و امام صلوات الله علیهم را بوسد، در و دیوار و عتبه ی حرم مطهر و ضریح مقدس ایشان را می بوسد.

مجنون عامری گفته است:

أَمْرٌ عَلَى الدِّيَارِ دِيَارٍ لَيْلِي أُقْبِلُ ذَا الْجِدَارِ وَذَا الْجِدَارِ

وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي وَلَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارَ

یعنی، به خانه ها، خانه های لیلی، گذر می کنم؛ این دیوار و آن دیوار را می بوسم؛ محبت خانه ها و دیوارها قلب مرا فرا نگرفته است؛ بلکه، محبت و دوستی کسی که در آن خانه ها ساکن است قلب مرا فرا گرفته و بر اثر محبت اوست که این دیوار و آن دیوار را می بوسم.

به سند صحیح، از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «چون ابراهیم خلیل برای دیدن فرزند ارجمندش اسماعیل به مکه ی معظمه آمد و ساره با او قرار گذاشته بود که از مرکب پیاده نشود، دید اسماعیل در مکه نیست. همسر محترم اسماعیل برای پذیرایی حضرت خلیل آب و سنگی حاضر کرد، پاهای مبارک ابراهیم خلیل را روی سنگ گذاشت و سر مقدس او را شست. سپس، خلیل خدا به اقامتگاه خود مراجعت فرمود. آن گاه، چون اسماعیل برگشت و آمدن پدر را فهمید، خود را بر آن سنگ انداخت و آن سنگ را می بوسید»(۱)؛

و واضح است که حضرت اسماعیل اگر به زیارت پدر بزرگوارش موفق می شد، دست و پای او را می بوسید. ولی چون این امر برای او میسر نگردید، بر اثر کثرت علاقه و محبت به پدر، محلّ قدم مبارک او

۱- بحار: ج ۱۲/۱۱۲ به نقل از کتاب قصص الانبیاء، از شیخ صدوق.

ص: ۱۷۳

را بوسید؛ مانند آن که پدری مهربان، بر اثر کثرت علاقه به فرزندش، گاهی لباس و کفش او را نیز می بوسد.

حضرت یوسف پیغمبر هم، بر اثر علاقه و محبت به پدر بزرگوارش، نامه ی از یعقوب را که موضع دست مبارک او بود بوسید(۱).

از امام صادق علیه السلام نیز نقل کرده اند که، چون پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله سوار بر شتر طواف کرد، عصای خود را به ارکان خانه ی کعبه می مالید و آن را می بوسید(۲).

امام صادق علیه السلام در روایت صحیح دیگری فرمود: «چون از زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله فارغ شدی، نزد منبر بیا و دست بر منبر پیغمبر بمال؛ دو قبه ی پایین منبر را، که مثل انار است، بگیر و صورت و چشم های خود را نیز بر آن بمال که در آن شفای چشم است...»(۳)؛

و معلوم است که آن جا موضع دو دست مقدس پیغمبر است و چون مسلمان متأخر آن حضرت را در دسترس ندارد، موضع دست مبارک او را می بوسد و صورت و چشم بر آن می کشد.

حضرت زهرا علیها السلام هم، بعد از وفات پیغمبر، پیراهن ایشان را از حضرت امیر می گرفت، آن را می بویید و گریه می کرد(۴).

هم چنین، گفته اند: «یک روز، امام صادق علیه السلام با عصای پیغمبر از منزل بیرون شد. ابو حنیفه عرض کرد: یا ابن رسول الله! شما با عصا راه می روید. حضرت صادق علیه السلام فرمود: این عصای پیغمبر است، به قصد تبرک آن را برداشته ام. ابو حنیفه از جای جست و اجازه خواست که عصا را ببوسد. امام دست خود را برهنه نمود و فرمود: به خدا قسم، این دست از بدن پیغمبر است؛ آن را نمی بوسی و می خواهی عصا را ببوسی» (۵).

۱- همان: ج ۱۲/۲۸۸ به نقل از شیخ صدوق، ص ۳۱۴ از تفسیر عیاشی، از امام باقر علیه السلام؛ و شیخ طبرسی نیز این را نقل کرده است.

۲- این روایت را در کتاب کافی به سند صحیح و در کتاب فقیه به سند دیگر نقل فرموده اند. مجتهدان هم، نظر به این روایت شریفه، اجازه داده اند حاجی سواره طواف کند.

۳- کافی به دو سند صحیح؛ تهذیب؛ مصباح؛ من لا یحضر.

۴- بحار: ج ۴۳/۱۵۷

۵- بحار: ج ۴۷/۲۸، به نقل از کتاب مناقب ابن شهر آشوب.

ص: ۱۷۴

گرفتن عصا به قصد تبرک اثر کثرت علاقه به صاحب عصاست و هم چنین بوسیدن عصا؛ لکن چون این کار از ابو حنیفه که مخالف پیغمبر و امام است نفاق بوده، آن حضرت خواسته بگوید اگر راست می گویی، دست من به بوسیدن اولی است.

نیز، گذشت که قاسم بن علای همدانی، وکیل ناحیه ی مقدسه، نامه ی مبارک امام زمان علیه السلام را بوسید.

هم چنین، آن مرد ترکی که خدمت امام دهم رسید، از اسب خود پیاده شد و سُم اسب امام علی نقی علیه السلام را بوسید؛ و امام هم او را منع نفرمود (۱)، که این از آثار علاقه و محبت است.

نیز، نقل است که جمعی از شیعیان بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام، چون بر امام زمان وارد شدند و حق را یافتند، به زمین افتادند و سجده ی شکر کردند و در مقابل آن حضرت زمین ادب را بوسیدند؛ و حضرت هم مانع بوسیدن زمین نشد (۲).

شفیع قرار دادن پیامبر و امامان علیهم السلام

در مورد استشفاع به رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دوران حیاتشان سخنی نیست؛ زیرا آن حضرت برگزیده و عزیز خداست و به برکات آن حضرت خداوند عذاب را از اُمت او برداشت، چنان که خود فرموده است: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» (۳): خداوند آنان را عذاب نمی فرماید، حال آن که تو در میانشان هستی.

فرزندان یعقوب پیغمبر که ستم ها به یوسف نمودند، به پدر خود عرض کردند: «ای پدر! برای ما از پروردگار طلب آمرزش کن»؛ حضرت یعقوب نیز پذیرفت و برای آنان شفاعت و طلب آمرزش فرمود (۴).

۱- بحار: ج ۵۰/۱۲۴ به نقل از اعلام الوری، تألیف شیخ طبرسی و مناقب ابن شهر آشوب.

۲- تفصیل این روایت در کتاب کمال الدین صدوق و در بحار، کتاب معاشرت، مذکور است. این حقیر نیز در مستدرک سفینه، لغت «قبل»، موارد تقبیل و ذیل لغت «عظم» موارد تعظیم را شرح داده ام.

۳- انفال: ۳۳

۴- رک: یوسف / ۹۷ و ۹۸

ص: ۱۷۵

پیغمبر ما صلی الله علیه و آله هم، که اشرف و افضل تمام پیغمبران است، خداوند درباره ی او فرموده: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»^(۱): هنگامی که مردم بر خود ستم می کنند، اگر نزد تو بیایند و از خداوند طلب آمرزش کنند و رسول نیز برای آنان طلب آمرزش فرماید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهند یافت.

همچنین از آیه ی پنجم سوره ی منافقین نیز استفاده می شود که استشفاع به پیغمبر و طلب آمرزش آن سرور از خالق جنّ و بشر امری متعارف بین مؤمنان بوده است و منافقان از آن استنکاف می کردند.

حال می گوئیم: برکات و جودی پیغمبر صلی الله علیه و آله و مهربانی و رأفت و رحمت و فضایل و مناقب آن بزرگوار به سبب انتقال ایشان از زندان دنیا به خانه ی آخرت و جوار رحمت الاهی منقطع نگشته و کسر نشده؛ چون خداوند او را شاهد خلق خود قرار داده است که تمام اعمال خلاق را تا روز قیامت مشاهده می کند؛ و آن حضرت و خلفای او وسیله ی بین خالق و مخلوق و اسماء حُسنای تکوینی خداوندند چنان که شرح آن گذشت.

پس اگر ما پیغمبر و امام را وسیله و شفیع خود قرار دهیم و خداوند را به این اسماء حُسنی بخوانیم، امر پروردگار را اطاعت کرده و امیدواریم که خداوند ما را به فضل و کرم خود ناامید نفرماید.

این شفیع گرفتن، واسطه قرار دادن و وسیله جستن ما بین سلاطین دنیا و افراد رعیت نیز متداول است؛ و هیچ گاه شخص شفیع و واسطه و وسیله شریک سلطان محسوب نخواهد شد؛ بلکه چون نزد سلطان عزیز است، حاجتمند یا مجرم به او متوسل می شود، تا آن که به شفاعت او حاجتش برآورده شود، یا جرم او رفع گردد.

بسا می شود که شخص محتاج یا مجرم سلطان را به جان پدر یا مادر یا برادر یا فرزند عزیزش قسم می دهد، برای آن که به مقصد برسد؛ یا آن که

۱- نساء: ۶۴

ص: ۱۷۶

او را به روح پاک پدرش یا خاک قبر عزیزش سوگند می دهد، برای آن که نتیجه بگیرد و به مراد خود نایل گردد.

عالم جلیل، ابن شهر آشوب، در مناقب و در فصل مکارم اخلاق حسن و حسین علیهما السلام نقل کرده است: «مردی در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله گناه و تقصیری کرده بود و از ترس مؤاخذه ی آن حضرت غایب شده بود. یک روز، وی حسن و حسین را دید، آن دو نور دیده ی رسول را گرفت، بر شانه ی خود سوار کرد و با این حالت خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد: یا رسول الله! من به خداوند و به این دو فرزند عزیزت پناه آورده ام؛ مرا ببخشید. رسول الله صلی الله علیه و آله چنان مسرور شد که خندید و دست مبارک را به سوی دهن مقدس خود بُرد. پس فرمود: ای مرد! آزاد باش؛ من تو را بخشیدم. سپس به دو نور دیده ی خود فرمود: من شما را شفیع او قرار دادم و قبول کردم. آن گاه، این آیه ی شریفه: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ...» (۱) نازل شد».

از این روایت استفاده می شود که پناه آوردن به قبر مطهر معصوم استشفاع به صاحب قبر است.

هم چنین، فَطْرُس مَلَك، برای آن که مورد لطف و مرحمت پروردگار واقع شود و به مقام اصلی اش برگردد، خود را به گهواره ی حسین علیه السلام مالید و به ایشان پناه برد؛ مورد لطف و عنایت پروردگار واقع شد، رحمت حق شامل او گشت و به مقام عالی خود برگشت (۲).

پس، چنان که فَطْرُس مَلَك به گهواره ی حسین علیه السلام پناه برد و خود را به آن مالید، ما نیز به قبر مطهر پیغمبر و امامان خود پناه برده بدن خود را به قبر و ضریح مقدس آنان می مالیم و بخشش و لطف و رحمت خداوند را از حضرتش می خواهیم.

شاید کسی خیال کند این استشفاع و توسل مختصّ زمان حیات ایشان است و آنان بعد از ممات در بهشت متنعم اند، از احوال مؤمنان خبری

۱- نساء: ۶۴

۲- چنان که در توقیع امام علیه السلام در دعای روز سوم شعبان وارد شده، شیخ طوسی و دیگران آن را نقل کرده اند و در روایات کیفیت ولادت و معجزات آن حضرت نیز ذکر شده است.

ص: ۱۷۷

ندارند و نمی توانند کاری انجام دهند.

باید گفت که این خیال نیز فاسد است؛ برای آن که خداوند درباره ی یاران شهید پیغمبر می فرماید: «گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته شده اند مردگان اند؛ بلکه، در حقیقت، آنان زندگانی اند که در نزد پروردگار روزی داده می شوند * ایشان به آنچه خداوند از فضل و کرم خود به آنان مرحمت فرموده شادند و به افراد مؤمنی که هنوز به آنان ملحق نشده اند مژده می دهند که ترس و اندوهی برای آنان نخواهد بود * نیز، آنان به نعمت و فضل خداوند مژده می دهند؛ و این که

خداوند پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند» (۱).

وقتی احوال مؤمنان شهید چنین باشد که بعد از مرگ به حال مؤمنان دنیا آگاه باشند و به آنان مژده داده بگویند که ترس و اندوهی برای شان نخواهد بود، حال پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم چگونه خواهد بود؟

پس واضح است که پیغمبر صلی الله علیه و آله ندای امت را می شنود، کلام آنان را می فهمد و تمام گفتار و کردار افراد امت را می بیند و می داند چنان که بیان صریح قرآن است (۲) و شرح آن گذشت؛ و اگر نداند، چگونه بر آنچه نمی داند شهادت می دهد؟ حال آن که به تصریح آیات شریفه ی قرآن، پیغمبر صلی الله علیه و آله شاهد خلق است و روز قیامت شهادت خواهد داد.

هم چنین، امامان چنان که گذشت شاهد خلق اند.

پس پیغمبر و امام تمام خلائق را می بینند، از حالات آنان مطلع اند و گفتار و کردار مردم را مشاهده می کنند. ملائکه و روح که اعظم از ملائکه است نیز در شب های قدر بر آنان نازل می شوند و تمام وقایع سال را عرضه می دارند.

بنا کردن قبه و بارگاه برای قبور امامان علیهم السلام

بنای حرم و قبه و بارگاه برای قبر شریف پیغمبر و امام علیه السلام که خداوند او را نایب مناب پیغمبر و به منزله ی نفس آن سرور قرار داده

۱- آل عمران: ۱۶۹۱۷۱

۲- توبه: ۱۰۵

ص: ۱۷۸

نیز از آثار علاقه و محبت به صاحب قبر است. هرچه دوستان او را بیش تر دوست بدارند و علاقه ی آنان افزون تر باشد و برای او اهمیت و عظمت و جلال بیش تری قایل شوند، آثار علاقه و محبت بیش تر ظاهر می گردد و هرچه هم آثار وجودی او بیش تر باشد، موجبات یادآوری او افزون تر خواهد بود؛ و این نزد عاقلان مثل آفتاب روشن است.

کسانی که عزیزی را از دست داده و به فراق او مبتلا شده اند، مادامی که گرم محبت اویند و دل آنان بر اثر محبت و علاقه در جوش و خروش است، بیش تر نزد قبر او می آیند و برای قبرش آثار و علامت هایی نهاده حجره می سازند و صورت بر قبر گذاشته گریه می کنند تا موجبات یادآوری او را بیش تر فراهم کنند.

به مرور زمان، هرچه محبت و علاقه کم تر شود، رفت و آمد نزد قبر کم تر می گردد؛ و چون نوبت زندگی به طبقه ی دوم و سوم رسد، قبر مندرس می شود و اسم و رسمی از آن باقی نمی ماند. چنان که واضح است، بیش تر مردم اسامی نیاکان پدران خود را نمی دانند؛ مگر آن که کسی باشد که آثار وجودی او موجب یادآوری او شود.

پس، اگر آثار علم و کمال و مناقب و فضایل شخصی فوق العاده باشد، علاقه مندان و دوستان او نمی گذارند اسم و رسم او کهنه شود. آنان همیشه در فراهم آوردن موجبات یادآوری او کوشا خواهند بود و به هر قسم که بتوانند او را تجلیل و تعظیم و احترام می کنند؛ و بر اثر همین تجلیل، برای قبر او ساختمان و چراغ و خادمی قرار می دهند و بسیار به زیارت قبر او می روند.

پس، اگر صاحب قبر اعلم و اکمل و افضل و اشرف تمام خلایق باشد و پروردگار عالم او را برای هدایت خلق فرستاده، قرآن مجید را که افضل و اشرف تمام کتاب های آسمانی است بر او نازل فرموده و به او وعده داده باشد که دینش از بین نخواهد رفت، تابعینش همیشه در تزاید و ترقی خواهند بود، قرآن و قوانین و فرامینش مانند خورشید و ماه در جریان خواهد بود و هیچ حکمی از او بی مورد نخواهد ماند و صراحتاً

ص: ۱۷۹

در کلام مجیدش محبت و علاقه ی او را نیز واجب کرده و کسانی را که پدر و مادر و فرزند و اموال آنان در نزدشان از خدا و پیغمبر محبوب تر است توعید فرموده باشد؛

در این صورت، روشن است که مسلمین نمی گذارند نام او کهنه شود و از همه جهت در تجلیل او و حفظ آثار و موجبات یادآوری او می کوشند و در حدّ توان به زیارت مرقد شریفش می شتابند.

این نیز در صورتی ممکن است که بر قبر مطهر ساختمانی بنا شود و حرمی و بارگاهی پدید آید و در تعمیر و آباد نگه داشتن آن که خود، عین تجلیل و بزرگداشت حضرت است کوشش شود.

اکنون می گوئیم که هرچه درباره ی پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت کردیم، نسبت به قبور مقدس یازده امام علیهم السلام ثابت خواهد بود؛ برای آن که ده ها میلیون جمعیت شیعه نیز، به دلیل آیات و روایات متواتر، آنان را به منزله ی جان پیغمبر و فضایل و مناقب آن حضرت را درباره ی ایشان که خلفای اویند جاری می دانند. پس، از آثار علاقه و محبت به آنان تجلیل و تعمیر قبور مطهرشان خواهد بود.

هم چنین، می توانیم به آیه ی شریفه ی «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^(۱): بگو من از شما مزدی برای رسالت نمی خواهم مگر مودت و محبت خویشانم؛ استدلال کنیم و بگوئیم: محبت عترت پیغمبر مزد رسالت و بر تمام افراد مسلمین واجب است؛ و از آثار محبت به آن بزرگواران زیارت قبور مقدس آنان و تجلیل و تعظیم و تعمیر آن اماکن متبرکه است.

پس باقی گذاشتن آثار قبر شریف و تعمیر آن اگر خراب شود مقدمه ی عمل به حکم استحباب زیارت و دعا و طلب آمرزش نزد قبر شریف است؛ و به حکم عقل، مقدمه ی مستحب مستحب است چنان که مقدمه ی واجب نیز واجب است و از این جهت است که به وجوب تعمیر

کعبه اگر خراب شود حکم می کنند؛ چون مقدمه ی طواف واجب است.

دلالت قرآن کریم بر لزوم تجلیل و تعمیر قبور پیغمبر و ائمه علیهم السلام

دلیل دیگر برای محبوبیت بنای حرم و بارگاه بر قبر مقدس این آیه ی شریفه است: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» (۱): در خانه هایی که خداوند اذن داده رفیع شود و اسم او در آن ذکر گردد.

خانه غیر از مسجد می باشد و عبارت است از مکانی که دیوار و سقف دارد. این معنا از موارد استعمال آیات شریفه ی قرآن نیز استفاده می شود، مثل آیه ی شریفه ی «لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا» (۲): خوب نیست که از پشت بام خانه ها وارد آن شوید؛ از در خانه ها وارد گردید؛ و نیز این آیه: «اگر یکسانی مردمان نبود، برای خانه های کفار سقف های نقره قرار می دادیم» (۳).

بعضی هم گفته اند که در قرآن لفظ «بیت» بر مسجد اطلاق نشده و به کعبه، چون سقف دارد، «بیت» گفته شده است؛ مثل آیه ی شریفه ی «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ» (۴) و آیه ی «وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» (۵).

پس ظاهر شد که این خانه ها غیر از مساجد است. می توان گفت که خانه های پیغمبران و مرسلین به طور یقین مشمول آیه ی نخست است؛ و از همه ی آن ها بهتر نیز خانه ی پیغمبر ماست که خداوند اهل آن را به شرافت ها و عنایات خاصه ی مشرف فرموده و در آیه ی تطهیر به پاکیزگی اهل آن خانه محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین صلوات الله علیهم شهادت داده است.

مروی است: «چون این آیه ی شریفه فی بُیُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ نازل شد، از رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال کردند که مراد چیست؟ فرمود: مراد خانه های پیغمبران است. ابو بکر به خانه ی علی و فاطمه علیهما السلام اشاره کرد و

۱- نور: ۳۶

۲- بقره: ۱۸۹

۳- زُخْرُف: ۳۳

۴- مائده: ۹۷

۵- حج: ۲۹

ص: ۱۸۱

عرض کرد: یا رسول الله! این خانه هم از جمله ی آنهاست؟ حضرت فرمود: از بهترین آن خانه هاست».

این روایت را علمای عامه مانند ثعلبی در تفسیر خود و نیز علمای شیعه مانند قمی در تفسیر خود، کلینی در کافی، صدوق در کمال الدین، طبرسی در مجمع و دیگران نقل فرموده اند.

در تفسیر برهان، صافی و نورالثقلین نیز روایاتی هست که تصریح فرموده اند مراد از «بیوت» خانه های پیغمبر و عترت پاکیزه ی اوست.

در زیارت جامعه ی کبیره نیز امام هادی علیه السلام در کیفیت زیارت ائمه ی هُیْدَا فرموده است: «مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بَيْوتِ اُذْنِ اللّٰهِ اَنْ تُرْفَعَ»؛ یعنی، خداوند بر ما مَنّت نهاد و شما عترت پاکیزه ی پیغمبر را در خانه هایی قرار داد که اذن داده رفیع گردد یا رفعت و جلال یابد.

اکنون که آشکار شد خانه ی پیغمبر و ائمه ی هُدا صلوات الله علیهم بهترین آن خانه هاست، می گوئیم که محلّ قبر شریفشان نیز که بدن مقدس آنان در آن جا قرار داده شده خانه هایی است که خداوند اذن داده بنا و ساختمان آن رفیع شود چنان که از استعمال این لفظ در آیه ی «وَإِذْ يَرْفَعُ اِبْرٰهِيْمَ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَاِسْمٰعِيْلَ»^(۱): زمانی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه ی کعبه را رفیع و بلند می کردند؛ استفاده می شود،

یا آنکه خداوند اذن داده آن خانه ها رفعت و جلال یابد.

پس، بر اساس معنای اول، عبارت آیه صریح در مطلوب است؛ یعنی، بنای ساختمان و قبه بر قبر مقدس پیغمبر و امام صلوات الله علیهم رفیع و عالی گردد.

براساس معنی دوم نیز عبارت آیه دلیل است برای آن که اذن به رفعت و جلال آن خانه ها اذن به تمام موجبات رفعت و عظمت و جلال است؛ و از آن جمله، ساختمان آن هاست چنان که دستور تعظیم و تجلیل شعائر و حرمت خدایی در عبارات صریح قرآنی صادر گردیده است.

۱- بقره: ۱۲۷

ص: ۱۸۲

پیش از این نیز گفتیم که این تعظیم، تجلیل، ترفیع و تکریم از جمله ی اُمور عقلی و عرفی است که به نور عقل ظاهر است و موارد آن مختلف می شود؛ مثلاً، تجلیل و ترفیع و تعظیم خانه آن است که ساختمان آن را خوب بسازند و نگذارند که خراب شود، آن را فرش کنند، چراغ در آن بیفروزند و به نحو مشروع آن را بیاریند.

آیا جز این است که پوشاندن خانه ی کعبه به آن پرده ها تعظیم آن است و تعظیم مساجد نیز به استواری ساختمان و تهیه ی فرش و چراغ آن و پاکیزه نگه داشتن امثال این هاست؟

آیا تجلیل و تعظیم قرآن مجید به آن نیست که آن را خوب جلد کنند و در پارچه و جای پاکی بگذارند و هر وقت به دست می گیرند برایش قیام کنند، آن را ببوسند و بر دیده بنهند، با ادب بنشینند و با طهارت و حضور قلب و تدبّر آن را بخوانند و...؟

به خلاف این، آن که اگر قرآن را خوب جلد نکنند و جای آلوده ای بگذارند، حرمت آن را رعایت نکرده اند؛ و چه بسا که در امثال این موارد قرآن مورد توهین واقع می گردد.

شاهد دیگر ما آیه ی شریفه ی: «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصَرُوهُ...» (۱) است؛ یعنی، کسانی که به پیغمبر ایمان بیاورند و او را تعظیم و یاری کنند، آنان اند رستگاران.

همان طور که ایمان و یاری مخصوص زمان حیات نیست، تعظیم نیز اختصاصی به زمان حیات ندارد. اگر هم کسی بگوید: آن را که در قید حیات نیست نمی توان یاری و تعظیم کرد، می گوییم: هم چنان که ایمان آوردن به بزرگان دینی پس از مرگشان رواست، می توان آنان را تعظیم و یاری نیز کرد، به هر طوری که عرف مردم آن را تعظیم و یاری بدانند.

در قصه ی ابراهیم خلیل در قرآن، آمده است زمانی که آن حضرت بت های مشرکان را درهم شکست و آنان واقعه را دیدند، به یکدیگر گفتند: «ابراهیم را در آتش بسوزانید و بت های خود را یاری کنید» (۲)؛

۱- اعراف: ۱۵۷.

۲- انبیاء: ۶۸

ص: ۱۸۳

یعنی، آنان سوزانیدن ابراهیم را یاری بت های خویش دانستند.

پس آیا سزاوار نیست بدن مؤمن میت را چنین یاری کنند که نگذارند به آن توهین شود، با عزت و احترام آن را دفن کنند و اگر کسانی خواستند قبر او را ویران سازند، مانع شوند؟

واضح است که از همه ی مؤمنان سزاوارتر رئیس آنان است که ایشان به برکت ایمان به او و متابعت از او به درجات کمال می رسند.

پس اگر کسی قبر مقدس پیغمبر را تعمیر کند، مانند کعبه ی معظمه آن را پرده بپوشاند، غبار آن را پاک کند، زمین آن را جارو بکشد، چراغ در آن روشن کند، برای زیارت در آن جا حاضر شود، ضریح آن را بیوسد و بر صاحب قبر سلام کند جمله ی این امور از آثار علاقه و محبت آن شخص به صاحب قبر و تعظیم و تجلیل اوست.

هم چنین، اگر کسی بر عکس این امور رفتار کند، به صاحب قبر توهین کرده و او را کوچک و حقیر شمرده است.

شاهد دیگر آیات قرآن در قصه ی اصحاب کهف است که چون جمعی از مردم بر محل آنان واقف شدند، گفتند: باید در خوابگاه آنان بنایی برای سکونت بسازیم. جمعی دیگر گفتند: باید مسجدی برای عبادت در این جا بنا کنیم؛ یعنی، اینان بنای مسکن و مسجد را احترام و تعظیم و تجلیل اصحاب کهف دانستند.

در روایات چنین آمده است که، پادشاه متدین آن زمان گفت: سزاوار است که در این جا مسجدی بنا کنیم و همیشه برای زیارت اینان حاضر شویم.

جمعی از یهود نیز گفتند: اینان به دین ما بودند که از دنیا رفتند؛ پس ما باید در این جا کنیسه ای برای خود بنا کنیم. اختلافی شدید میانشان در گرفت و سرانجام پادشاه غالب گشته دستور داد معبدی دیگر بنا کردند.

ص: ۱۸۴

حاصل آن که، نزد آنان، بنای هر معبدی اعم از کنیسه و غیر آن تعظیم و ترفیع مقام اصحاب کهف بوده؛ و این از موضوعات عرفی است که تمام اهل دنیا نسبت به بزرگان خود معمول می دارند.

در بحار هم نقل گردیده است که آن پادشاه عبادتگاهی نزد غار بنا کرد که در آن نماز می خواندند و برای خود عید می گرفتند؛ و دستور داد هر سال مردم برای عید در آن جا حاضر شوند.

پس، ای برادران! آیا اصحاب کهف از پیغمبر و عترت پاکیزه ی او بهترند؟ یا آن که خوابگاه آنان از خوابگاه بدن مقدس پیغمبر بهتر است؟ مثل آفتاب روشن است که پیغمبر و عترت پاکیزه ی او از همه ی سابقین بهترند و خوابگاه اینان از خوابگاه آنان هزاران درجه بهتر و بالاتر است.

پس چرا ما از این تعظیم و تجلیل عرفی کوتاهی کرده نزد قبر آن سرور مسجدی نسازیم و برای زیارت و عبادت در آن جا حاضر نشویم؟

آنچه درباره ی پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت کردیم، درباره ی خلیفه ی او علی بن ابی طالب علیه السلام نیز ثابت است؛ برای آن که خداوند او را در آیه ی مباحله به منزله ی نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داده و تمام علمای مسلمان متفق اند که مراد به «أَنْفُسَنَا» در آیه ی مباحله علی بن ابی طالب علیه السلام است.

ابن ابی الحدید، یکی از بزرگان علمای عامه، گفته است: «انصاف این است که به آیه ی مباحله می توان اثبات کرد که جمیع اوصاف کمالیه و مقامات و شئون پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام ثابت است؛ زیرا که خداوند او را در این آیه به منزله ی نفس پیغمبر محسوب فرموده است.

پس جمیع فضایل آن سرور برای علی علیه السلام اثبات می شود، مگر صفت نبوت که به دلیل قطعی از آن جمله خارج است».

از آنچه گذشت، محبوبیت و مطلوبیت ساختمان و تعمیر قبور مقدس پیغمبر و ائمه ی هُدا سلام الله علیهم اجمعین ثابت شد.

اگر هم در بعضی روایات از تعمیر قبور نهی شده، آن نهی اگر ثابت شود و در سند و طریق حدیث خدشه ای وارد نشود، با آن که ممکن

است چنین باشد شامل قبر معصوم پیغمبر یا امام نیست. اگر هم عمومیتی برای آن در نظر آید، باید آن را به غیر قبر معصوم مخصوص دانست؛ برای آن که تعمیم آن، به طوری که قبر معصوم را در بر بگیرد، خلاف قرآن است؛ و آنچه بر خلاف قرآن باشد باطل است. اما روایتی که گذشت موافق قرآن است و مسلمانان باید به قرآن کریم و روایات موافق با آن متمسک شوند.

پیشانی نهادن بر عتبات مقدسه

در این جا، موضوعی باقی می ماند که باید تذکر داده شود؛ و آن عمل بعضی از زوار اعتبار مقدسه است که چون به درب حرم مطهر می رسند، مانند آن که سجده می کنند، پیشانی بر عتبه ی مقدس می گذارند.

پس، اگر آنان قصد سجده به پیغمبر و امام را داشته باشند، مرتکب حرام شده اند و باید ایشان را از این عمل مخصوص نهی کرد.

اما اگر قصد آنان سجده ی شکر برای پروردگار باشد که ایشان را به زیارت قبر پاکیزه موفق کرده و چندان زنده گذاشته است که چشمانشان به ضریح مقدس بیفتد، این فعل حرام نیست؛ بلکه، چون به شکرانه ی آن توفیق صورت می گیرد، مستحب است.

نیز ممکن است قصد شخص تبرک باشد که پیشانی و صورت را به آستانه ی مبارک می مالد، چنان که صورت را بر قرآن کریم هم می مالند؛ این نیز مانعی ندارد.

اما اگر قصد شخص را ندانیم، باید عمل مسلمانان را حمل بر صحت کرد، نه بر فساد؛ زیرا این دستور از احکام واضح اسلام است.

هم چنین، به حکم پروردگار که در قرآن مجید فرموده است: «وَلَا تَجَسَّسُوا»^(۱)، حق تفتیش و تجسس نیز نداریم.

تمام آنچه به عرض برادران دینی رسید واضح و مورد قبول هر با انصافی است.

کسی که قلب خود را از عناد و لجاج و عصبیت پاک گرداند به این مقدار بلکه، به کمتر از آن اکتفا می کند و مطلب حق برای او روشن می گردد.

خوانندگان محترم! با کمال دقت و انصاف در آنچه گفته خواهد شد بنگرید و چون کتاب خدا و عترت پاکیزه ی پیغمبر را که

دو خلیفه ی رسول اند شناخته اید، به عقل و وجدان خود حکومت فرمایید.

پاسخ به چند شبهه ی جاهلانه

جمعی از جاهلان، خیانت کاران، گرگ های درنده ی افراد انسان و دزدان دیانت اهل ایمان که در حقیقت شیطان به زبان آنان گویا و ابلیس به صورت آنان نمایان است و خود را پیروان قرآن می دانند بر علیه اسلام و مسلمین نهضتی راه انداخته آیات قرآن را به رأی خود می گردانند و ترجمه می کنند.

آنان خدا را نشناخته اند که خداوند از مخلوقات خود دور نیست و قیوم و نگهدار آفریدگان است. خداوند جسم نیست که در مکانی خاص محدود باشد و نسبت قیومیت پروردگار به اهل آسمان ها و زمینان متساوی است.

این جاهلان جنایت پیشه از آیه ی شریفه ی: «أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُزْزَقُونَ»^(۱)، چنین برداشت کرده اند که خداوند در عرش است، بهشت در آنجاست و عرش هم مرکز خلقت است. پیغمبر و امامان و خویشان آنان مانند حضرت ابوالفضل هم که در راه خدا شهید شده اند در بهشت که نزد خدا و در عرش است متنعم اند، از گره ی زمین دور افتاده اند و نمی توانند از کارهای مردم روی زمین اطلاع پیدا کنند و باخبر شوند.

برادران دینی! از آنچه در معرفت کتاب و عترت گذشت، آشکار شد اینان جاهلانی اند که خدا و پیغمبر و عترت را نشناخته اند و به دروغ

۱- آل عمران: ۱۶۹

ص: ۱۸۷

خود را به دین تشیع نسبت می دهند.

این جنایت کاران آیات دیگری را نیز به رأی خود ترجمه کرده و در آن زیاده روی کرده اند که برای کشف بطلان سخنانشان اکنون نمونه ای از آن را عیناً ذکر می کنیم:

در سوره ی فاطر آیه ی ۱۳ و ۱۴ می خوانیم: «وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ * إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ...»: آن هایی را که غیر از پروردگار می خوانید، حتی اختیار پوست نازک روی هسته ی خرمایی را نیز ندارند * اگر آن ها را بخوانید، نمی شنوند؛ و اگر هم بشنوند، جواب ندهند؛ و روز قیامت به شرک شما کافر می شوند.

این آیه ی شریفه توبیخ و سرزنش مشرکان است که برای بت های خود کوچکی و بندگی می کردند. خداوند آنان را توبیخ می فرماید که این بت ها مالک چیزی نیستند و صدای شما را نمی شنوند؛ و اگر شما ادعا کنید که می شنوند، می بینید که جواب نمی دهند.

چنان که پیداست، این آیه به افراد انسانی نظر ندارد؛ چون در نظر قرآن و شرع و عرف آدمیان اند که مالک اشیا می شوند، می بینند، می شنوند و جواب می دهند. پس اصلاً این آیه ی شریفه، به قرینه ی کلمات ذیل آن، شامل نوع انسان نیست؛ و منظور و مراد تویخ و سرزنش بت پرستان است و گوشزد کردن این نکته که بت ها نه مالک چیزی می شوند، نه سخنی می شنوند و نه به کسی جواب می دهند.

معنی ندارد که ما آیه ی شریفه را بر مردگان از افراد انسانی حمل کنیم، چنان که این جنایت کاران دست به این کار زدند و آن را درباره ی پیغمبر و امامان جاری دانستند؛ خداوند آنان رانیامرزد و از شفاعت پیغمبر و امامان محروم فرماید که سبب ضلالت و گمراهی بندگان خدا می شوند و بدون علم در قرآن وارد می گردند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، جای او در آتش خواهد بود».

ص: ۱۸۸

برای آن که بهتر آشکار شود این آیه ی شریفه به افراد انسانی نظر ندارد، می توان به سوره ی اعراف آیه ی ۱۹۴ و ۱۹۵ مراجعه و مشاهده کرد که ذات منزه پروردگار در مقام سرزنش بت پرستان می فرماید: «این بت ها را بخوانید تا جواب دهند، اگر راست می گویند * آیا آن ها پایی دارند که راه روند، یا دستی دارند که به آن ضربه زنند، یا چشمی دارند که ببینند، یا گوشی دارند که بشنوند؟ * ای پیغمبر! به اینان بگو که بت های خود را بخوانید، در مقام دفع من برآید و مرا مهلت ندهید».

هم چنین، خداوند در سوره ی حج آیه ی ۷۳ می فرماید: «ای مردم! مثلی [برای شما بت پرستان] زده شده؛ پس گوش دهید: آن هایی که عبادت می کنید و می خوانید هرگز نمی توانند مگسی را نیز بیافرینند، هرچند که همگی جمع شوند؛ و اگر این حیوان از روی آن بت ها چیزی [از شیرینی ها را] برآید، نمی توانند از او پس بگیرند».

الغرض، مقصود در همه ی این آیات بت هایی هستند که مشرکان به دست خود می ساختند و سپس آن را عبادت می کردند؛ و معلوم است که این آیات به افراد انسانی نظر ندارد.

از آن جهت که مسلم است عیسی که جمعی او را خدا می دانستند بزرگ تر از مگس را نیز ساخته و خلق کرده، چنان که خداوند صریحاً در قرآن مائده: ۱۱۰ خطاب به عیسی فرموده است: «از گِل به صورت پرنده خلق می کردی، در آن می دمیدی و می پریدی»؛

و پیغمبر و امام نیز چنان که گذشت بر این کار قدرت داشتند. پس مقصود در این آیات بت ها هستند که هیچ گاه چیزی خلق نکرده اند و نخواهند کرد، مالک چیزی نمی شوند، سخنی نمی شنوند و جواب نمی دهند و نمی توانند مگسی را نیز از خود دور کنند.

اما این ستم کاران و گمراهان آیه ی شاهد بحث ما در سوره ی فاطر را این طور ترجمه و از نزد خود به آن اضافه کرده اند:

«کسانی را که غیر از الله برای رفع حاجات خود می خوانید، باید بدانید که آنان پس از مرگ به اندازه ی پوست نازک روی

هم چیزی در اختیار ندارند* و اگر ایشان را بخوانید، تا روز قیامت نیز آوای شما را نمی شنوند؛ و اگر هم بشنوند، نمی تواند به نفع شما جوابی بدهند؛ و در روز قیامت، آنان به این اعمال شرک آمیز شما کفر ورزیده از آن اعلام تنفر می کنند».

آنان، چون دیدند که ظاهر آیه با افراد انسانی مطابق نیست برای آن که در آیه ی شریفه آمده است اینانی که می خوانید مالک چیزی نیستند و سخنی نمی شنوند و جوابی نمی دهند، در حالی که افراد انسانی مالک می شوند و می شنوند و جواب می دهند، بر آن اضافه کردند و گفتند:

اینان «پس از مرگ» به اندازه ی پوست نازک روی هسته ی خرما چیزی در اختیار ندارند و ...

آن گاه، این آیه را بر پیغمبر و امامان صلوات الله علیهم تطبیق کردند و گفتند: اینان پس از مرگ از گره ی زمین دور و در بهشت متنعم اند، از حال مردم خبری ندارند، هیچ چیز تحت اختیار آنان نیست و هرچه آنان را بخوانید نمی شنوند؛ و با این کلمات موهوم بود که ضریح پیغمبر و امامان را مورد طعن قرار داده، احترامات مردم را نسبت به آن ها اعمال جاهلانه دانسته و پیغمبر و امامان را بعد از مرگ مانند بت ها که روح ندارند و چیزی نمی فهمند و از جمادات اند قرار دادند.

برای نمونه، یکی از نویسندگان آنان گفته است: «آیا با بودن این گونه آیات، ما حق داریم مردگان مقدس خود را مانند خدا در همه جا حاضر و ناظر و کار راه انداز و باب الحوائج بدانیم، به ایشان متوسل شویم، برای زیارت به محل قبر ایشان که آن هم به درستی معلوم نیست برویم، برای قبر آنان تشریفاتی که بت پرستان برای بت های خود انجام داده و می دهند انجام دهیم و ضریح و گنبد و بارگاه بسازیم؟»

ای برادران دینی! می بینید که این گمراهان رُبَع قرآن را، که بنا به روایات فراوان و مشروح در فضیلت و شرافت و خلقت پیغمبر و امامان است، قبول ندارند، به کتاب خدا و عترت متمسک نیستند و خلاف وجدان میلیون ها فرد شیعه که از قبور مقدس آنان از سابق تا به حال

استفاده کرده اند و خداوند به برکت توسل به آنان حاجتشان را برآورده یا امراضشان را شفا داده است تکلم می کنند.

باز هم تأکید می کنیم آهن و طلا و نقره، تا به قبور ائمه علیهم السلام نصب و منسوب نگشته، احترام ندارد و مانند پوست گوسفند دباغی شده است که تا جلد قرآن نشود، احترام ندارد. اما چون آن پوست مبدل به جلد قرآن شد، احترام دارد و مسلمین آن را می بوسند.

شارع مقدس نیز به احترام آن حکم کرده، از تماس جُنُب و حایض به آن منع و در قرآن فرموده است: «وَإِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِیمٌ * فِی

كِتَابِ مَكْنُونٍ * لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (۱)؛ یعنی، نباید قرآن کریم را مگر پاکیزگان مس کنند.

در این باره، شیخ طوسی، در کتاب شریف تهذیب و استبصار، از حضرت کاظم علیه السلام نقل کرده است که فرمود: قرآن را بدون طهارت یعنی، وضو یا غسل مس نکن. جنب نیز نباید آن را مس کند، دست به خط آن بزند و بر خود آویزان کند؛ چون که خدا می فرماید: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (۲).

«رَبِّ أَحْكَمَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ!»

هشدار به برادران ایمانی

برادران ایمانی! قلب انسان رئیس و فرمانده اعضا و جوارح بدن است و اعضا و جوارح تابع قلب اند؛ هرچه قلب فرمان دهد، اعضا از آن پیروی می کنند؛ و چنان که وظیفه ی رئیس اهم از وظیفه ی تابعان اوست، وظیفه ی قلب نیز از وظایف اعضای دیگر مهم تر است. وظیفه ی قلب معرفت و اعتقاد به عقاید حقه است که باید از دلایل محکم آیات شریفه و روایات متواتر گرفته شود. پس اگر آن عقاید عقلی و فطری باشد، قرآن و بیان پیغمبر و امام صلوات الله علیهم ارشاد و تذکر به حکم عقل و فطرت است؛ و گرنه، تعبداً باید قبول کرد؛ چون دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله تمسک به قرآن و عترت است.

۱- واقعه: ۷۷۷۹

۲- حقیر گوید: مس بدن به خط قرآن بدون طهارت حرام و باقی مکروه است.

ص: ۱۹۱

برادران دینی! خداوند در قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً» (۱): گوش و چشم و قلب، همگی مسئول وظیفه ی خودند. از گوش سؤال می شود که حلال شنیده، یا حرام؛ زیرا ایمان و وظیفه ی گوش شنیدن حلال و اجتناب از حرام است. وظیفه و ایمان چشم نیز دیدن حلال و دوری از حرام است، همان طور که ایمان و وظیفه ی قلب هم اعتقاد به عقاید حقه است که باید مطابق قرآن و روایات قطعی باشد.

ای برادران! سعادت دنیا و آخرت دایر مدار عقاید حقه و دین پسندیده ی پروردگار است.

امام علیهم السلام فرموده است: «گناه شخص، با دین حق، بهتر از عمل خیر بی دین است؛ برای آن که گناه با دین آمرزیده می شود و اعمال خیر بی دین مقبول درگاه پروردگار عالم نمی گردد».

ای برادران دینی! عقاید خود را از بیان قرآن و عترت بگیرید، به هر کلامی گوش ندهید و عبادت رحمن کنید، نه عبادت شیطان؛ چون که پیغمبر و امام صادق و امام جواد صلوات الله علیهم اجمعین فرمودند: «کسی که به گوینده ای گوش فرا دهد او را عبادت کرده است. اگر این گوینده از جانب خدا گوید، آن شخص خدا را عبادت کرده؛ و اگر از جانب شیطان سخن گوید، وی شیطان را عبادت کرده است» (۲).

بدانید که دشمنان دین زیادند و می خواهند مردم را در گمراهی اندازند. اگر گوینده ای از جانب خدا و پیغمبر و امام سخن نگفت، گوش ندهید. بترسید از روزی که ناله ی عبادت کنندگان شیطان در میان جهنم بلند شود و گویند: «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (۳): اگر ما در دنیا گوش می دادیم و عقل را که حجت پروردگار است پیروی می کردیم، در آتش نبودیم.

پس حرف حق را بشنوید، تابع عقل شوید، از حجت پروردگار که

۱- اسراء: ۳۶

۲- رک: عیون؛ تحف العقول؛ عده الداعی

۳- مَلِك: ۱۰

ص: ۱۹۲

قرآن و عترت است دست بر ندارید، به این دو که خلیفه ی پیغمبرتان اند متمسک شوید، به طور یقین حق را در این بدانید و تابع غیر پیغمبر و عترت آن سرور نشوید که دیگران در روز قیامت از تابعان خود بیزار می جویند. اما اگر تابع پیغمبر و امام شدید، بدانید که آنان سعادت شما را ضمانت کرده اند و با خودشان محشور خواهید شد.

هم چنین، در امور دین، که سعادت دنیا و آخرت شما را تأمین می کند، به هر کس مراجعه نکنید، تا آن زمان که کاملاً در باره ی او تحقیق و دقت معمول ندارید؛ مانند وقتی که می خواهید برای معالجه ی مرض به طبیعی مراجعه کنید، که در چنین مواقعی کاملاً تحقیق و دقت می کنید؛ خصوصاً، اگر اطباء در مورد آن مرض یا معالجه ی آن اختلاف داشته باشند.

متوجه باشید که معالجه ی روح از معالجه ی بدن بسیار مهم تر است، حال آن که مردمان در عمل به معالجه ی بدن بیش تر اهمیت می دهند؛ و این اشتباه بزرگی است.

نویسنده خود بعضی از مبلّغین مخالف را دیده که برای اثبات مدعای باطل خویش آیه ای از قرآن می خواند، حرف یا کلمه ای از آن را ساقط می کند و سپس آیه را مطابق با نظر خود ترجمه یا تفسیر کرده بیچارگانی که حق را از باطل تمیز نمی دهند گمراه می کند.

آن بیچارگان نیز خیال می کنند که سخن او مفاد قرآن است؛ زیرا گمان می کنند که با نشانی آشکاری مانند آیات کتاب خدا، کسی نمی تواند دروغ بگوید. بدانید که شیطان با قسم دروغ آدم را به اشتباه انداخت؛ و همو قسم یاد کرده فرزندان او را گمراه و در گرداب هلاک و خسارت غرق کند.

نیز، بدانید که کشتی نجات در دریاها ی ضلالت فقط عترت پیغمبرند؛ چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله ، در روایاتی که شیعه و سنی قبول دارند، فرموده: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَسَفِينَةِ نُوحٍ...»؛ یعنی، مَثَلِ اهل بیت من مَثَلِ کشتی نوح است؛ کسی که سوار آن کشتی شد نجات یافت و کسی که وارد نشد

هلاک نصیب او گشت. در این امت نیز کسی که به عترت متمسک شود اهل نجات است.

آری، کسی که عترت را پیشوای خود قرار دهد و تابع آنان و نمایندگان ایشان شود به سعادت و نجات می رسد و با آنان محشور می گردد؛ چون که خداوند در قرآن می فرماید: «هر جماعتی با امام و پیشوای خود محشور می شوند» (۱). پس شما کاری نکنید که با دیگران محشور شوید.

برادران دینی! آنچه عرض کردیم بیان و اتمام حجت است که برخی نگویند ما نمی دانستیم و غافل بودیم.

در این جا، به کلام خود خاتمه می دهیم و از برادران اهل ایمان خواهشمندیم که اگر لغزش و خطایی در این کتاب مشاهده کردند، ما را عفو و از پروردگار نیز برای ما طلب عفو و بخشش کنند؛ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَخَالَفَ النَّفْسَ وَالْهَوَى وَالرَّذَى.

کتابه علی بن محمد بن اسماعیل النمازی الشاهرودی رحمهم الله فی الدنيا والآخرة فی أوایل شهر صیام ۱۳۸۶ه علی هاجرته وآله آلاف التحية والسلام.

۱- اسراء: ۷۱

ص: ۱۹۴

منابع کتاب

ص: ۱۹۵

ص: ۱۹۶

در بیان اعتبار منابعی که در نگارش این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است.

کافی: این کتاب شریف مهم ترین کتاب شیعه، مورد اعتماد تمام علمای ما از زمان غیبت صغرا تا به حال، در میان دیگر کتب شیعه مانند ماه در میان ستارگان، ملاذ و مرجع فقها و محدثان و روشنی چشم شیعیان است.

این کتاب تألیف ثقه الاسلام و المسلمین، محمد بن یعقوب کلینی، است. وی آن را در مدت بیست سال و در زمان غیبت صغرا، که مردم به امام زمان علیه السلام توسط چهار نایب حضرت دسترس داشتند، نوشته؛ و به آن حضرت نسبت می دهند که درباره ی آن فرموده: «الكافی کافٍ لِشِيعَتِنَا»؛ یعنی، کتاب کافی شیعیان ما را بس است.

ابن اثیر که از علمای عامه است این بزرگوار را، بعد از آن که امام هشتم علیه السلام را در اوایل سال ۲۰۰ مجدّد مذهب شیعه

شمرده، مجدد مذهب شیعه در اوایل سال ۳۰۰ دانسته است.

باری، این بزرگوار در سال ۳۲۹ به جوار رحمت الاهی منتقل شده و قبر او در بغداد مشهور و زیارتگاه است.

مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه: این کتاب تألیف شیخ بزرگوار، صدوق، است که عظمت و جلالت و عدالت و بزرگواری او مثل آفتاب روشن است. او به دعای امام زمان علیه السلام متولد و در سال ۳۸۱ به جوار رحمت الاهی منتقل شده است.

خودش در اول کتاب من لایحضر فرموده است: «من در این کتاب آنچه به صحّت آن حکم می کنم، آن را بین خودم و خدا حجت می دانم و بر طبق آن فتوا می دهم و می نویسم».

ص: ۱۹۷

تهذیب و استبصار، تألیف شیخ الطائفه و پیشوا و معتمد تمام علمای زمان خود و شیعیانی که بعد از او آمده اند.

جناب شیخ طوسی، که فضایل و کمالات او مانند آفتاب روشن است، در محرم ۴۶۰ به جوار رحمت الاهی منتقل و در خانه ی خود در نجف اشرف دفن شد و قبر شریف او زیارتگاه است.

این چهار کتاب که برشمردیم معروف و مشهور، مدار احکام شیعه و مدرک فتاوی تمام علما و مجتهدین است.

هم چنین، از کتب دیگر صدوق مانند خصال، عیون اخبار الرضا، کمال الدین، علل و معانی الاخبار نیز مطالبی نقل کرده ایم که اعتبار آن ها آشکار است.

بصائر الدرجات، تألیف محمد بن حسن صفّار قمی که وثاقت و عظمت و جلالت قدرش و نیز موجه بودن او در میان شیعیان قم مورد اتفاق تمام علما و مجتهدین است.

از آن جمله، شیخ نجاشی که استاد علم رجال و روات و مورد اعتماد تمام دانشمندان است او را به این کلمات تمجید کرده و کتاب بصائر او را با سایر کتاب های او نقل فرموده است. هم چنین، شیخ طوسی و علامه ی حلّی و دیگران او را تمجید و ستایش کرده اند.

هر که طالب سخنان ایشان است می تواند به مقدمه ی کتاب بصائر طبع دوم و به کتاب های علامه ی مامقانی و اردبیلی و دیگران مراجعه کند.

باری، این بزرگوار از اصحاب جلیل حضرت عسکری علیه السلام بود و در سال ۲۹۰ به جوار رحمت الاهی منتقل گشت.

کتاب بصائر او را شیخ نجاشی، شیخ طوسی و علمای متأخر نقل فرموده اند.

اما این که محمد بن حسن بن ولید آن را روایت نکرده، ممکن است برای آن باشد که به اصل نسخه ی بصائر ظفر نیافته،

یا آن که موفق نشده کتاب را نزد استاد یعنی، صفار بخواند،

ص: ۱۹۸

یا از خواندن او بشنود و اجازه ی نقل آن را بگیرد،

یا آن که گمان کرده است در بعضی از اخبار آن غلوی هست و از این جهت آن را روایت نکرده، هرچند که خدشه ای هم در کتاب وارد نکرده است.

به هر حال، دانشمندانی کامل تر از او شیخ نجاشی، شیخ طوسی، شیخ حرّ عاملی و علامه ی مجلسی و دیگران آن را نقل و به آن اعتماد فرموده اند.

ارشاد و اختصاص، دو تألیف شیخ مشایخ شیعه و رئیس رؤسای مذهب ما، شیخ مفید، که علم و کمال و فقه و عدالت و جلالت او از آفتاب روشن تر است.

مناقب، تألیف فخرالشیعه و محیی الشریعه، قطب محدّثین، ابن شهر آشوب. این بزرگوار را علمای عامّه و خاصّه تجلیل و تمجید کرده اند و کتاب های شریف او مانند مناقب و غیر آن مورد اعتبار و اعتماد همه ی دانشمندان است.

این بزرگوار در شعبان سال ۵۸۸ به جوار رحمت الاهی منتقل شد.

خرائج، تألیف عالم عامل و کامل و محدّث محقق، قطب الدین راوندی، که در سال ۵۷۳ به جوار رحمت الاهی منتقل شد. کتاب او مورد اعتماد و اعتبار علمای شیعه است.

محاسن برقی، تألیف احمد بن محمد بن خالد برقی که به اتفاق ثقه و معتمد و از اصحاب حضرت جواد و هادی علیهما السلام است.

هدایه الی زیاره الائمه، تألیف حجه الاسلام حاج سید مرتضی مجتهد خسروشاهی تبریزی.

گفتنی است که درباره ی سایر منابع، به هنگام نقل حدیث، نام مؤلف کتاب و اعتبار آن ذکر شده است و وثاقت و جلالت مؤلفانی مانند سید ابن طاووس، طبرسی، عیاشی و مانند ایشان نیز مشهور است و این نوشته ی مختصر گنجایش تفصیل ندارد.

ص: ۱۹۹

ص: ۲۰۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مراومه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
 ۲. ارتباط با مراکز هم سو
 ۳. پرهیز از موازی کاری
 ۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
 ۵. ذکر منابع نشر
- بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

